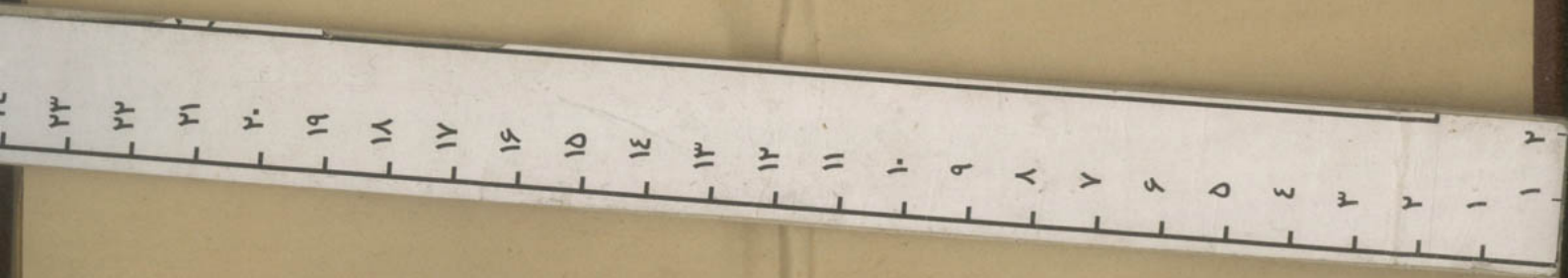


کتابخانه
جمهوری
شماره
۱۱



خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۷۵۷

۲ ۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱

| | |
|----------------------------------|-----|
| کتابخانه مجلس شورای اسلامی | خطی |
| ۱۷۷۵۷ | |



۱۷۷۵۷

۲۰۸۹۲۲

فهم اکثر علماء و حکمای آن نمیرسد از برای ایشان
 معالجات میگردند درین اثنا گاهی بخاطر اشرف
 میکند شت که در مثل این ایفادات اگر چنانچه
 شود که کمالان و جراحان خاصه نیز از ایشان
 بوسیله بازمانند درین صورت اگر مقاله شتمل
 بر نسخ ضروری ادویه عین و مقاله دیگر منطوق
 بر ذکر مرهم لابد به همیشه در شرکاء عالی خاصه باشد
 بدخواهد بود تا در وقت ضرورت دستور العمل

بوده باشد بنا برین فرمان قضا جرایم لازم الاذعان
 بکمترین غلامان صادر گشت تا مقالاتین مذکور
 جمع و در آنچه ضروری باشد از نسخ مذکوره
 ذکر کنند پس این حقیر نیز امثالاً لامره المطاع

لازال نافذ فی الاربع از روی استعمال اینجی
کتب که حاضر بود استخراج نسخ مذکور نمود
و طریق ساختن هر یک را نیز بطریق اجمال بیان کرد
تا هنگام احتیاج بکار آید و اطاعت لامره ^{علی}
ادویه مفروضه که در نسخ مذکور واقع شده بیان
فایده هر یک را و اختیار خوب و بد آن نیز مذکور
ساخت تا زیاده در معرفت واقع شود مقاله
اول در ادویه عین این مقاله مشتمل است بر پنج
فصل فصل اول در آنکه چشم را کشاد کند و کوچک
دارد و باید کشید بیاید دانست که هر چند برفق
و ملایمت چشم را بکشانید که آزاری بدان نرسد
بهتر است اگر کشادن چشم بواسطه آنست که علت

داخل چشم ملاحظه نمایند و عرض از دار و کشید
اینست که چشم راست را بدست چپ و چشم چپ را
بدست راست باید کشاد و اگر بجهت دار و کشید
باز می کنند چشم راست را بدست راست باید
کشاد و بانگشت سیابیه و ابهام و میل بدست
چپ باید گرفت و بانگشت وسطی و ابهام
و سر میل را بکوشه چشم که از طرف پنی است
باید نهاد یا بکوشه دیگر و میل را در چشم باید
تاقت تا اندر چشم بگردد چنانچه دار و هموار
بچشم برسد و چشم از حرکت میل آزرده نشود
و چشم چپ را بدست چپ باید کشاد و بانگشت
خنصر و ابهام و میل بدست راست باید گرفت

و بدستور مذکور در چشم کشید و چون میل از
بردارند بیکبار انگشت از پلک چشم بردارند
بلکه با هستگی بر باید داشت تا پلک چشم با هستگی
بجای خود باز آید و می باید که میل بسیار کوچک
نبوده باشد خاصه سر میل که اگر کوچک باشد
دارو کمتر بر خواهد داشت و بقدر کفایت خواهد
بلکه اندکی کند ترمی باید تا دارو بقدر احتیاج
بردارد و اگر احتیاج شود که پلک چشم را
باید کرد ایندیش را با بهام و سیاه باید گرفت
و اندکی با هستگی باید کشید و کفچه بردیش چشم
باید نهاد و برفق فرو بردن تا باز گردد و چون فارغ
شود بیکبار دست از چشم بردارند تا انگشت لیکن برفق

بر باید داشت تا برفق بجای باز آید و چشم که درد
سخت داشته باشد میل بد و نشاید رسانید بلکه در آرد
سوده حل کرده باید چکانید تا از میل چشم آزاری
نرسد و چشم را که در وی تند باید کشید میلهها
از پی یکدیگر نشاید کشید تا چشم از میل نخستین
آسوده نشود و سوزش در او ساکن نگردد میل
دوم نباید کشید و اگر در صعوبت یا ضربه باشد
بغیر از داروی نرم و لعابها چیزی دیگر نباید
کشید و امراض مزمنه کهن را مثل جرب و سبل
و ظفره و مانند آن جز بداروی تند علاج آن
نتوان کرد و در جای که سفید یا اثری خواهند
از چشم بردارند همان موضع اثر را بداروی باید

تراشید چنانکه بحوالی آن هیچ آسبی نرسد **فصل**
دوم در کیفیت تدبیر ادویه عین و طریق ترکیب
و عجن آن ادویه عین آنچه حجریت و صلابت
دارد بعضی از آن را هم میباید سوخت و هم تینیا
شست و تصویل باید کرد مثل اقلیمیا و صند
و حلوان و زاجات و بید و مانند آن و بعضی دیگر با
همین عمل تنها کافیست مثل شادنج و توتیا و
مرقیشا و سنک سره و مر و ارید و مانند آن
و آنها را میباید سوخت و طریق سوختن آنست
که آنرا بشکند و در سفال نوکند و سرش را بگل
بگیرند و در تنوری یا در تون حمام در میان آتشی
ساکن دفن کنند و شب بگذارند و صبح بیرون

آورند

آورند و نرم بگویند و تصویل کنند چنانچه بعد از
مذکور میشود آنها را میباید شست قاعده
آنست که دوا را بسیار نرم بگویند و صلابت کند
و قدری آب بان داخل کنند و بر هم زنند عیار
ادوات با آب دا روی که در ظرف است طرف
دیگر کنند و باقی مانده را باز صلابت نموده بید
آب داخل کنند و بر هم زنند و هر چه عیار آنست
در ظرف مذکور بکنند پس آنچه در آن طرف کرده اند
بگذارند تا دارو در تر بنشیند و آب را از روی
آن برفق بریزند و دارو را در جای که مطلقا عیار
برو بنشیند خشک کند و روی ظرف را با پارچه دستا
پوشانند تا از گرد محفوظ باشد و اگر یک تیره دیگر

آب تازه داخل کنند و بر هم زنند باز احتیاطا عبا
 آنرا بگیرند و نقلش که درشت است جدا شود ^{هتر}
 خواهد بود و این شستن را با اصطلاح ^{مندی} تعویض مینامند
 و از جمله داروهای شستی بعضی را که مکرر باید
 شست مثل سفیداب که ترشی آن برود مگر ^{هین}
 قاعده بشویند و افادویه مذکوره آنچه غیر ^{سخت}
 بعضی از آنها را نیز بعضا اعمال میباید کرد تا چنانچه
 باید بشویند مثل سنبل که آنرا اول میباید نرم
 مقرر اض کرد و بعد از آن درهاون چنان میباید
 کوفت که نزدیک با حراق شود و بعد از آن از بیان
 تا فته میباید گذرانند تا مثل غبار بچته شوند و ^{نوال}
 مسرور و ساخت را اول میباید شست ^{نیل} آنرا که

بگویند

بگویند میباید پاک کردن و بعد از آن میباید ^{فستق}
 و پنجه و شست و اشتر را از چوب و شوایب
 دیگر اول میباید پاک کردن و بعد از آن در خرقر
 مالیدن تا پوست سیاه که بر روی آن باشد برود
 و سفید خالص بماند پس اندک آب بر روی آن
 بپاشند و بگویند تا مثل مرهم شود و بعد از آن
 در سایه خشک کند در جای که گردید و نرسد و در
 وقت احتیاج بگویند و مثل غبار به پزند و ^{نکار}
 میباید شست و از آن در داروها که میکنند ^{که}
 یا بسیار از سفیداب داخل نمایند و صفهای
 بعضی را مثل اشق و سبکبج ^{شکسته} آنقدر که درهاون
 شود خرد گشته پس در آب بخیسانند تا نرم شود

پس درهاون بدسته آن برهم زنند تا خوب جل شود
و ادویه را آن ترکیب کنند و بعضی را مثل عجلد
صنغ عری و کثیرا صلا کنند و در آب بجایانند
تا حل شود و از پارچه لته صاف کنند و ادویه دیگر
با آن ترکیب کنند و افیون را خرد کرده بر روی
صفحه از مس بر روی خاکستر گرم آفتد ریکنند
که صفحه مس گرم شود و زیاده نکند از آن که قوتش
کم شود و بسوزد پس در آب خوب جل کند و با پارچه
لته تصفیه کنند و بجار برند و مشک را از موی
و پوست پاک کنند و جمیع دوها که داخل در دارو
چشم کنند شرط آنست که اول در مای خوب اختیار
کنند پس شوایب که با آن آمیخته باشد پاک کند

۱۱
و هر یک را علیحد بگویند و بسیار زود مثل عینا
پس بوزنی که مقریشن بکشند و ترکیب کنند
که بعضی ادویه زودتر کوفته میشود و بعضی دیگر
نخاله آن بسیار میماند و بعضی مطلقا
ندارد و بعضی کرد از آن بسیار جدا میدهند
و بعضی هیچ تلف نمیشود و مانند این
میان ادویه میباشد اگر همه را با هم بگویند
در اوزان ادویه تفاوت بسیار میباشد و وضع
مطلوب حاصل نمیشود و بعد از آن که بوزن
مذکور کشیدند همه را با هم کرده باز درهاون
صلاینه نمایند تا خوب مخلوط شود پس اگر کحل
و ذروراست همچنان نگاه دارند و اگر شایسته

بجزی مایع که بان مقرر شده باشد که شیاو کند
 بان چیز خنجر کرده شیاو سازند و در سایه
 خشک کنند چرا که افتاب قوت دار و با ^{طل}
 و ناقص میکند و از غبار نکهدارند و بعد از آنکه
 نک کنند در جای که از تصرف هوا محفوظ
 باشد نکهدارند تا هوا قوت آنرا کم نکند و در ^{های}
 که بعضی آنها که مقرر است بچیسند مثل شیا
 علایی و برود حصرم که با آب غوره ترتیب میدهند
 و امثال آن از دار و ههای دیگر که با آب بادیان یا
 با آب سرخوش یا آب هلیج یا آب سماق یا آب
 باران میسازند سراوار است که مکرر با آن آب
 ترتیب دهند تا در وقت آب را فرا گیرد و آنرا

بتر

پشتر ظاهر شود و بهترین از برای ساختن
 شاف فضلها راست و از برای دار و و کجا
 آخرها را و اول تابستان و اگر در روی باشد که تا
 غوره یا غیر آن باید پرورد هم در آخرها بهتر
فضل ششم در آرد ویر مفرده که در امراض چشم بنا
 احتیاج میشود و شیاوات و کحال از آنها که
حرفا الاقائم سره است و بهترین وی
 است که صفا هانی باشد براق و روشن و چرکینی
 از اشیا غیر سیرخا لطان بنوده باشد و زود از هم
 باشند شود طبیعت وی سرد است در اول
 خشک است در درجه دوم حفظ صحت چشم کند
 و اجزای چشم را قوت دهد و مژه را نیکو کند و

مورسج را سود دارد و چرك را از فروج پاك كند
 و مژگنهای چشم بر وياند **انزروت** نسج پاك و سفيد
 سفيد وي که مایل بر زردی باشد و جگر و کبد را
 باشد و ریزه نشده باشد بهتر است طبیعت وی ^{گرم است}
 درد رجز دوم و خشك است درد رجز اول از برای
 بقای رمد و جیبیدن جفن نافست خصوصاً
 بايش خري بايش زختر پرورده باشند و چرك را از چشم
 پاك كند و آب آمدن از روی باز دارد و ريشه های
 چشم را پاك كند و گوشت بر وياند و منع نواز لاد
 چشم بکند **افون** بهترین وی آنست که بوی آن تند
 باشد و در آب زود حل شود و در آفتاب نرم شود
 و اکثر آنچه مغشوش است آب زرد کند و خوب حل

نور

نشود و در رست بماند طبیعت وی سرد و خشك است
 درد رجز چهارم بايش زختر تسکين او جاع چشم كند
 و اورام آن وقد ما از استعمال آن منع ميگرده اند
 چرا که بقوت باصره زياد دارد فاما در منع نزول
 مواد بسيار خوبست در وقت احتياج افون را
 با بعضی ديگر که موافق علت باشد ترکیب بايد و
 استعمال نياید کرد تا از مضرت وی ايمن باشند
اسفنداج سفيداب را کونيد از قلعی و سرب
 هر دو ميسازند و آنچه در داروهای چشم بنشيند
 استعمال ميشود سفيداب قلعی است و نيکوترين
 وی آنست که سفيد و خوش بوی بود و طبیعت
 آن سرد و خشكست در ردم از برای شور و جوش

که در چشم هم رسد نافع بود **اسهیب** سرد و ترا^{ست}
 درد رجه دوم و کوبید خشک است سوخته^{شسته} او
 نافع است از برای قروح چشم و موسج و از جراحت
 که بر قرینه واقع شود هموار کند و از برای ممدیا
 مفید است **اقاقیا** بهترین وی است که مصری
 و خوش بویی بود لوشن بیری بسیار میاید باشد
 و صلبت و ضمنت باشد چون بشوید سرد و خشک
 باشد درد رجه دوم و ناشسته وی سرد است در^د
 اول و خشک است درد رجه سوم تقویت چشم بکند
 و از برای رسد و مریخ چشم را نافع بود و مادها را
 از چشم باز دارد و در ادویه ظفره داخل است
اینسون گرم است درد رجه دوم و خشک است

ایم

در سیوم بهترین وی است که دانه های بزرگ
 و قوی را ایجه باشد و کهنه باشد از برای سبل فرس
 نافع است **افنتین** **رومی** خوش بویی و تازه
 وی بهتر است گرم است درد رجه اول خشک است
 درد رجه سوم نافع است از برای رمد کهنه که
 صماد کند و از برای غشاغ چشم نیز مفید است
 باد و شایا که صماد کنند ضربان چشم و ورم
 آنرا ساکن کند و دوقه را فائک دهد **اس** **موردا**
 بهترین وی است که بسیار می کراید و جلی آن که
 برکش با ستنداره میاید باشد اقوی است سرد است
 درد رجه اول و خشک است درد رجه دوم و بیاوی
 قضی و گرمی لطیفی نیز هست رمد را نافع بود

وحوظ و برآمدگی چشم را ساکن کند و چشم را قوت
 دهد و آب دیدن از چشم باز دارد و منع **بشما**
 مواد کند از چشم **اسارون** بهترین وی روحی
 که بوشین تند باشد گرم و خشک است در سیوم
 از برای غلظ قرینه نافعست **اشنه** دوالداست
 بهترین وی نازة خوشبوی است لونها سفید
 بوده باشد و سیاه وی خوب نیست سرد مایل
 باعتدال بود بعضی گفته اند که گرم است در اول
 و خشک است در دوم چشم را جلا دهد و اجزا
 آنرا قوت دهد و رطوبتها ببرد **املح** سرد است
 در اول خشکست در دوم تقویت چشم بکند **اشق**
 گرم است در دوم خشک است در اول جریب و
 خشک

غلظ

و غلظ اجفان را زایل کند و پیاض را جلا دهد
 و رطوبات چشم را نافع بود **اکلیل الملک**
 مرکب است از جوهر سرد و قابض و جوهر گرم و
 نضج دهند و تحلیل دهند بقوت او چشم با
 قوت دهد و فضول از وی دفع کند و بقوت
 دوام آما سها را نرم کند و خلط غلیظ بکند از
 و بپزند **آبنوس** بهترین وی آنست که سیاه یک
 مستحکم هموار باشد شبیه بشاخ تراشیده
 و در آتش اگر بگذارند بوی خوش از آن ظاهر شود
 و خشک است در درجه دوم از برای غشای رقیق
 که بر حده قریب آید و ریشهای کهنه و نار یکی چشم
 و پیاض نافع است شیا فات چشم بر روی آن اگر

ببایند و در چشم کشند بواسطه موافقتی چشم
 دارد خوبست و اگر نشان از ابروی تا بر لب
 و بشویند از برای قروح مزمنه و جریب هر مدی این
 مفید است **حرف الباء با نوح** بهترین آن **نوش**
 که تازه و خوش بوی باشد گرم و خشک در اول
 غرب را که منفرشک باشد چون ضماد کند فایده
 دهد **بند** سه نوعست سرخ و سفید و سیاه
 بهترین آن سرخ بود سرد است در اول خشک
 درد دم چشم را قوت و جلا دهد و آب رفتن
 از چشم باز دارد و اثر دیشها را ایل سازد و
 رطوبات بکند و باید که بعد از سوختن استعمال
 نمایند و طریق آن هند کور میشود **لبان** گرم و

شکر

خشکست در دم و حب وی گرم و تر است و
 روغنش از هر دو گرم تر از برای غشاه و تارهای چشم
 نفع کند امتحان روغن چنان کنند که در شیر حل کنند
 اگر شیر را غلیظ کند و بر بندد خوب است و آلا
 بد و پاره چشم و یا بنیسه بدان آلوده سازند اگر
 بنشیند برود خوب است و آلا بد و آنچه نو **خوش**
 باشد بهتر و کهنه وی گرم قوت میشود **بنفشه** **بن**
 وی آنست که بنفش باشد و ذک و بوی آن تغییر نیافت
 باشد سرد و تر است در درخیر اول از برای رمدم گرم
 فایده دهد **بوره** بهترین وی آنست که اصفهانی
 باشد سپک و پوج باشد زود پاستیده شود
 و لذاع و سفید باشد یا اندکی سیخ که آید گرم خشکست

در آخر درجه دوقم پیاض برود و اخلاط غلیظ را
 لطیف کند **پس** تخم مرغ سفید و وی مایل بر روی
 وزرده وی مایل بگرمی بود سفید آن سبکین
 درخت کند وزرده اش را زعفران و روغن گل سنج
 از برای ضربان چشم مفید است و بار در جوشانده
 منع نواز اول از چشم بکند و همچنین اگر با کدر
 در پیشانی طلا کنند منع نزله بکند پوست تخم
 مرغ از برای آثار قروح و پیاض نافع **زرد البیج**
 سفید وی نیکوتر بود بعد از آن سنج اینخرسیا
 بود بد باشد که روغن خشکست در آخر درجه سیم
 اگر بد آن یا برک آن طلا کنند منع نواز اول از چشم
 کند عصاره برک آنرا بر چشم طلا کنند دردهای

سخت را

سخت را ساکن کند **پرسیاوشان** معتدل مایل
 بگرمی است غریب را نافع بود **بقوله الحق** آخر **فلا**
 سرد و تر بود در دوقم رمد را فایده دهد **باقلا** مایل
 سردی و خشکی بود چون با عسل و عسله ضماد کنند
 از برای کبودی چشم و طرفه رفع دهد و با کدر کل
 سنج و سفیدی تخم مرغ از برای جحوظ خاصه برآمدگی
 حدقه نافع بود **بعر العنب** سرکین سوسمار نرک
 که آنرا بزهره گویند از برای پیاض و نزول بسیار فایده
 دارد **بنایق** آب دهن است وی خاصه از انسان
 که سنه بوده باشد از برای پیاض مفید است **بازر**
 ترکان قاسنی گویند گرم است در دوقم خشک است
 در سیم جرب را سود دارد و اخلاط لزج را نرم

کذب و پزیراند **بصل** پانزده است کرم بود عصا وی
 تار یکی چشم که از خلط غلیظ تولد کرده باشد بر برد
 و روشن کند و در ابتدای نزول آب سود دارد
 ولیکن در وی مضرتی هست که سر کهای چشم
 بکشد **حرف الثاء توتیا** چند نوع است بهترین
 وی هندیست بعد از آن زرد بعد از آن کرم
 سبز و آنچه تازه ترست بهتر بود و مراد از توتیا
 هندی در اینجا نه توتیای هندی مشهور است
 که کرم است و حدت ندارد و بر جراحتهای پانزده
 که گوشت را بخورد بلکه از قبیل توتیای کرم است
 و طبیعت وی سرد است در اول خشکست در دوم
 در چشم رانافع است و ریشهای چشم را سود

دارد

دارد و اشک باز دارد و منع فضول ردیه که
 محض باشد در عروق چشم بکند و نکند از که **توتیا**
 بریزد و صحت چشم را نگاه دارد خصوصاً مغسول
 وی **تین** انجیر است کرم و تراست شیری که از آن
 ترشح کند چون با عسل در چشم کشند غشاء
 چشم که از رطوبت باشد و خلط غلیظ طبعاً
 و ابتداء نزول آب رانافع بود و بزرگ انجیر را
 بدان حک نمایند مفید است **توبال** اندوه
 توبالها قوت سوزانند و لطیف کننده است
 توبال مس گوشت زاید بخورد و توبال آهن قابض است
 رطوبتها را کم کند و ریشها را سود دارد و توبال
 فولادش پورقان اندر کم کردن و کداحن گوشت

ناید را قوی تر است از قویال مس **خرف الیم جوشن**
 نیکوترین وی آفت که تلخ باشد و لون ظاهر
 زرد و باطنش سفید باشد و در آب زود حل شو
 گرم و خشک است در دوقم گویند تر بود و بی
 جلا دهد و ابتدای نزول آب را نافع بود **چشمک**
 مایل بگرمی و خشک است در دوقم چشم را نافع بود
 باید که کهنه نباشد **چین سنگ** کج است که **خسته**
 باشد سرد و خشک است با سفیدی غم مرغ هم
 نموده بر ظام چشم گذارند و موی برافایند
 دهد **جوزبوا** گرم و خشک است در سیم اندر الحاکم
 سبل بکار آید **جند** که است در دوقم خشک است
 در سیم با غسل از برای تاریکی چشم نافع بود **چند**

و حدیدی و هر نوع مشابه جوهر است که مستوی
 بآنت هم در خاصیت و هم در لون گرم است در دوقم
 و خشک است در سیم و جلا و بقویت دهد چشم را
 و صحت آنرا نگاه دارد و خواه سوخته وی و خواه
 ناسوخته که این اثر بدهد **مغیسا** مثل قیش است
مروکی نیکوترین وی آن بود که سبخر می آید بود **خوشوی**
 و صافی بود بغایت تلخ باشد و بعضی بنوعیات
 ویرامغشوش سازند شیخ الرئیس گوید که در
 داروهای چشم این قسم اقوی است گرم است
 در دوقم و خشک است در سیم اثرها که در قرح
 چشم مانده باشد و پیاض را جلا دهد و در قرح
 گوشت بر ویاند و خشونت اجفا را نافع بود و تحلیل

مواد کنند از چشم و در ابتداء نزول آب فایده دهد
 و طبقه قرین را لطیف کند **ملح** اقسام دارد اندر آن
 که براق است مانند بلور بهتر است و نمک هندی
 نیز در ادویه عین مستعمل است همه نمکها
 گرم و خشک است در دوقم گوشت زاید را در
 اجفان فانی سازد و ظفره و بیبل و غشاوه
 و بیاض را نافع بود و اگر با مویز و عسل بر چشم
 ضماد نماید خون مرده را مستحیل سازد **سایه**
 بهترین وی چنی است گرم و خشک است در آخر
 دوقم بیاض و ناخنده را زایل و بصیر را قوت دهد
 و رطوبت و غلظت که در چشم باشد جلا دهد
 خصوصاً عصاره آن **مرجان** در قوت و کیفیت

دست

و منفعت مثل بید است چرا که بسید بیخ **سنت**
 و مرجان شاخ وی **مس** سنگیست که کار دبوئی
 نیز کنند ز داینده و جلا دهند است بیاض را
 نافع بود **حرف الزون** نامخوله گرم و خشک است
 در سیم و لطیف آید آن خون فزیده تجلیل برد
نحاس محرق مس سوخته در سوخته خرد خوانند
 و بفارسی با سخت گویند مضر وی بهتر است
 گرم و خشک است در سیوم و ریشهای باخنده
 و گوشت زیادتی را سود دارد **نشا** سرد و خشک
 در اقل از برای ریش چشم سود دارد و منع سیلان
 مواد از آن کند **نوشادر** معدنی بود و عملی و نیکوترین
 طبیعی خراسانی بود و صافی مانند بلور گرم و خشک است

در آخر سیم از برای نزول آب نافع بود **بمخورد سفید** ^{کرم}
 خشکست در چهارم پیاض و نزول آب نافع بود
نوی التور دائره خرم کرم و خشک است چون بسوزند
 در آن حال قیام مقام تو تیاست و یا مثل بر فیه بکشند
 مژه را بر ویاند و نیکو کند و قروح چشم را نافع بود
حرف الحاء هلیج اصفر هلیله زرد و آنچه اندکی
 بسبزی زیند و صلیب باشد و بر گوشت بود بهتر است
 سرد است در اقل و خشکست در دوم استرخا
 و سستی کرد در چشم واقع شود نفع کند و آب بختن
 از چشم باز دارد و منع مواد سبیل بکند **هند با**
 کاسنی تازه وی سرد است در اقل از برای کرم نفع
 کند و شیر کاسنی بری از برای پیاض مفید است

حرف الواو و ج اگر است آنچه بر گوشت ^{خونی}
 تر باشد بهتر بود کرم و خشک است در دوم غلط
 قریند را نیک و پیاض را نفع کند خصوصاً ^{رگ}
 آن **و د ع** بزک وی سفید مهرب است و کوچک
 وی را گوشتی ماهی گویند سرد و خشک است سفید
 که در چشم بود زایل کند و نشف رطوبات
 بکند و آب رفتن باز دارد و جلا زیاد تر دهد
 و اگر ناسوخته در چشم کشند جلا زیاد تر دهد
 و اگر سوخته استعمال نمایند تخفیف وی
 زیاد تر بود و اگر بعد از سوختن شسته باشند
 نشف رطوبات بی لذع بکند و صفت سوختن
 چنانست با کلی در سر کین سرشته باشند بگیرند

و در توری نهند که آتش تا فتر باشند تا بسوزد
 و علامت سوخته وی آن بود که سفید شد ^{شد} با
 و اگر سفید نکشته باشد دیگر روزی که نهد
 آتش برند یا در کون کوی کند در کل گیرند دیگر
 بار در آتش برند تا تمام سوخته گردد و سفید شود
 بعد از آن سحر کنند و بشویند و خشک کنند دیگر
 بان صلایه کنند و بکار برند **حرف الیا اوت**
 بهترین وی سحر زمانی بود در دروهای چشم
 روشنای بیفزاید و صحت چشم را نگاه دارد
فصل چهارم در شیانات شیان ابرو
 برای رمه که و خارش و سوزش از کرمی بهم
 رسیده باشد سفید است قروح و جوشش را که در

چشم واقع شود سودا در سفید آب نشسته
 مثقال انزروتیشیر خریا بشیر دختر برورده
 در سایه خشک نموده سه مثقال کیمیا سفید ^{نشاسته} با
 از هر کدام یک مثقال ایون نیم مثقال اجزا را بسیار
 صلایه نموده از پارچه نافته بگذرانند و بشیر
 دختر خیر کرده شافسانند و در سایه خشک
 کنند و طریق شستن سفید آب آنست که سفید
 قلعی را با آب پاک حل کنند و بهم زنند آنچه نرم ^{جرب} و
 آنست ازین ظرف بان ظرف دیگر کنند و هر چه
 درشت است که در ظرف نشسته بریزند و چیزی را
 آنرا که در ظرف دیگر کرده اند یکدو ساعت بگذارند
 تا خوب در تر آب بشیند پس آب را از روی وی

بریزند و سفیداب را در سایه خشک کنند داخل
 نمایند **نسخه دیگر** سفیداب هشت درم صمغ عربی
 کثیر سفید نشاسته از هر یک چهار درم از زرد
 دو درم ایفون یک درم در بعضی نسخها قلیما
 یک درم واقع شده با سفید تخم مرغ شاف سازند
 و در سایه خشک کنند **نسخه دیگر** از زرد
 صمغ عربی کثیر نشاسته از هر کدام دو درم
 یک درم سفید آب قلعی شسته شش درم با سفید
 تخم مرغ شاف سازند **شاف** نافع از برای درد
 چشم گرم و حرارت آن سفیداب یک و کمتر اینم
 جزو با سفید تخم مرغ سرشته شاف سازند **شاف**
بردیما بادها را از چشم باز دارد و ضربان را

ساکن کرد اند و مزاج چشم را با اعتدال باز آورد
 و در یک روز چشم را خوش کند و بدین سیب است
 و بر آوردیمانی نامیدن اند شاف مایشا از زرد
 بشیر خزر پرورده از هر کدام هشت درم بگویند و پخت
 تافته بسیار نرم به پزند و آب باران شاف سازند
 و با سفید تخم مرغ حل کنند در چشم کشند
نسخه دیگر در ابتداء رمد و حرارت چشم نافع است
 قلیمای ذهبی سرد درم را سخت سرد دیگر شاف
 ما میشاد و درم اقا قیما یک درم سر هر یک درم قلیما
 و دا سخت و سر هر را بدستوری که در فصل دوم
 این رساله مذکور گشته بشویند و قلیما بعد
 اذان که سوزانید باشد بطریقی که در فصل مذکور گشته

بشوند و ادویه را نرم صلایه نموده هم را با هم مخلوط
 سازند با آب باران شاف سازند **شاف کافور**
 از برای معده گرم و کرم چشم مفید است سفیداب
 قلعی شسته سردم کثیرا چهار درم صمغ عربی چهار
 درم بعر الضیب یک درم کافور نیم درم بکوبند و بپزند
 و بوزن مذکور بکشند و با هم مخلوط ساخته با سفید
 تخم مرغ شاف سازند **شاف سماق** از برای معده گرم
 و سوزش چشم و خارش و دمعه و سبل که با حرارت
 باشد و جحوط و طرفه کنهای چشم و جیبیدن ^{حضان}
 مفید است سماق پاکیزه در آب پاک بپوشانند
 و صاف کنند و باز بپوشانند تا غلیظ بعد از آن
 سفیداب شسته بکچر کافور ربع جزو کثیرا است

جزو نرم ساییده با آب سماق مذکور شاف سازند
شاف کافور سفیداب شسته بکچر کثیرا ایفون از
 هر کدام بکچر و در بعض نسخ سفیداب جزو واقع
 شده با آب سماق مذکور شاف سازند و بعضی هم در
 آب سماق مذکور بسیار نرم صلایه کرده و نرم بخته
 داخل میکنند و شاف سازند **شاف نافع** از برای معده
 صعب که در اشها استعمال کنند سفیداب قلعی
 شسته هشت درم قلیما ذهبی شسته هفت درم
 ایفون افاقا از هر یک دو درم توتیای شسته بچندم
 کثیرا چهار درم صمغ عربی شسته از هر یک چهار
 درم دواهای شستی بقاعده که در فصل دوم ^{کول}
 بشوند و با ادویه دیگر کوفته و بخته شاف سازند

شاف نافع از برای رسد شدید صعوبت در چشمی که
 در آن سفیدی چشم بر تیره ورم کرده باشد که آن
 سیاه بپند تر شده باشد و از برای جمیع انواع
 رسد قلیمیا ذهبی مغسول افاقیا سره سوخته
 مغسول از هر کدام هشت درم توتیا کندر صبر
 سقوطری صمغ عربی از هر کدام چهار درم زعفران
 دو درم بدستور شاف سازند **طریق سوختن**
 با پیه خمیر سازند و بر روی اخگر آتش بگذارند تا آنقدر
 که مشتعل شود پس از روی اخگر بپزند و با پیه
 زن که از شیر پیر باشد صاف نمایند و طریق خون
 دیگر آنست که همچنین به آنکه پیه بان مخلوط سازند
 بر روی اخگر آتش بگذارند و بدم بدمند تا فرو
 خند

نود

شود پس بردارند و بسیار بگذارند که بشیر مخلوط
 شود خاصیت وی متغیر شود **شاف نافع** بجمه
 بعد از آنکه چهار روز گذشته باشد در چشم کشند
 قلیمیا ذهبی مغسول پنجدرم زعفران مرکی
 سنبل ایون از هر کدام دو درم افاقیا صمغ عربی
 از هر کدام هفت درم نخاس محرق مغسول چهار
 درم چنان رسم است شاف سازند **شاف نافع**
 از برای رسد که ده روز از وی گذشته باشد سره
 قلیمیا ذهبی از هر کدام چهار درم مس سوخته
 شسته دو درم صبر زرد یک درم و نیم افاقیا
 شش درم مرکی چهار درم و نیم بدستور شاف سازند
شاف نافع از برای آخرهای رسد سنبل الطیب

کل از منی سوج صبر زرد از هر کدام دو درم بزربالنج
یک درم فاشسته کثیر از هر کدام دو درم شافشا

یک درم از زردت جوایم اول

یک درم یک درم سازند **شافشا** از

برای قرحه نافست و زرد با صلاح آوردگی

که بسیار دار و کشیدن بخیم او مضرت رسانند
باشد رفع اذیت بکند و فایده رساند و از برای

در دچشمی که سردی بد و رسیدن باشد سودنا

اشق از زردت از هر کدام پنج مثقال کند رسفید

ده مثقال زعفران دو مثقال اجزا از نم کوفته

و پنجاه بلعاب حلیر شاف سازند **شافشانی**

در دچشم صعب و قرحه و بثره بزرگ و صوج

درمان

ورمدهای کهن و جحوظ که سر و کمر برخواستن

چشم است نافع بود و مکنه روان باز ماندن

ریم است اندر زیر طبقه قویته زایل کرد اندو

بادها از چشم باز دارد برك کلان هفتاد

دو مثقال سبیل دو مثقال قلی میا سیم محرق

مفسول بیست و چهار مثقال زعفران شش

مثقال مر مکی چهار مثقال صمغ عربی بیست

چهار مثقال ایون بید مثقالی سر هر دو دلك

زنگار دو مثقال هر یک از اجزا بعد از آنکه نرم

پخته باشند بوزن مذکور بکشند و قلی میا

بد ستور که بد ستور گذشته بسوزند و بنشیند

و مجموع را سرشته بآب باران شاف سازند **شافشانی**

از برای قرحه از زوت بشیر دختر پرورده سفید
 از هر کدام یک درم صمغ عربی کثیر از هر کدام سه
 درم نشاسته دو درم قلیما نقره ایون از
 هر یک یک درم بدستور شاف سازند **شاف نافع**
 از برای ابتداء قرحه و جوش قلیمای سوخته و
 نشسته نخاس سوخته و نشسته از هر کدام چهار
 درم زعفران دو درم اقا قی صمغ عربی از هر یک
 شش درم شاف ساخته با سفید شخم مرغ در خم
 کشند **طریق دیگر** آبار در قروح گوشت برویاند
 و منع موسج بکند و اثر قرح را تنک کند قلیما
 مغسول توتیا مغسول سفیداب مغسول سره
 اصفهانی کند سفید از هر کدام دو و مثقال هر یکی

کسعال

یک مثقال از زوت یک مثقال دم الاخون صبر زرد
 ایون از هر کدام یک مثقال توتیا قلیما نرم صلابه
 نموده بدستوری که سفیداب را می شود بنفشه
 و بقیه اجزا را چنانچه مذکور شد نرم بگویند
 و به بزند و شاف سازند **طریق شستن** توتیا
 آنت کربن را بگویند و نرم به بزند و با آب
 پامینند در صحن بندند که بسیار تنک نباشد
 و در ظرف چینی آب باران بر سر آن کنند و در
 بخسالت آنرا چرخ رقیق بود با آب پرون آید و آنچه
 درشت و چرک بود ریک بود در خرقة بماند پس
 این توتیا را با آب نظری دیگر بکنند و درشتی کردند
 ظرف ماند باشد آن نیز بر خوب نیست بریزند

و آنچه در ظرف دوقم حاصل شد بگذارند که خوب
 در تن نشیند پس آید از روی آن بریزند و توتیا را
 خشک کنند و این طریق شستن هبتر از طریق است
 در هر جا که توتیا واقع شود باین طریق بیاید مثل
 کرد **سنگ دیگر سرب سوخته** سره اصغرافی
 مس سوخته توتیا هندی صمغ عربی کثیر از
 هر یک هشت درم مرگی افیون از هر کدام نیم درم
 بدستور شاف سازند **و طریق سوختن سرب**
 که سرب را در طیا پنجه آهن می گذارند و آتش در
 آن چندان بکنند که سرب بگذارد و بر روی آن
 مثل خاکستر چیزی بهم رسد پس آن خاکستر را بکنجه

دگر

کوچک بنظر دیگر کنند و آتش کنند نامرتبه
 دیگر هم در روی آن خاکستر بهم رسد باز بکنجه آن
 خاکستر را بنظر دیگر کنند و همچنین آنچه در روی
 سرب گذاخته آن کردها که بهم میرسد دور میکند
 و جمع میکنند تا آنکه سرب تمام خاکستر شود پس
 این خاکستر را در طیا پنجه مذکور بکنجه آهن مذکور
 بهم بزنند تا بخته شود مثل غبار کرد و در نیکش
 سفید شود بزردی مایل پس بردارند و بکار بند
شاف نافع از برای مویسج و درد صعب کرد
 چشم واقع شود قلیماسیم محرق مغسول هشت
 درم سفیداب شسته هفت درم سرب محرق مغسول
 چهارم سره محرق مغسول شش درم کثیر توتیای

فزنی کل کوکب از هر يك چهار دم افیون سردم
 سرب بدستوری که مذکور شد میسوزانند
 و بطریق که در شستن سفیداب گذشته بود
 بشویند و قلیمای بدستور فاعده کلیه که در
 روم ذکر شد احراق و غسل دهند و سر را نیز
 چنانچه پیش ازین سمت ذکر یافت بسوزانند و
 باغده کلیه فضل روم بشویند و صجوع را با لم میخند
 شاف سازند و کل کوکب کل شاموش نیز گویند
 کلیت سپک و سفید بر زبان بجسید و در آب
 روف حل شود در بلاد یونان در جریر قبر خیزد
 نزدیک باشد بکل مخدوم **شاف آبار** دیگر
 قلیما از مغسول سفیداب شسته مس سوخته

سره صمغ عربی کثیرا سرب سوخته از هر يك هشت
 درم مزی افیون از هر کدام یکدم آب باران
 شاف سازند **ایضا** سرب سوخته مس سوخته
 سره توتیا صمغ عربی کثیرا از هر يك هشت درم
 افیون یکدم بدستور شاف سازند **شاف ابيض** کذوی
 وقتی که قرحه دراز کند و چرک غلیظ بیرون آید
 نافع است سفیداب مغسول هشت شقال افیون
 انزروت کثیرا از هر کدام یکدم صمغ عربی چهار دم
 کند رنیم درم آب باران شاف سازند **شاف ابيض**
 قلیمای در وقتی که قرحه سرگردان وقت باید
 کشید تا قرحه را پاک کند حکم این شاف و شاف انزروت
 یکت صمغ عربی کثیرا نشاسته از هر کدام دو درم

سفیداب پنخ درم افون قلمیاسیم از هر کدام یکد
 شاف سازند **شاف اصفر** دردهای چشم و حرارت
 از آن نافع است قلمیاء ذهبی سوخته و شسته شده
 مس سوخته از هر یک دو درم بسد مروارید دم الاخر
 از هر کدام چهار دانگ کثیرا مرکی نشاسته و عفر
 اقایا زرد جو به از هر یک دو دانگ زینج سرخ
 از هر یک نیم درم بآب شاف سازند **شاف انود** کوز
 برای حرارت چشم نافعست و نشفد معه بکند و درد
 و سوزش چشم و سبلی که با حرارت باشد نفع کند
 صمغ عربی یکدرم کثیرا یکدرم سفیداب قلعی شسته
 چهار درم اقایا پنخ درم مرصاف یکدرم سنبلیله
 دانگ بآب شاف سازند **شاف اصفر پنخ دیگر**

که بجهت جلا چشم نافع است پوست هلیله زرد
 پنخ درم زعفران یکدرم قوتیای هندی فلفل صمغ
 عربی از هر یک دو درم و نیم بآب بادیان شاف سازند
شاف احمر لین از برای بقایای رسد غلظت اجفا
 و خشونت آن و جرب و سبیل رقیق را نافع است
 و شرتاق و غده و پرده و مکنه و در رنج و بجا ه
 که در ملتحمه عارض شود و سلاق و این جمل را مفید است
 شاد پنخ عدسی مغسول مس سوخته سید مرجان
 دو شسته و سوخته و شاد پنخ هندی از هر کدام پنخ
 مثقال مرصاف دو مثقال دم الاخرین زعفران
 از هر کدام یک مثقال اجزار بسیار نرم صلیبه نمایند
 و از و لای باریک بگذرانند و مرجان و سید را

سوزانند و بعد از آن بشویند شادنج و مس ^{یا} مس
 بشویند و این چهار جنبك سماق اول نرم نیاید
 و بعد از آن بشویند و مجموع را با آب بادیان حیرت
 شاف سازند **وصفت شافن نرم** و بیدانت
 که بلغور نموده و در کوزه سفالی نوبکند و سر آنرا
 بگل حکمت بگیرند و شب در تنوری که نان بخت
 باشند بگذارند و صبح بپزینند و در وقت عمل
 چنانچه پیش ازین گذشت آنست که بسیار نرم نیاید
 و آب در آن داخل کنند و درها و نبرم زنند و آنچه
 نرم و غبار آنست که با آب مخلوط است در ظرف یک
 کنند و درشت آنرا با نرم بیایند و همان دستور
 آب داخل نموده در آن ریزند پس روی ظرف بپوشند

بجز

تا غبار نشینند و بگذارند تا دوا صلیبه نموده در
 آب بشینند بعد از آن آب را از روی آن بزنند
 و خشک کرده نگاه دارند و در بعضی نسخها عوض شادنج
 هندی در نسخ مذکور شادنج واقع شده و از نام
 شسته استعمال مینمایند و طریقت شسته مثل
 سفید است **شافن نرم** دیگر شادنج عدس
 مغسول قلقطار محرق مغسول از هر کدام سه مثقال
 راست مغسول دو مثقال و یکی زعفران از هر کدام
 یک مثقال دار فلفل نیم مثقال بدستور آب بادیان
 شاف سازند **شافن نرم** دیگر از برای منافع
 مذکور و نفع بجهت سلاق و جباده و غلظت اجناس
 اختصاص بیشتر دارد شادنج عدسی مغسول ده درم

ساخته هشت درم بسید مر و اید ساج هندی
 از هر کدام چهار درم صمغ عربی کثیر امکی از هر کدام
 ده درم دم الاخوین زعفران از هر کدام یک درم بکده
 شاف سازند عادت کمالان چنانست که این شاف را
 دراز کنند و احمر حار را که در نایبها هر دو فرق نشود
 کرد **شاف احمر صافی** جوی و سبیل و سلاق و کینه
 سود دارد شادینج عدسی شش درم صمغ عربی پنجگانه
 ساخته دو درم قلقطار محرق دو درم ایون نیم
 درم صبر زرد نیم درم زنگار دو درم ونیم زعفران
 مر مکی از هر کدام دانگی و بدستور شاف سازند **شاف**
احمر صافی شادینج دیگر هم از برای جرب کهنه و سبیل
 غلیظ و غلظ اجفان مزمن و از برای طرفه و سلاق

و حکم و استرخاء جفن مفید است شادینج عدسی دوازده
 درم مر مکی زعفران از هر کدام چهار درم روغن
 هشت درم دار فلفل دو درم **شاف اخضر** از برای
 سبیل غلیظ و طرفه و جرب و جرب و بیاض با نافع است
 زنگار سه درم قلقطار محرق شش درم زرنج سرخ
 یک درم بوده از منی کف دریا از هر کدام یک درم نوشا
 نیم درم اشق یک درم ونیم اجزا را چنانکه باید صلابه
 نموده اشق را با آب سداب حل کرده اجزا را با آن آمیز
 کرده شاف سازند **شاف اخضر** شادینج دیگر از برای مد
 نافع است ما می شادینج متقال زعفران از زرد
 بشیر خربز پرورده کثیر ای سفید از هر کدام دوازده
 متقال ایون نشاسته از هر کدام هفت متقال چند

سه منقال نرم صلابه نموده بآب پاک شاف سازند
شاف سود که بجهت سبیل نافع بود افاقا صمغ عربی
 از هر کدام هشت منقال مس سوخته پنج منقال بر مکی
 ایون از هر کدام یک منقال و نیم باب باران شاف سازند
شاف اخضر پنجه دیگر نافع است از برای طفره و جرب
 و سبیل و بیاض زکار سردم قلیمیا نقره اشق صمغ
 عربی سفید اب قلعی از هر یک دو درم بآب سداب
 چنانکه رسمت شاف سازند **ایضا** زکار سردم
 قلقطار محرق شردم اشق یک درم اشق باباب
 سداب حل نمایند و ادویه دیگر را بدان خیر کرده
 شاف سازند **شاف قلعند** از برای طفره نافع بود را
 پنج منقال زکار دو منقال نو شادریک منقال پوره آری

زینج

زینج
 مصعد از هر کدام یک منقال اجزا را نرم صلابه نموده
 با سرکه معجون سازند و یک هفته بگذارند و بعد از آن شاف
 کند و طفره بدان حک کند **شاف زینج** از برای سلاب
 و سبیل و جرب کهنه و بیاض نافع بود و سوختن چشم را باز
 دارد و نفع وی بعلت بثره اختصاص بیشتر دارد صمغ
 عربی کثیرا قلیمیا معنول سفید اب بر مکی صبر نرود
 زکار زینج سرخ قلقطار محرق راستت زار لفل
 لفل سیاه لفل سفید زرد جوهر نشاسته سکر العشر
 تو بال مس سوخته از هر یک ده درم دم الاخرین یک درم
 نیم انزروت سه درم افاقا یک درم و نیم قوتیا حنض
 سبیل مازوی سوخته از هر یک یک درم قند در آب
 سداب و محاض اترج حل کرده ادویه را بدان برشند

و سوختن مازو با آتش بود یا بروغن زیت اولی
آن بود که بروی آتش برشته کنند در شراب آدرک
بیندازند و بیرون آورده خشک کنند **سخن دیگر**
زنگار شش درم صمغ عربی چهار درم اشق چهار
درم قلیماز مغسول از هر کدام دو درم ماند
یک درم باب سداب حل نمایند **زنگار** از برای جرب
و سبیل نافع بود سفیداب قلعی چهار درم زنگار
پنج درم اشق صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته
پنج درم اشق صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته
سه درم ادویه کوفته و پخته اشق را با بسداب
حل نمایند و با ادویه بسبب شد و شاف سازند **شاف**
قیصر از برای ظفره و گوشت زاید نافع بود شایخ

دوازده

دوازده درم نخاس محرق صمغ عربی از هر یک شش
درم زنگار قلیماز محرق از هر یک دو درم ایون
یک درم و نیم زعفران نیم درم بدستور شاف سازند
شاف زنگار زنگار یک درم پوست هلیله زرد
از هر یک نیم درم توتیای مس سوخته از هر کدام چهار
درم مرمری نیم درم زعفران دانگی نشاسته صمغ
عربی از هر یک یک درم کثیرا یک درم سفیداب
قلعی یک درم فلفل دو دانگ شاف سازند **شاف**
اسود که در اشفاخ ذکر کرده اند با دها از بلك
و طبقه ملته نایبند پراکنده کند و نفع را زایل
بچشم بکشند یا از پیرون طلاغایند مس سوخته
یک درم و نیم زعفران نیم درم مروری بسداب از هر کدام

یکدم ایون یکدم و نیم افاقیا پنجدرم شاف صافینا
 نیم درم آب باران شاف سازند **شاف خلوقی**
 هم از جهت اشفاخ نافع است بادها و نفخها برآ
 سازد و مس سردم افاقیا دودرم کثیرا دودرم
 صمغ عربی زعفران سنبل الطیب از هر کدام یکدم
 آب باران شاف سازند **شاف زعفران** بواسطه
 جرب مفید است قلیمیا قلند از هر یک دودرم
 زعفران یک درم فلفل دودرم زردی یکدم
 نیم نوشادر نیم درم صمغ عربی دودرم شاف سازند
شاف دیگر بجهت جرب و ظفره مس سوخته سازند
 درم فلفل هشت درم قلیمیا چهار درم سرگی
 زعفران از هر یک دودرم زکار پنجدرم صمغ عربی

بست

بست درم در آب سازند **شاف طرخاطیقان** مکنه
 و جرب و سبیل و استرخاء جفن سود دارد شایخ
 دوازده درم زکار پنجدرم فلقطار محرق پنجدم
 راستخت چهار درم صمغ عربی ده درم ایون
 زعفران از هر کدام یکدم آب باران تازه
 خیر کرده شاف سازند در بعضی نسخه شیفانی
 ده درم قلیمیا چهار درم آورده اند نسخه **دیگر**
 معنی طرخاطیقان احمر حادست و منافع وی نیز
 مثل منافع شیاف احمر است شایخ معسول دوازده
 درم صمغ عربی زکار از هر یک شش درم راستخت **چهار**
 درم فلقطار محرق چهار درم ایون بریان کرده دودرم
 زعفران **نسخه دیگر** از برای ظلمت و تاریکی چشم و شاف

آن و سلاق نافع بود زعفران و دردم دار فلفل
 یک درم فلفل یکدانک و نیم نشادر نصف درم مازونک
 سه درم سنبل و درم کافور نیم درم بسیار نرم صلا
 نموده شاف سازند **نسخه دیگر** صمغ عربی قلی میاژ
 و فسی سفید اب مس سوخته شادنج عدسی شسته
 سنبل الطیب از هر کدام شش درم مر مکی افون
 چند پسته حوض مکی از هر کدام دو مثقال اجزا
 بسیار نرم صلا نموده بکنتقال کند در آب سداب
 تازه حل کرده همه اجزا را با آن خیر کرده شاف سازند
شاف علاقی از برای مرصهای که احمر لین فایده
 سودمند بود و بسیاری دوی شریف و خوب است
 توتیای کرمانی پوست هلیله زرد کثیر از هر کدام

عصار

پنج مثقال نوشادر یکدانک زردچوبه سه مثقال
 زنجبیل صمغ عربی شاف ما میثا از هر کدام دو مثقال
 دار فلفل نمک هندی صامیران زعفران **زرد**
 حوض مکی از هر کدام بکنتقال اجزا را چنانچه باید
 نرم صلا نموده و نرم بچته با آب غوره چند
 تربیت داده شاف سازند **شاف دینار کون**
 سبل رقیق را بردارد زردچوبه شادنج عدسی
 مغسول صبر زرد شاف ما میثا اجزا مساوی نرم
 صلا نموده شاف سازند **شاف طرفه** زرنج سرخ
 کندر سفید مر مکی اشق اجزا مساوی شاف سازند
شاف دیگر طرفه زایل کند شادنج سه درم را سخت
 ده درم بسد مزوارید از هر کدام یک درم و نیم صمغ

کثیرا از هر يك دو دم و نیم فو قل چهار دم سفید
یک دم زرنیخ سنج دم الاخوین زعفران کبر با از
هر کدام نیم دم اجزا را از دم صلا یه نموده بخورد حق
سرخ خانگی شاف سازند و بایشه زنان بچکانند **شاف**
که طهره و در چشمی که از گرمی بوده نایل کرداند
قلیمیا ز معسول مس سوخته از هر يك سه دم دم
الاخوین بسد مروارید از هر يك چهار دم کثیرا
مرکی زعفران نشاسته زرد جوهر افاقا از هر کدام
دو دانگ زرنیخ سنج نبات از هر کدام نیم دم **شاف**
سازند **شافی که کثیرا در اجفان می افتد پاک کند**
و مستاصل کرداند خاک جیوه شب یمانی زرنیخ
مویز از هر کدام بکنقال صمغ عربی یک دانگ و نیم

بهر روز

شاف سازند در وقت حاجت آب حل کرده با **چکان**
و اشفا برمانند **شاف غریب** از برای ناصور کرد در
کوشه چشم بهم رسد ترکیب نموده اند صبر زرد
کند را نزر روت دم الاخوین کلنا ر فارسی سره
شب یمانی از هر يك بکنقال زنگار یک دانگ
نیم شاف کنند و باین طریق که در چشم بچکانند
که اول بجام روند یا روی خود را به بخار آب بگرد
بدارند و بعد از آن انگشت بر کوشه چشم بگذارند
تا هر چه کمی که در آنجا باشد خوب پاک شود پس ازین
شاف در آب حل کرده یک دو قطره در کوشه چشم
بچکانند و ساعتی بگذارند پاک کنند چند روز
بپای چنین کنند آنقدر که چرک پاک شود و انگشت

بر کوشه چشم گذارند چرخ برون نیاید نامدتی کچشم
 پاکست و چیزی از آن هیچ نمیکند بچکانند و بعد
 از آن که شروع کنند که دیگر چرخ باز دستور عمل
 نمایند همچین دایم بهمین قاعده بعمل می آورند
 همیشه چشم پاک کنند تا آنکه بوده باشد نیز طمانه
 در چشم دردی یا سرخی یا اشفتگی دیگر نبوده
 باشد و اگر ایضا در انشای بر عمل سرخی چشم
 بنم رسد چکانند فی را بر طرف کند **شاف عنب**
 از برای تاریکی چشم و ضعف آن مفید است
 تو تیا پست منقال ز کار سه منقال صمغ عربی
 بکتنقال مشک قرا طبعی عنب خام دو دانگ اجارا را
 نرم صلایه کرده حوض می بای جل کرده دو اها

بان خیر کرده شاف سازند **شفا و دیگر** راست
 سه منقال سنبل زعفران قافیا از هر کدام نیم منقال
 صمغ عربی کثیر سفید از هر کدام یک منقال عنب
 خام خوشبوی یک دانگ و نیم نرم صلایه کرده
 بآب خیر نمایند و شاف سازند **شاف بار کندی**
 قلمی یا فنی محرق و منقول راست از هر یک هفت
 منقال سرب سوخته چهار منقال سره پست
 منقال نشاسته صمغ عربی کثیر سفید از هر کدام
 منقال افیون کند را از هر کدام پنج منقال سفید
 سوخته شسته پنج منقال اجارا را نرم صلایه نماید
 و بآب شاف سازند طریق سوختن و نشستن قلمیا
 و سرب و راست و سره مذکور شده طریق

سوخن سفید مهر چنانست که در فصل سیم در
 ودع مذکور شد **شاف زعفران** از برای ضیق کرمیا
 از شک شدن ثقبه است نافع بود ز کار اشق از
 هر کدام یکدم اخلاط چهاردم ^{زعفران} شاف سازند **درو**
سرخ دیگر جاوشیر واقع شده یکدم سرخه اخلاط
 زعفران بکشد شاف مامیثا کل سرخ صبر زرد می
 هشامه صمغ عربی سبکینج جاوشیر نمک اندازد
 ز کار فلفل اجزا را برای یکدیگر کوفته و پخته بکار
 دارند **شاف بکتانی** را قوت دهد سبکینج جاوشیر
 نمک اندازی ز کار فلفل اجزا را برابر شاف
 سازند **شاف سنبلی** خواه در چشم کشند و خواه
 از خارج طلا نمایند که نفع میکند از برای بقای مد

از برای

و از برای جرب خفیف و خارش و سوزش نفع دهد
 و غلظ اجفا را مفید است و نشف رطوبت از
 اجفان بکند و چشم را قوت دهد افاقا صمغ عربی
 و اسخت تو بال مس از هر کدام پانزده مثقال سنبلی
 الطیب سه مثقال زعفران یک مثقال و نیم افیون
 یک مثقال باب باران شاف شاف **شاف دروی**
 از برای درد چشم نافع است و منع انضاب صمغ
 بچشم و موسرچ را مفید است برب کل سرخ تاز
 چهار مثقال زعفران چهار مثقال افیون یک
 سنبلی الطیب یکدانک صمغ عربی سه مثقال باب
 باران شاف سازند و در وقت احتیاج بسفید تخم
 مرغ ساییده در چشم کشند **شاف تقاحی** بشور

و قروح که در طبقه قرینه واقع شود و از برای مویز
 نافع است و منع انصاب مواد از چشم بکند قلیما
 سوخته در آب انداخته شانزده مثقال سفیداب
 قلعی شسته هشت مثقال زعفران چهار مثقال
 کیشاد و مثقال آب باران شانزده و یا سفید
 تخم مرغ در چشم کشند **شانزده از برای اقامت درد**
 در آنه تا نافع است و فساد و خارش و نا کل که در گوش
 چشم واقع شود جمله نافع است و قرح را نیز فایده
 سره سوخته شسته و دردم اقا یا شش دردم سر
 سوخته شسته قلیما از همی صمغ سوخته شسته
 از هر کدام دو درم سفیداب سه درم حصص مکی
 درم مکی یک درم و نیم سنبل زعفران چند پسته

از هر کدام

از هر کدام یک درم امیون یک درم و نیم صمغ عربی چهار درم
 بدستور شاف سازند **شانزده نافع** از برای صفت و تکی
 حدقه اشق و دردم زیکار چهار درم زعفران یک درم
 فلفل یک درم و نیم روغن بلبان نیم درم اجزا را با
 نرم صلابه نموده بپخته شاف سازند **شانزده نافع**
 از برای دردهای صعوبت از برای شود و جری از برای
 کسی که از بسیاری دار و چشم او متاثر شده باشد
 قلیما از همی معسول شش درم زعفران چهار درم
 سنبل امیون از هر کدام یک درم و نیم فلفل و ازده
 صمغ عربی شش درم اجزا را کوفته و بپخته نرم صلابه
 کرده بدستور شاف **شانزده نافع** از برای درد صعوبت و جری
 جری بسیار میداده باشد و در طبقه قرینه باشد

واز برای منع و رفع موادی که متوجر و خمر مذکور باشد
 کل سرخ نازه پاک کرده پانزده درم قلیمی اذیمی مغسول
 شش درم زعفران یک درم و نیم مر مکی سر بر اصفا
 ایون از هر یک یک درم و نیم صمغ عربی شش درم زنگار
 نوبال مس سنبل از هر یک نیم درم بدستور شاف سازند
شاف برای قروح کند و بشور و بر آمدگی که تشبه
 به عینه بوده باشد سفید آب شسته سر درم نوشا
 سر بر مغسول از هر یک دو درم نخاس محرق چهار درم
 حفص مکی هشت درم سنبل الطیب سر درم جعد
 مر مکی از هر یک یک درم قلیمی اذیمی محرق مغسول
 هشت درم اقا قیما پنجم درم چند پد سر دو درم
 صبر سقوطی سر درم صمغ عربی هفت درم بدستور

شاف

شاف سازند **ایشا** آثار قروح غلیظ را بر قلیمی اذی
 شسته مس سوخته ششتر اقا قیما از هر کدام هشت درم
 صمغ عربی سر بر سوخته از هر کدام ده درم صبر زرد
 و ساز و وزنگار چند پد سر حفص مکی سنبل زعفران
 ایون مر مکی قلفند سفید شماره ابوس از هر کدام یک درم
 نیم بقاعد مقرر شاف سازند **شاف زعفرانی** از هر یک
 جرب و حکه و ظفره نافع بود قلیمی اقلقند از هر یک
 سه درم زعفران دو درم کل سرخ دو درم صمغ عربی
 دو درم شاد رخ مغسول سر درم نخاس محرق دو درم
 نوشاد یک درم بدستور شاف سازند **شافی کدو**
 ساکن کرد اند و خواب آورد شاف ما می شاست
 درم زعفران ایون حفص مکی صمغ عربی از هر یک

از هر یک که مر مکی است
 چینی
 تریاک
 خون
 توتیای بود
 م

دو درم کیترا انزروت از هر یک چهار درم چند
 سردرم شاف سازند **شاف کند** از برای قور و
 قروح انزروت شبیه خر برورده کیترا کند را میون
 از هر کدام دو درم سفیداب قلعه هشت صمغ عربی
 چهار درم بقاعه مقرر شاف سازند **شاف نافع** از
 برای سبل و ظفره پیش از بریدن و بعد از آن نوا
 بکار بردن و از برای سلاق و گوشت زاید نافع بود و بکار
 سردرم سفیداب قلی میاضی صمغ عربی اشق باب
 سدای شاف سازند **شاف نافع** از برای غشا و سخی
 شدن اشفار و سلاق و مژه را بر ویاند و روشن کند
 قلی میاضی اقا قیا از هر کدام نیم درم صمغ عربی چهار
 دو دیشتر سه از هر کدام یک درم بدستور شاف سازند

باز

شیاف مرادات از برای نزول آب و خیالات
 و تار یکی چشم نافع بود زهره کلنگ زهره باز زهره
 سنبل زهره بیک زهره خر و خشی زهره کوبه ترنج
 زهره دراج زهره کلنگ زهره خوک زهره رویه
 زهره خرگوش زهره آهوی زهره حدوک زهره کدام
 دو درم مرانیون لحم خنظل سبکینج از هر کدام دو
 قویون تخم خنظل را بگویند نرم بریزند و زهره
 صلابه سبکینج با آب باران حل کنند و او را
 خیر کرده شاف سازند **شاف نافع** از برای نزول آب
 و صغف بصر ترمس حب الغار مغشتر بخندرم صمغ
 عربی سردرم زهره بیک اشق زهره بز کله سبکینج
 از هر کدام یک درم و نیم فلفل سفید یک درم بید نیم درم

شافاد برای زرقاب و ضعف بصر قلیمای ذی
 دودرم فلفل سردرم زهره بزرگله زهره کوچک از
 هر کدام یکدرم نشادر دودرم جعد دودرم و نیم
 صمغ عربی ده درم **شافاناض** از برای پیاض کف
 دریا کف سببیه بوره ارمنی از هر کدام سردرم
 انزوت مرمرکی از هر کدام یکدرم و نیم سبکینج دو
 دودرم نیم اشق دودرم و نیم زکارنج درم اگر
 ترکی ما میران از هر کدام ده درم اگر ما میران از هر
 رطل بخیسانند و بچوشانند تا غلیظ شود و صاف
 کنند و بپورند و سبکینج و اشق را در آن حل کنند
 و ادویه باقی را کوفته و بختند با آن خنجر کنند شاف
 سازند **شافاناض** از برای پیاض مرمرکی شش درم

سبکینج

سبکینج سردرم درد سرکه سوخته یکدرم و نیم صمغ
 عربی زیتون یکدرم و نیم اگر ترکی ما میران از هر کدام
 سه درم ادویه را خشک بگویند و نرم بپزند و
 صمغها را با آب حل کرده بدن بشویند و شاف
 سازند **ایضا** برای پیاض کف دریا شش درم بتا
 چهار درم سرطان بجزی بوره ارمنی سبکینج
 توتیا قلیما ذهبی شسته از هر یک سه درم انزوت
 دودرم شیر زق دودرم نشاسته یکدرم و نیم بد
 شاف سازند **شاف** از برای پیاض کهنه نافع بود
 توتیا قلیما ذهبی کف دریا سببیه از هر یک دو
 درم زعفران سادج نمک اندک را نوشاد در کرب
 صنب از هر کدام یکدرم مر و اید سردرم شیخ حرق

مغسول و دو درم مشک کا فوراً زهر یک یکدانک

بقاعده که مکرر مذکور شد شاف سازند

شیاف از برای نزول آب نافع بود زنجبیل دان ^{خس}

در درسه که سوخته از هر یک دو درم دار فلفل اگر

ترکی نوشاد رکف شیشه از هر یک چهار درم ^{مشک}

دانکی کا فوریم دانک شاف سازند **شاف مرآت**

از برای اشاع و نزول آب نافع زهره کلنک دو ^{مشقال}

اشق چهار دانک باب بادیان و اندکی عمل ^{شند}

شاف سازند **سرخه دیگر** زهره بز سرکه یکمقال

زهره کلنک دو و مشقال سر کوبن ضب یکمقال و نیم

نظرون نیم مشقال فلفل دو و مشقال زعفران یکمقال

اشق نیم مشقال خربق سفید یکمقال باب بادیان

بیا

بباید و با عمل سیر شند **سرخه دیگر** زهره کرکس

یک درم سر کوبن تمساح البسوان سقنقور است دو

درم و نیم نظرون نیم درم باب بادیان بباید ^{شند}

شاف سازند **سرخه دیگر** فلفل سفید زهره مردار حوا

از هر یک دو درم زعفران خربق سفید از هر یک

نیم درم باب ترب بباید و خشک کتد و باز بباید

و خشک بکار دارند تا شاف کنند **شافی که در ابتدا**

آب سوردار در خربق سفید یک قویه فلفل نیم و قیه

اشق یک درم باب ترب بباید شاف **شاف حجب**

بجهت ابتداء نزول و ابتداء انتشا و بیاض سود

دار زهره کا و قدری یک درم باز در خرقره

کتد و آنقدر مانند تا حل شود پس ^{درین} درم بلبان

باوی پیامیزند و خشک کننده و شاف سازند **شاف**

مراوات شاف مراوات هم بجهت امراض مذکوره

زهره بزسرکله زهره شبوط زهره عقاب زهره کلنگ

زهره باز برابرده درم ازین زهرها دردم امیون یکدم

شخم حظل یکدم سکنج باب بادیان بسایند و شاف

سازند **شاف مجرب** از برای نزول مرقیشا را در کوزه

یا شیشه کند و بگل حکمت بگیرند و در آتش شور بگذارند

خاکتر شود ازین خاکتر بجزئی در افضل قلیمای

ذهبی و در مس که در جای که مس میکدازند هم ^{سند} **شاف**

از هر کدام یک جزو باب بادیان شاف سازند **شاف**

دینار کون از برای رمدا بس نافع بود سفید آب ^{شسته}

قلیمای شسته از هر کدام ده درم امیون نشاسته

از هر کدام یکدم کثیر یکدم و نیم شاف سازند **شاف**

اصطفیقان از برای آب و قروح جنین و نایکی

چشم و ابتداء نزول آب نافع بود قلیمای ذهبی ^{عقران}

لفل امیون پوست هلیله زرد صبر سقوطی ^{مکی}

بوره ارمنی از هر کدام چهار دانگ صمغ شاف ^{منا}

انزروت از هر کدام یکتقال و دو دانگ نمک یکدم

نیم زرنیخ زرد باب بادیان شاف سازند **شاف دینار**

کون دیگر از برای ظفر نافع شجر ف روسو خنج کند

زرنیخ سرخ نبات اشق از هر یک یکدم مرکب ^{عقرا}

زرده چوبه از هر کدام ربع درم بدستور مفر شاف

سازند و این شاف را بواسطه آن دینار کون گویند که

بلون و مشابه دینار است **شاف الورد** از خارج ^{شسته}

طلا نمایند بجهت رمد گرم و در پنج و خارش و سوزش
چشم و سلاق نافع بود ورم ساکن گرداند و چشم با
قوت دهد و نکند که ماده بریزد و آنچه ریخته
باشد تجلیل برد صندل سفید کل سرخ از کلام
پنجم درم زرد و آن تخمهای زیره زرد است
که در میان کل می باشد و از زده درم صمغ عربی
کثیر سفید حفص هندی صبر سقوطی شاف
سایمشا از هر کدام سردرم زعفران افیون از هر کدام
یک درم نرم پنجه بکلاب خیر کرده شامهای بزرگ بنا
و خشک کند و آب کثیر تازه سایید **شاف افیون**
بصر را جلا دهد و جرب و سبیل را نافع بود و مواد
غلیظ که در طبقات چشم از بقایا رنده های کهنه مانده

۱۵۰
کتاب

باشد تجلیل برد و حدقه را قوت دهد قلم ساذ ^{هی}
تویال سر صمغ عربی خاص محرق زعفران از هر کدام
دوازده مثقال افیون مرصاف شاد پنج معقول اسنبل
هندی زرد و در از هر کدام چهار مثقال فلفل
سفید بیست و چهار دانه فلیما را با کوبند و با ^{عمل}
معجون سازند و بسوزانند و در سر که اندازند از ^{همان}
گرمی که از آتش بر روی او زند و بعد از آن بقا ^{عده}
که مذکور شد بنشینند و تصویل کنند و تویال ^{شاد پنج}
بدستور بنشینند و افیون را بر روی آتش بریان کند
و مجموع را نرم صلا میرنوده با آب بادیان شاف ^{زند}
شاف خولانی از برای جرب و سبیل و غلظت اجضا
و خارش و بقایا رمد نافع بود و تری و بله را بر طرف

کند ناکل را سود دارد و حضض هندی توتیا از هر
 یک هفت درم ما میران چینی از زوت از هر یک دو
 درم نشاسته صمغ عربی زکاو از هر کدام از هر کدام
 یک مثقال آب پاک شاف سازند **شاف کل سرخ** بر
 ریشهای کهن و بنور سرخ نافع بود و شقیقه چشم کند
 و بقای رمدا بتجلیل برد و چشم را قوت دهد و ^{حرفها}
 و گوها که در سطح قرنیه از قروح بصر رسیده باشد
 بر سازد کل سرخ ناز هفتاد و دو مثقال قلیمیا
 محرق معنول سره اصغهای تو بال سوخته شسته
 شاد رخ معنول سفید اب شسته از هر کدام شش درم
 صمغ عربی پست و چهار درم کل را نرم بگویند
 تا مثل مرم شود و اصل ازین برک کل نماند و ^{تتمت}

ادویه را

ادویه را نرم صلایه نموده آب خیر کند و شاف سازند
شاف نافع تکین اوجاع در یکروز بکند و ورم را
 در ساعت فرو نشاند سره افاقیا از هر کدام چهل مثقال
 قلیمیا ی فضی محرق معنول شش مثقال نخاس محرق معنول
 چهارده مثقال سفید اب شسته هشت مثقال سنبل
 الطیب حضض هندی از هر یک چهار مثقال چند ^{بدر}
 صبره سقوطری افون مصری قلقطار محرق از هر کدام
 دو مثقال صمغ عربی چهل مثقال ادویه را کوفته و بختیه
 آبی که در آن کل سرخ جوشانیده باشد خیر کرده شاف
 سازند و یا سفید شخم مرغ در چشم کشند **شاف**
ملوکی از برای نزول آب و از برای هر غشای که بر آن طوق
 باشد نافع است و آنرا قروح را ببرد قلیمیا محرق

مغسول یکرطل و زنجی مداد هندی پنج اوقیه فلفل
سفید پنج اوقیه زهره کفتار عددی زهره شیو
عددی زهره کبک هفت عدد شیر خنکاش
یکوقیه روغن بلسان دووقیه جاوینر سبکینج از
هر کدام دووقیه صمغ عربی هشت وقیه با عصاره
بادیان شاف سازند **شاف معروف بولف ساج**
ارجانوس نافع بود از برای دردهای سخت و لمر
عین در انتها قلیمیا مغسول شانزده مثقال
افاقیا چهل مثقال نخاس صمغ چهارده مثقال ایج
هندی سنبل الطیب زعفران صبر زرد چندین
از هر یک دو مثقال مرکب چهار مثقال سفیداب
قلعی سه شسته از هر یک دو مثقال صمغ عربی

چهل مثقال باب شاف سازند **شاف** که آنرا کوکب
الذی لا یعرب گویند از برای دردهای سخت و بیخ
و قروح و موسج و مرضهای کهنه و ریشهای متاکل
نافع بود و آثار قروح را ببرد قلیمیا مغسول شانزده
نشاسته سه از هر کدام دوازده مثقال خاکتری
که در کوزه کمرس را میکذارند بهم میرسد و در شیشه
شسته کل شاموس از هر یک هشت مثقال مردو
ایون دو مثقال کثیرا هشت مثقال باران شاف
سازند **شاف الورد** بسیار رخ که کمال آن استعمال
میکند عدس رخ سلطان مهره کل رخ از هر یک
جزو کل روی شاف مایشا پوست انار از هر یک
جزو صمغ عربی کثیرا از هر یک نصف جزو سماق رادن

بجوئند و صاف کنند و باز بجوئند تا غلیظ شود
 و ادویه مذکور را درین آب برینند شاف سازند
شاف کل سرخ برای ریشهای کهن و نبور سرخ نافع
 بود و ثقیف چشم بکند و بقایای مردم را تجلیل برد
 و چشم را قوت دهد و جفهای و کوها که در سطح
 قرینة از فروغ بهم رسید باشد بر سازد و کل سرخ
 تازه برک نموده هفتاد و دو منقال قلیکنا حرق
 مغسول سره اصغرفانی تو بال سوخته شسته شایخ
 مغسول سفید آب شسته از هر کدام ششدرم صمغ
 عربی پست و چهار کل را نرم بگویند تا مثل مرهم
 شود و اصلاح ریزهای برک کل نیز نماید خوب جل شود
 و نتمه ادویه را نرم صلایه نموده بان خیر کنند شاف
 سازند

تالیف ابن زهر چشم را جلاد دهد حضرت هندی سر
 مکی کف دریا از هر کدام یکدرم زعفران سدر و سوس
 از هر یک نیم درم بوره ارمنی ربع درم هر یک را علیحد
 صلایه کنند و بسیار نرم به بزنند و با کلاب شاف
 سازند **شاف مررات** از برای ابتداء آب و تارکی
 چشم نافع بود زهره شیر زهره کرک زهره کفتار زهره
 سک زهره کربه زهره میمون زهره میمون زهره
 آه زهره خرگوس زهره روباه زهره کلنگ هر
 دراج زهره بچه کرکس زهره شیوط از هر یک یکدرم
شاف کرموی جن بمقاش بکند و ازین شاف حل کرده
 بر آن چکانند منع رویدن آن بکند و نکند و اگر
 دیگر عود کند زعفران جنش الحدید نالج از هر کدام

بکجوف زنجار نوشادر تو بال مسوازه هريك بنم جزو زمر
 صلايه گرم کرده باز هم بر سر کله شاف سازند **شاف عین**
 راستخت دودرم سنبل زعفران افاقا از هر کدام نیم دست
 صمغ عربی کینرا سفیداب از هر کدام یکدوم عنبر خام
 خوشبو ربع درم باب پاک بدستور شاف سازند **فصل**
پنجم در اکتحال و زردات و غیره از ادویه عین آنچه
 خشک استعمال میکنند آنرا کحل میگویند و ازین ادویه
 آنچه میباشند آنرا در رو گویند همچنانکه در ادویه
 جراحات و قروح نیز دولتی که بر جراحات میباشند
 آنرا مستی باین اسم گردانند و از جمله این دارو
 آنچه بجهت روشنای چشم ترتیب داده اند آنرا با
 گویند چرا که معنی آن روشنای بود چون از برای

طلعت

طلعت و در یک چشم نافع است بنا برین باین مستی
 گردانند **و از جمله** داروهای مذکور آنچه در
 قروح گوشت بر ویانده جراحات را با صلاح در
 آورد آنرا اکترین گویند و این نیز اسم مشترک است
 میان داروئی که بجهت این امر در چشم استعمال
 یابد جراحات و قروح اعضای دیگر بکار برند
 و برود از جمله داروهای چشم در اصل موضوع
 از برای داروی است که تترید چشم کند فاما بسیار
 که این نسبت را مرعی نداشته داروئی که گرم نیز باش
 مسمی باین اسم ساخته اند و قطور چیزها گویند که
 در چشم چکانند و معسل است که با عمل برشته
کحل روشنای بر بے جالب النور یعنی کشند و نو

از برای ضعف نافع بود و جرب و سبل و ظفر و ویا
 کهنه و عشا و عین را سود دارد و شاد بخ عدسی
 از هر کدام چهار درم فلفل سفید فلفل سیاه کفویا
 از هر کدام سه درم و در نسخه هفت درم دار فلفل صبر
 سقوطی سنبل الطیب قرنفل از هر یک چهار درم و
 نیم زنجبیل پوست هلیج از هر یک دو درم زعفران و
 از هر کدام یک درم آنچه میباید سوخت و شست ^{بهر}
 که سابقا مذکور شد عمل نمایند و داروهای دیگر را بیا
 نرم بگویند و نرم به پزند همه با هم مخلوط سازند و بار صندل
 کنند تا مثل عنبر شود و در جای نگاه دارند که از
 تصرف هوا محفوظ باشد و از گرمی و غبار سالم
 باشد و در وقت احتیاج الکحال نمایند و میالغ

از حق

در سحق و صلایه کنند این داروهارا یعنی کشتیر
 از شینافات میباید کرد که جراثینافات یکمتر تخم
 در سرشتن می باید و یکمتر تبه دیگر در سنک سایده
 میشود و در این جای این مراتب مفقود است **چهارم**
دارو لعل آبی دارو فیروزه دهنه فونکی از هر کدام
 نیم مثقال شاقه مامیشا یک مثقال زعفران چهار
 دانگ مروارید ناسفته مامیران حضض یکی
 قرنفل سادج هندی سنبل الطیب ^{صفهانی} سه درم
 از هر کدام یک مثقال جواهر پایش از این مذکور کشته
 تصویب نمایند و سایر ادویه کوفته و در وقت
 احتیاج با میل در چشم کنند **ایضا نسخه دیگر**
 یا قوت سرخ یا قوت زرد یا قوت کیود لعل ابد

از هر کدام سه مثقال زبرجد دو مثقال فیروزه پنج
 مثقال برجان دو مثقال لاجورد مغسول ^{مثقال} پنج
 ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب از هر کدام نیم ^{مثقال}
 مثک سر به اصفهانی پست مثقال توتیای کرمان
 شسته ده مثقال سر کین صلب سر کین شسته
 راست مر و ارید ناسفته از هر کدام ده مثقال
 بدستور که سابقا مذکور شد ترتیب دهند
کحل الجواهر نسخه دیگر سر به اصفهانی ده درم
 توتیای هندی ده درم و آن نه توتیای مشهور
 که در کمال حدت است بلکه از قیل که مانیت و این
 که بعضی کحل الجواهر را از این توتیا میکنند و انواع
 ضرر میرساند از این رهگذر است مر فیشا چنان
 درم

آواره

سرطان بحری شش درم یا قوت دو درم مرجان
 چهار درم مر و ارید دو درم دهنه فونکی چهار درم
 عقیق پنج درم لاجورد چهار درم زرنج دو درم
 نقره چهار درم ما میران چنی چهار درم فلفل سفید
 چهار درم دار فلفل دو درم فلیمیاذه بی چهار درم
 زعفران سه درم توبان مس چهار درم شادنج عدس
 مغسول شش درم طریق داخل کردن زرنجه یکی
 تکلیف است بدستور معجون است و یکی است که ورق
 آنرا بصمغ عربی بپوشند تا خیر شود و بر روی
 سنگ سماق چندان صلایه کند و بسایند
 که مثل عبا شود و این طریق معمول این حقیر ^{است}
 و سایر ادویه و جواهر چنانچه در نسخه اول مذکور

شد ترتیب دهند **سخن جوهر دارو** از حضرت غفران

پناه عماد محمود اول الحقیق نقل شده و تمیز تویا

و حل کردن در و نقره رای شریفی ایشانست و حل

الجواهر از برای تقویت چشم و جلای بصر **نظر**

و آثار قروح و بیاض فایده دهد و حفظ صحت

چشم بکند و دمعه و سلاق و اکثر امراض عین یا

سود دارد در وی ایضاً از برای ابتداء رمه

و قرقره نافع بود از زروت سفید بشیر خرپرورد

یا بشیر دختر کدام که میسر شود در سایه خشک

نموده نرم صلایه کرده موازی هر ده درم از آن

دو درم نشاسته صافه نمایند و با هم بپایند

ذره و ملکایا از برای رمه و در دینج نافع بود

سخن جوهر محمد
نقل از...
۱۲
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰

هرگاه در وقت نضح ماده و ظهور مده استعمال

کنند در روزی میکند و از سرعت اثر که با وی است

منسوب بلا شک کرده است زیرا که معنی ملکایا

منسوب بملکه است از زروت بشیر خرپرورده

ده درم چشمک مفتح کینقال نشاسته نبات

از هر کدام سه درم بسیار بپایند بکار برند **برورد**

کافور از برای خمرات چشم و رمه صغری

نافع است تویای پرورده نرم سایید در هر

پنجمقال کینقال کافور اضافه نمایند **ذره و**

ایضاً نسخ دیگر نشاسته پنجم نبات دو درم

صمغ عربی یک درم چنانچه رسمست ترتیب دهند

ملکایا نسخه دیگر از زروت نشاسته نبات اخرا

مساوی **ذُرُورِ اصْفَرِ** کبیر از برای رمد و افواج
 عین و ریح که چند روز باشد و رطوبتی که با
 باشد نافع است از رُوت پرورده پنجم شاف
 ما میشاد و درم صبر سقوطی زرد و درم **عُفْرَانِ**
 از هر کدام نیم درم ایون دودانک هر یک را علیحد
 نرم بسایند و از تافته باریک بگردانند و بوزن
 مذهب کور بکشند و با هم مخلوط ساخته باز خوب ^{سند}
 نگاه دارند **ذُرُورِ اصْفَرِ** دیگر همان فایده دهد
 از رُوت بیشتر خری پرورده ده درم صبر سقوطی
 شاف ما میشاد از هر یک دو درم بدستور ذرود
 سازند **ذُرُورِ اصْفَرِ** پنجم دیگر از رُوت پاک
 ده مثقال صبر زرد زعفران حنظل می از هر یک

دو مثقال مرهمی یک مثقال بسیار نرم پنجم در
 وقت احتیاج اندکی در چشم پاشند **ایضا** در ^{نتیجه}
 رمد و دردی بکار دارند و بجهت پرده نیز سود
 مند بود از رُوت پرورده هشت درم شاف
 ما میشاد و درم صبر زرد ایون نشاسته نیم کل
 از هر کدام نیم درم زعفران سردرم مرهمی یکدانه
 نیم **ذُرُورِ** که اطباء مصر در رمد های طفل
 و دردی استعمال میکنند و اثرش در وقت ظاهر
 میشود و بسیار خوب است از رُوت پرورده
 ده درم چشمک سردرم چنانچه رسمت ترتیب
 دهند **ملکایا** پنجم دیگر افزونی از پنجم
 از رُوت ده درم نبات سفید سه درم نشا

یکدم کف دریا یکدم و نیم ذرور سازند **ذرور**
اغبر در رمس چون پلک ریش شده باشد چشم
 نتوان کشاد باید کشیدن و ریشهای چشم و باد
 گرم و جرب را سود دارد توتیای کهنای مغسول
 شبع محرقه مغسول زهر کدام ده درم نبات سفید
 پنجدرم نرم سایید ذرور سازند **ذرور اصغر**
 که اطباء عراق و شام استعمال نمایند در اوجاع
 ذرور اصغر صغیر مساوی با هم مخلوط سازند **برق**
حصه از برای سلاق و دمه و بقایا آمد و
 اجفان و جرب و سبل رقیق نافع است و خارش
 کبک چشم را سود دارد توتیای شسته زرده چوبه
 زعفران زهر کدام ده درم در بعضی نسخها **عقرا**

یاورد

یاورده اند و در بعضی زرده چوبه مذکور نیست
 زنجبیل پوست هلیله زرد از هر کدام پنجدرم دار **فلفل**
 ما میران چنی زهر کدام دو درم و در نسخه دیگر
 دو درم نلک درمی واقع شده نمک هندکی
 یکدم اجزا را بسیار نرم بآب غوره صاف نموده
 ترتیب داده خشک کنند و باز سایند و **ترتیب**
 دهند سه چهار مرتبه و خشک نموده نرم بپاشند
 و امکان نمایند **نوعی دیگر** از برای خرچ چشم و
 صاحب مزاج گرم و سلاق سود دارد توتیای
 نرم سایید و شسته هفت روز در آب غوره
 صاف ترتیب دهند و خشک کند و نرم بپاشند
 و امکان نمایند **صفت توتیای پرورده چنانست**

توتیای کرمانی را بکوبند و بشویند در هاون
 با آب جوش همی مانند همی ساینند تا ده روز هر روز
 بشویند بصویل کنند و آب تازه هر روز میکند
 و میشویند و میسایند و پس از ده روز خشک
 کنند و نگاه دارند و باید که این را بعد از آنکه
 استفراغ کرده باشند بکار دارند و در ترابرد
 مرض هیچ داروهای که در وانزروت باشد
 بکار نشاید داشت **در روی پیر از شیاف** این
 بکار دارند بیاض و انار قروح را نیز فایده دارد
 پوست مرغ با آب نمک در شست بشویند و
 پوستهای شک از وی باز کنند پس با آب جوش
 بشویند تا شوروی از وی بیستاند و بجز قند

و عاقد تا اگر پوستی اندر وی مانده باشد جدا
 پس در سایه خشک کنند و بسایند تا چون عبا
 و بکار دارند **برود الاس** غلظت اجفان را و طوب
 عین را سود دارد توتیای شسته ده درم و قلیچیا
 ذهبی سوخته و شسته اقیاما میران از هر یک
 دو درم شب یمانی سه درم پوست هلیکده زر
 شش درم شادنج مغسول پنج درم کوفته و بخت
 بایمورد و آب سماق تا هفت روز در آنجا
 در ظرفی که آب بخودش بکشد دهند و روی ظرف
 بخر قپوشند تا عبا بر وی بنشیند و هرگاه
 آتش خشک شود آب دیگر داخل کنند پس از
 هفت روز خشک کنند و در سایه نرم سایید

بکار دارند **باسلیقون** نسخردیکر جرب و ظفره
 و انتشار و نزول آب را سود دارد و تویای هند
 قلیمیا نقره قلیمیا طلا مر قنیشا ذهر از هر کدام
 سردرم سر هر سادج هندی از هر کدام یکدم
 زعفران مرقاید از هر کدام یکدم مشک
 از هر کدام یکدانک **باسلیقون** از برای کندی
 بصرا ابتداء نزول آب و خیالات نافع بود
 مس سوخته شش درم سره اصغرها قلیمیا
 فضی از هر یک دو درم قرنفل سنبل الطیب از
 هر یک یکدم و نیم هیل قاقله کبار ما میران
 زعفران از هر کدام یکدم شاف ما میثا صبر ^{سقوطی}
 نوشاد را سارون شادنج عدسی از هر یک یکدم

کوز

کف دریا اشنه نمک اندرانی از هر یک سردرم
 فلغل دار فلغل نمک هندی از هر یک دو درم مشک
 چهار حبه کافور و دوانک بدستوری که سابق
 مذکور شد ترتیب نمایند **نسخه دیگر** که جربیدا
 و سل و ظفره و مکنه و دمع و خیر که چشم را سود
 دارد بچندرم صبر زرد یکدم و نیم کف دریا شش
 درم شبنم سیلخ قرنفل از هر یک چهار درم
 نوشاد یکدم **باسلیقون** کف دریا قلیمیا
 فضی مغسول محرق از هر کدام ده درم ملح اندک
 چند پیدستر سنبل الطیب سره صفهانی از هر
 کدام دو درم قرنفل یکدم مس سوخته مغسول
 پانزده درم صبر سقوطی بچندرم اشنه یکدم

مرصاف ما میران چینی نوشتند در زرد چوبه از
هر کدام سردرم پوست هلیله زرد چهار درم
و در نسخه دیگر پنجم واقع شده نمک طعنا
هشت مثقال شاف ما مینا پنجم نمک هند
یک درم دو امارا کوفته و نرم بچخته بوزن مذکور
کشید با هم پیامیزند و بسایند **نسخه دیگر** از برای
خارش چشم و تاریکی آن نافع بود قلمی از هب
مغسول کف دریا از هر کدام ده درم نخاس محرق
شش درم نمک اندرانی سفید اب قلعی شسته تو
شادنج فلفل سفید سنبل الطیب سره از هر یک
دو درم جوز بواقر نقل اشنة از هر یک نیم درم
کافور یکدانک بدستور ترتیب دهند **با سلیقون**

دیکر عزیز نیز گویند نزول آب و دم معر را نافع
بود و بصیر را جلادهد و از برای پیران سود دارد
شادنج عدسی سره قلمی از هب سارج سلطان
بحری توتیای نخاس محرق صبر زرد تو بال مس
زعفران از هر کدام دو درم فلفل دان فلفل نوشتا
از هر کدام دو درم بسیار نرم سایید بکار دارند
کحل الغریز بصیر را قوت دهد و جرب و خارش
و پیاض را سود قلمی ای مغسول سره اصغهای
شادنج هندی صبر سقوطری تو بال مس از هر کدام
نیم درم نمک اندرانی برن و نمک کف دریا
از هر کدام دو دانک زعفران یک درم چهار دانک
نیم درم بگویند و نرم به بنند و بای بادیان بنند

ببایند و خشک کند و باز ببایند بکار دارند **کل**
دیگر بصبر با قوت دهد قلمی از رتوتیا صبر زرد
توبال مس سوخته شادنج عدسی از هر یک یک درم
لفل دار فلفل نوشادر زعفران از هر یک نیم درم
برک فرنجشک سرطان بحری یک درم و نیم شک
دانگی بدستور سابق جمع آورند **اکسیر** از برای
موسسج و قرحه نافع بود سفیداب هشت درم
قلمیای سیم صمغ عربی از هر کدام چهار درم غما
محررق نشاسته افیون از هر کدام دو درم بقعا
بزرقطون آب برشند و خشک کند و باز ببایند
بکار برند **ایضا** از برای موسسج در وقتی که خف
از شور و برآمدگی موسسج باشد استعمال نمایند

سرمه شادنج عدسی مغسول اقا قیاز هر کدام
سه درم صبر زرد یک درم نرم بسیار ساییدند
دیچشم پاشند **سرخ** دیگر از برای قروح و کثره
رمد و موسسج سود دارد و شادنج مغسول
سروارید توبال مس سرنج مس سوخته قلمیای
از هر یک دو درم سرمه قیشا کف از هر یک یک درم
اجار را بسوزانند و بشویند و باقی اجزا را نرم
صلایه نمایند و با هم پامیزند و باز صلایه کنند
و وقت احتیاج اندک بچشم پاشند **ذروری**
وردی که در موسسج بکارند سفیداب شسته
سه درم قلمیای نقره دو درم و نیم صمغ عربی یک درم
نیم از روت نیم درم مس سوخته نیم درم و دو وجه

شادخ بکدرم اینون نیم درم **باسلیقون** **نسخ دیگر**
ظفره و صغف با صرم و انتشار و نزول آب
و خارش و آماس و بیانات را سود دارد از نجیب
مامیران فلفل دار فلفل از هر یک دو درم نمک
هندی نمک اندرانی نمک سرخ از هر یک دو
درم شادخ کف دریا توتیای هندی مغسول
حجر بصری سره صفیانی بارقیثا دهبی قلیبک
فضی از هر یک پنج درم شادخ سر درم بقاعه
مغول بسازند **کحل مبر** جلا دهند حدقرا
قوت دهند صغف با صرم را سود دارد
صفیانی قلیمای فضی سفیداب قلعی نشسته
از هر یک پنج درم توتیای هندی سر درم ما

یکدم

یکدم و نیم بسایند تا مثل عصار شود و پودنا
الکحل نمایند **کحل رمادی** بصر را قوت دهد و
دمعه را سود دارد و سبیل و جرب را نافع بود
چشم را تقویت دهد سر مه توتیای کرمانی توپا
مس شیخ محرق از هر کدام ده درم مامیران
درم بدستور ترتیب نمایند **کحل عزیز** با پودنا
جلا دهد و از برای تاریکی چشم و دمعه را سود
دارد و چشم را قوت دهد و حفظ صحت عین
بکند قلیمای ذهبی توپال توتیای هندی شادخ
عدسی مغسول سرطان مامیران چینی سره صفیانی
فلفل سفید و سیاه دار فلفل از هر یک سر درم سنبل
الطیب قرنفل صبر سقوطری برک فرنجشک عفران

از هر کدام یک مثقال نمک هندی نوشا در کف دریا
 از هر کدام نیم درم مشک یکدانک ادویه را هر یک ^{علیحد}
 بگویند و نرم به بزند و با هم آمیخته خوب آیند
کحل دمع دمع را باز دارد و توتیای شسته ده درم
 بسد سوخته شسته پوست هلیله زرد صبر زرد
 از هر یک یک درم فلفل نیم درم مجموعا با هم خوب
 آمیخته در وقت کتال نمایند **ایضا** خداوند ترا
 کرم را سود دارد شادنج مغسول توتیا مرقیشا
 از هر یک یک درم مروارید بسد از هر یک نیم درم
 شاف ما میثا صبر زرد از هر کدام یکدانک و نیم
ایضا صاحب مزاج سرد و تر را سود دارد ^{فلفل}

نک

نمک هندی از هر کدام یک درم دار فلفل دو درم
 کف دریا نیم درم سره سره وزن **کحل** که دمع را با
 دارد و عضله های چشم را قوت دهد توتیا هشت
 درم سره یک درم شادنج عدسی یک درم و نیم قلیما
 زرچهار دانک باب هلیله زرد و جزه آب غوره
 سماق از هر یک یک کجری برودند **ایضا** انتشار را نافع
 بود نکند ارد که بریزد و نیکو کند و آنچه ریخته باشد
 بر آرد استخوان خرم را سوخته سرد درم سنبل رو
 دو درم نرم بسایند **ایضا** سره قلقطار مزاج بر آب
 عسل بسوزانند بسایند **ایضا** فلفل یک درم سره
 بریان کرده یک درم ارزیر سوخته مغسول زعفران
 از هر کدام یکدانک و نیم سنبل سرد درم **ایضا** بچشم

... کودکان نیز میتوان کشید سر از زیر سوخته
 از هر یک نیم درم تو با مس کل سرخ مرمر کی سنبل
 الطیب کند در دار فلفل از هر کدام یک درم و نیم
 استخوان خرما سه وزن دو به استخوان خرما را
 در سفال نوسوزانند و همادویه را بسیار نرم
 بگویند و به پزند و باند که روغن بکشد داخل کند
 و بسایند و بکار برند **درد غریب** پش از آنکه
 سر کند پس از آن سود دارد حلزون سوخته
 صبر زرد مرمر کی اجراماوی سوده بر آن ^{صنع}
 دهند **کحل از موده و مجرب است** زرنیخ سرخ ^{کحل}
 نوشادر زرنیخ شب یما فی اجراماوی بی
 کود که میرشند و خشک کنند پس بسایند و بکار

برند اگر نرک سداب را با آبیانار ترش بسایند
 و فیتله کنند و بدان فروهند صواب بود
 و بهتر است که هرگاه فیتله یا دار و در آن
 خواهند نهاد آنرا بفشارند تا در هر چه اندر
 وی باشد بیرون آید و بعد از آن دار و گذازند
کحلی که اشقار را بر ویاند و قوی کند دانه خرما
 سوخته دو دانه از هر یک پنج درم سنبل سه
 سه درم حب بلسان سه درم لاجورد مغسول
 ده درم هر را با هم خوب سایید با میله بر یکدیگر
 چشم بکشند **کحلی که نقصان بصر را که از رطوبت**
 هم رسیده باشد مفید است توتیای شسته
 پست و پنخ درم باب مرزنجوش تاز صاف

خیز کنند و بگذارند تا خشک شود باز نرم صلا
 کنند زنجبیل فلفل ما میران دار فلفل از هر کدام
 سه درم نوشادر یک درم بآب بادیان تازه خیز
 کرده خشک کنند و با قوتیای مذکور آمیخته
 الکحال نمایند **قطور** از برای اقسام رمد نافع
 بود از زروت سفید دو درم دانه به مقشر
 بیست دانه حلیمه مقشر پنجاه دانه کشیر بیست
 دانه کثیر یک دانه در شیشه کنند و قدری
 آب صاف در وی داخل کنند و سر شیشه را
 محکم کرده در دیک در میان آب بگذارند و
 آتش در تریک آنقدر بکنند که ادویه مذکور
 لعاب بدست برآید و در وقت ضرورت

زعفران نیم دانگ ما میران دو دانگ
 زعفران بیست دانه

دوسه قطره در چشم چکانند **برودت کبر حار**
 چشم بکند و بصیرت قوت دهد سفیدار قلعی
 شسته پنچنقال مرفیثا صمغ عربی شادنج هند
 مژوارید از هر کدام سه مثقال را سبخت چهار
 چهار مثقال مشک نیم دانگ کافور نیم دانگ
 نرم سایید در چشم کنند **دروی پاض سرکین**
 خطاف باشد عسل حل کرده بدان الکحال نماید
 نفع عظیم دارد **دروی از برای اشاع زهره**
 بزغال زهره کلنگ فلفل سفید از هر یک دو
 درم زعفران خربق ابيض اشوق نیم درم غفران
 زهره کرگس از هر یک یک درم ادویه باز نرم صلا
 نموده بازها خیز کنند و در وقت احتیاج

دروی پاض سرکین
 خطاف باشد عسل حل کرده بدان الکحال نماید
 نفع عظیم دارد
 بزغال زهره کلنگ فلفل سفید از هر یک دو
 درم زعفران خربق ابيض اشوق نیم درم غفران
 زهره کرگس از هر یک یک درم ادویه باز نرم صلا
 نموده بازها خیز کنند و در وقت احتیاج

در چشم کشند **کحل** که چشم را و سفید را که از
 قرقر باشد بپوشد سره اصفهانی سه درم مروارید
 یک درم مشک کافور دانگی دو درم جراح زیت دو
 درم زعفران یک درم **کحل** که در سرطان که بر طبقه
 قرینه هم رسد نافع است توتیای پرورده شایخ
 نشاسته شاف ما میثا کل محقوم از کدام نیم درم
 مروارید دو دانگ بدستور بیازند و در چشم کشند
 و هر شب سفید و زرده تخم بر پشت چشم هندی
 تازه اندکی چکانند و آب کشیز تازه سودمند **داروی**
 که پیاض را از بین کند تا سفید نماید مازوی بنام **قبا**
 از هر کدام یک درم قلعند نیم درم باب شقایق هبشند
 و در سایه خشک تا چند گرت و در آخر شاف ساخته

در وقت ضرورت بچشم کشند **کحل** که حفظ صحت
 چشم بکند و نگذارد که نوازل زود در چشم ریزد
 و سره را مکرر بشویند پس قطره را بر آبترکی کچک
 گویند ازین سره بپست مثقال و از توتیای قلیما
 که هم باین طریق شسته باشند از هر کدام دو ازده
 درم مرقیثا شسته هشت مثقال و از مروارید
 و سبدهر کدام دو مثقال از ساج و زعفران از هر کدام
 یک مثقال و از کافور دو دانگ و سنگهارا بسنگ
 سماق باب باران مکرر بیایند و بشویند و او را
 نرم صلابه کرده داخلان کند و نیک بیایند و **صباح**
 و شب با میل بر اجفان بکشند **کحل نافع** از برای
 چون سنده رُوس صاف سایید در خرقه پیچید فستله

بدره رسین ابن عزیر
۱۳۰
بدره رسین ابن عزیر

سازند و در چراغی روغن گل سنخ که از روغن کجند
گرفته باشند بکدازند و روشن کنند و طاس
پاک بزروی آن بگذارند که دود آن بران طاس
نشیند و این دود را جمع کرده اندکی مشک و عنبر
داخل نموده اکتحال نمایند **کل دیگر** از برای جود
سرمه اصفهانی نرم صلایه کرده چهار مثقال
الطیب که با سندروس از هر یک یک درم فندق
هندی عددی نرم ساییده بعرق برک زیون خیر
کرده اندکی مشک و عنبر نیز اضافه نمایند و خشک
کند وقت ضرورت بدان اکتحال نمایند **کل نافع**
از برای اوجاع چشم که از نزله بهم رسیده باشد
علیق تان را بکوبید و آب و را بگیرد و صاف

کنند

کنند و بروی سنک انقدر بسایند که غلیظ شود
و وزن او صمغ عربی در آب حل کنند چنانچه مثل
شود پس علیق بسایند و هر روز بر هم زنند تا انقدر
که غلیظ شود که توان شاف ساختن پس شاف نمود
نگاه دارند **کل نافع** از برای ریخ سبیل که ریاست
زکریا رازی پوست تخم مرغ در همان ساعت که چرخ
از آن پروان آمدن باشد بردارند و با سیر که دره روز
بپای بجوشانند و بعد از آن صاف کنند و پوست
تخم مرغ در ظرف شیشه یا سفالی در افتاب بگذارند
تا خشک شود نرم بسایند و اکتحال نمایند **کل که**
قوت بصر بدهد و چشم را بصحت خود نگاهدارد
و دموع که از چشم سیلان کند باز دارد سر را

در آب باران پیست و یکشنبه روز بخیا نند و ^{زده} و
 درم فرا گیرد سر قشیا هشت درم توتیای قلمیا
 از هر یک ده درم مر و اید ناسفته دو درم شک
 دو دانک کافور یک دانک زعفران یک درم ساج
 یک درم هر یک را علیحدگی بگویند سر مه و در قشیا
 و قلمیا و توتیا و مر و اید بعد از شستن بطرفی
 که مذکور شد در سنک سماق باب چند روز
 بمانند انقدر که آبش خشک شود پس ساج
 هندی و زعفران را با آنها درهاون کنند و صلیبه
 کنند پس مشک و کافور را داخل کنند و در ظرف
 شیشه نگاه دارند و صبح و شب هر آن الحال
 کنند و در اوقات صحت که چشم را نگاه دارد

ذره پیاض از برای ازاله پیاض بی قرنی است
 کف دریا کف شیشه سر کین صنب بوره ارمنی
 نبات سفید اجرامس او بی بسیار نرم سایید
 ما میران اگر تر کنی از هر کدام ده درم بیکر طل آب
 که نود مثقال بوده باشد جو شایند تا از سه حصه
 یکی مانند صاف کنند و ادویه را باین آب حیر کرده
 تا چهار پنج مرتبه پس خشک کنند و بپسایند
 و در وقت ضرورت اندکی در چشم بپاشند **محل**
 از برای پیاض نافع بود از زروت ده درم کف دریا
 پنج درم بوره ارمنی دو درم زنجبیل یک درم نبات چهار
 درم ادویه نرم صلیبه نموده با وزن ادویه محجون سازند
 و در وقت احتیاج باب حل کرده در چشم بچکانند **ایضا**

هم از جهت سپاس نافع بود زنگار چهار درم ^{شقی}
 دو درم توتیا قلیما ذهب سفید مهره محرق
 از هر کدام یک درم مشک نیم بدستور مذکور با
 معجون سازند **کحل** دیگر از برای صلابت و لم
 زاید و خشونت احیان و گوشت زاید که
 در دماغ میرود زاج سوخته سردرم قلیما
 ذهبی سوخته مغسول هشت درم مرمری چها
 درم زعفران دو درم توتیا یک درم و نیم سنبل
 نفل سفید از هر کدام یک درم بدستور ترکیب
 نمایند **قر اطمعون ابيض** از برای در چشم
 که از رطوبت آلوده باشد نافع بود شاق مایه
 دو درم انزروت پنجدرم صبر سقوطی ^{کارد}

زعفران از هر کدام نیم درم افیون یکدانک ذر
 سازند **قر اطمعون اصفر** از برای قروح که بان
 ماده بوده باشد نافع بود نشاسته صمغ عربی انزوت
 بشیر خربرو و زنده نبات سفید نرم ساییده در
 وقت احتیاج بچشم باشند **قر اطمعون زردی**
 از برای قروحی که از خون باشد توتیا ده درم
 نبات سفید سردرم صدف سوخته دو درم
برود الزمان از برای حلقه صحت چشم و جلاء
 نظیر ندارد آبیانار ترش و آبیانار شیرین در
 که هنوز خوب نرسیده باشد بگیرند و صاف
 کنند و هر کدام جدا دیشته کنند و سرش بریندند
 و سه ماه در آفتاب گذارند و در هر ماه صاف کنند

و بعد از سه ماه هر دو با هم مخلوط سازند و در
نود مثقال ازین هر دو آب صبر زرد فلفل را و فلفل
نوشاد در بعضی نسخهها توتیا از هر یک یک درم
خوب ساییده داخل کنند و نگاه دارند و در وقت
احتیاج میلی دروف و برده در چشم کنند **کحل طیف**
و نار یکی چشم و پیاض را سود دارد سنک معنی
زنگار است از هر یک چهار درم زعفران دو درم
عسل سه وزن بدستور بشینند **داری سرشته**
دیگر ناضرا از سابق قلعند یک درم نوشاد در صمغ عربی
نیم باب بادیان بشینند که با دسیل را و سد **کحل**
زایل کند کندس یک درم مر مکی دو دانگ حوض
دانی و نیم صبر یک درم باب مر زنجوش جنبها سازند

ن

مثل عدس سه روز پوخته در صبح یک حبت **کحل**
ناز زنان و روغن نبشته حل کنند و در بینی چکانند
کحل دیگر پیاض را به برد سر کین پرستوک عاقر قراغز
زنگار کف آبکینه قلیمیا با عسل کف گرفته بشینند بعد
از پرون آمدند حمام بکار برند **کحل دیگر** توتیا مغز
قلیمیا سرطان بحری صدف سوخته معصفران
هر کدام برابر مشک نیم دانگ **نسخه دیگر کحل حقیقی**
نافع بود استوق و مثقال زنگار چهار مثقال سر کین
سوسمار سه مثقال زعفران سه مثقال صمغ عربی
یک مثقال با عسل بشینند **نسخه دیگر** استوق فلفل از
هر یک سه درم روغن بلشای یک درم زعفران سه درم
استوق را در آب باران حل کنند و با روغن لبسان پیا

و با عسل دیشند **نسخه دیگر** از برای نزول آب کبخی

دو درم حلثیت خریق سفید از هر کدام شش درم

عسل بقدر کفایت **صفت آب بادیان** از برای

تاریکی چشم بادیان تازه را بگویند و آب آنرا بگیرند

و بعد از آن و صاف نمایند و در دیگی پاکیزه بجوشانند

تا ربعش برود و کف آنرا بگیرند و بعد از آن فرود گیرند

و بگذارند که ته نشین شود پس صاف نموده مثل

رابع آن عسل صاف داخل کنند و نگاه دارند **کحل**

که آنرا دو آء الکاتب گویند صحت چشم را نگاه دار

و ذشف رطوبت بکند و بصیرا قوت دهد **صاف**

ما میثا تخم کل از هر کدام یک درم سره صفهای آب

باران پرورده دو درم پوست هلیله زرینم

درم عصاره عوز یک درم کافور یک دانگ صلابه

نمایند **کحل الرقمانین** کحل التفاشین من الدسور

از برای عشاوع و تاریکی چشم نافع بود و بصیرا

قوت دهد پوست هلیله کابلی نیم کوفته در

آب آنرا ترش و شیرین که هنوز خوب رسیده باشد

بخیسانند و سرروز بگذارند پس هر وقت آورند

و در سایه خشک کنند و در جای که غبار براند

پس نرم بسایند و به پزند مثل عبا روده درم

فرا گیرند سره صفهای توتیای هندی تو بال

مس مجموع بدستوری که مذکور شد شش درم **تصویر**

نمایند از هر یک سردرم نان هلیله کابلی کنتقال

حضض هندی صبر سقوی مامبران از هر کدام

دودرم صجوع را خوب بیايند و باز با آينا نازم کند
 ترتيب و خشم کند چنانکه گذشت و بيايند تا
 عبار شود و نگاه دارند **برود هندی** از برای جرب
 سود دارد خاص محرق تو بال آهن از هر کدام هشت دم
 صبر سقوطی چهارم ملح اندرانی بوره ارمی فلفل
 زنجبیل ناج مصری از هر کدام دودرم کف شیشه خرد
 سفید از هر کدام یکدم نرم بیايند با سرکه خیر کند
 و در ظرف مسین که هنوز قلعی کرده باشند بگذارند
 و در آفتاب بگنند و از عبار نگاه دارند تا خشک
 شود پس نرم صلایه نموده نگاه دارند **کحل نافع و**
جرب از برای پاض پوست شخم شتر مرغ سفال چینی
 توتیای هندی سره صفاهانی از هر کدام پنجم دم

سرطان زکار لذناغ طباشیر سفید از هر کدام دو
 بعرا الصب یکدم فلفل نیم درم سکر العسر درم شادوخ
 معنول سرورم سنک من که کار در بران تیز میکنند
 هر دو را بصویل کرده شسته از هر یک دودرم بسیار نرم
 ساییده با میل بموضع پاض بکشند نافع و مجرب است
کحل بصر با قوت دهد منسوب است به بطلیموس
 و جماعتی دیگر از اهل رصد توتیای هندی ده شقال
 قلمیسا سارج هندی سره صفهانی از هر کدام سه شقال
 سرطان بحری سوخته یک شقال دار فلفل سه شقال
 نرم ساییده و نرم بخته با آب بادیان و کلاب هفت
 روز پیر و زرد پس آب عوون و کلاب یکروز دیگر تیز
 دهند و در تابستان یکدانک کافور و در زمستان

بکجه مشک داخل کرده نگاه دارند **کحل فارسی کحل کبر**
 نیز گویند حفظ صحت چشم بکند و رطوبت نازد
 سره بنشته توتیای شسته فلیمیای سوخته و شسته
 از هر یک بچندم مرورید ناسفته بکدم شادخ هندک
 سبیل زعفران و کافور از هر کدام دانگی نیم صلابه
 نموده سایید بکار برند **کحل جلا دهنده مجرب حلا**
 آثار کرد چشم واقع شده باشد بدهد هرگاه بعد
 از شقیق شقیقه دماغ بکار برند از برای سبیل و سب
 و عشاوه عین نافع بود و مجرب توتیای بنر و سره
 صفاهای شادخ مغسول عدسی نخاس محرق از هر کدام
 سه درم سرطان بحری کفت دریا مر قشیا از هر کدام
 یکدم تو بال مس تو بال آهن زنگار عراقی نوشاد دراز

۱۳۴

هر کدام نیم درم صدق بجزی کینتقال نمک اندرانی
 نیم درم مرکی بکدم توتیای هندی یکدم مرورید
 ناسفته بسد مرجان سرخ از هر کدام یکدم آنچه
 بقاعده مذکور وصول کند و آنچه سایید بیت مثل
 عبار بسایند و با هم امیخته بدان امکان نمایند **کحل**
زعفران از برای تاریکی چشم و خارش و سلاق نافع بود
 زعفران دو درم دار فلفل یکدم فلفل سفید یکدانک
 نیم نوشاد نیم درم مازوی سبهر درم سبیل دو درم
 کافور دانک **کحل سندی** از برای تاریکی چشم و ضعف
 و عشاوه و دم معر نافع بود پوست هلیله زرد و خیل
 از هر کدام بچندم فلفل سفید دو درم نوشاد یکدم
 شادخ مغسول ده درم سایید بدان امکان نمایند

مقاله دوم در ذکر مرام و ادویه و قروح و آنچه

بدان تعلق دارد و این مقاله نیز مشتمل بر پنج
فصل است **فصل اول** در بیان آنچه مرام از جهت
قسم ادویه مرکب اند و چونکی ترکیب آنها بسیار است
که دوائی چند که بسیار زرم ساییدن با موم روغن
جمع آورند و مداوی قروح و جراحات و بعضی
اوقات بدان کنند آنرا هم مرهم گویند و این ادویه
با سببغات لحم اند یا صلیحات و ملزجات و یا مملات
و خواتم و یا ادویه کاله و مضمیات لحم یا منضجات
یا صلیحات و ملیات و غیر آنها **اقادوائی نبت**
لحم آنست که در جراحات و قروح گوشت بر رویا
و خونی که در موضع جراحات واقع شود از شان آن باشد

که تعدیل مزاج و قوام آن خون بکنند تا آن خون
کرد و گوشت شود و این فعل دوائی حاصل میشود که
با وی تخصیص باشد فی لایع و سوزش مثل مرهم در سنک
و دم الاخون و سفیداب و زرده چوبه و کلنا و روغنی
و مانند آن **اقادوائی علم** آنست که سبب آن خونی
که در جراحات شود آنرا قوام و جبیندگی بخشد
تا جراحات زود با صلاح آید و این فعل از دوائی
ناشی شود که با وی رنج و غریبه و جبیندگی بوده
و تا خون مذکور را ازین قوام تواند داد و مثل انزروت
و صمغ عربی و سماق و سندر و سر و کاغذ سوخته و
و دانه و مضطکی و غیره و مانند آن **اقادوائی**
مدمل آنست که رطوبت که در مابین لبهای جراحت

واقع شود در آن رطوبت و لزوجت و غروبت ا
 حدث
 کند تا باعث الصاق بهای جراحت شود و این فعل
 ازد و اها صورت می یابد که تخفیف که باعث آن است
 تا اشف رطوبت مذکور کرده قوام مطلوب حاصل
 کند مثل سره و افاقیا و سید و نقره و شکر و صبر
 و تو بال و امثال آن **اماد وای خام** آنست که در سطح
 ظاهر خشکی احداث کند تا بسبب آن خشکی از آفات
 محفوظ باشد تا آنکه جلد طبیعی برود و این فعل از
 دو بهم میرسد که تخفیف وی زیاده از دوای **مل**
 باشد و با وی لذع و حرارت نبوده مثل جلبان و کل
 سرخ و تخم کل و پوست نار و ماز و فلقطار محرق
 و مانند آن **واتاد وای اکال** آنست که تجلیل و تفریح

آن بر تیره برسد که از جوهر گوشت چیزی ناقص کند
 مثل زنگار و نوشادر و درویش و آهک آب ندیده
 و اشنان و اشق و تو بال و سر و لوز روت و مثل آنها
اماد وای مفتح آنست که از اشنان وی آن باشد که خلط
 نضج دهد و این اثر از دوای باشد و حاصل میشود
 که سحونت با اعتدال داشته باشد و با وی قوت **نضج**
 نیز باشد که خلط را نگاه دارد در محل خود تا نضج
 مثل کدوم جایید و جباری و برک خطمی و تخم کتان
 و بیاز بنجته و انجیر و زفت **امامحلال** آنست که ماده را
 از عضوی که در آن محقق شده باشد منجر کند **جزء**
 تا وی را بنجار بر آکند سازد مثل بانوچ و صطکی
 و خطمی و شیخ محرق و روغن زیت و اکلیل الملک

والخوان و زرد چوبه و مانند اینها **اما در ایجاز**
 آنست که رطوبت را بموضع که ملاقه آنست کت
 دهد بسبب لطافتی که دارد و این اثر که در دوا
 بکمال باشد باعث آن شود که بیکان و خار و غیره که
 در عضوی فرو رفته باشد که از آنجا کوزه شود بهمین
 جهت مثل کند زراوند مدح و طویل و اشق
 و برک الجیر و بیازنرکس و پنج و غیر آن **اما در ایجاز**
 آنست که در رطوبت لزجه و جامده که در عضوی بود
 باشد عضو را حرکت دهد و در سازد مثل **عل**
 و زرده چوبه و سفز و سبکینج و زفت و غیر آن **و مقطع**
 آن آنست که بسبب لطافتی که داشته باشد نفوذ کند
 میان خلط لزج و عضوی که خلط بدان چسبیده با

تا آنکه

تا آنکه عضوی جدا سازد مانند خردل **و اما در ایجاز**
متعفن آنست که افناد مزاج روح عضو و افنا
 رطوبت آن عضو کند بمرتبه که صلاحیت جزئی
 آن عضو نداشته نباشد و افناد وی بمرتبه نباشد
 که آن عضو را بخورد یا بسوزاند بلکه همچنان طویبت
 فاسد در آنجا باقی ماند مثل زرنیج سرخ و زرد و
 و ذرا سرخ و سرکین کبوتر و فرفیون **و موسخ** آنست
 که مختلط رطوبات قروح شود و آنرا زیاد کرده
 و نکند ارد که خشک شود مثل موم **و از جمله در ایجاز**
 مراهم و وایست که ریش متعفن را با صلاح آورد
 مثل زراوند طویل و سعد و انزروت و راستخت
 و سفز و ذاج سرخ سوخته و پوست نار و کند

واشق و جاوشیر و ادویه سوختگی آتش است مثل سفید
 تخم مرغ و آهک شسته و خنک و سرکه و برک بارشک
 و پوست درخت صنوبر و کلار منی و صدق ^{سفید}
 و مرهاریک و سفال سفید نو **و از جمله دواهای**
ملکوت
 ادویه ایست که خون از جراحت باز دارد مثل صبر و کند
 و دم الاخوین و پشم خرگوش و خانه عنکبوت و عیار
 آسیا و انزروت و فناسته و قلقطار و جینی غیر
و ادویه ملین نیز از آن جمله است مانند بانوج و
 پنخ خطمی و اشق و میعه و قند و مقل و زوف و طیب
 و روغنهای و پوها و غیر آن و بسیاری از ادویه مرام
 که در اکثر این تاثیرات مشترک است و اکثر این آن
 از آن سرهینند با وجود آنکه ضد یکدیگر باشند مثل

در اثر

بخود نرساند و به تیمم نماز بگردد و نقره در دهن نگاه
 دارد و اکثر اوقات با سرکه و کلاب کشیزانه ^{مضمضه}
 و غرغره بکند و قضای که مناسبتر باشد بخورد
 و خود آب و امثال آن و از لبنیات و ترشی و سبزیها
 و غذاهای غلیظ احتراز کند و شربت کرمیل شود
 از نبات و کلاب و عرق پد مشک و تخم بالنک و تخم
 شربتی پاشا مند و اگر حیوانات در روغن دانه نامت
 ریخته شود و در دها با الکلیته بر طرف شود احتیاج
 مالیدن روغن سیم نیست و پنخ روغن کشیزانه ^{مضمضه}
 رود و اگر دین که مدت روغن است دهن و حلق
 جوشش کند یا عارضه در بدن بهم رسد که مناسبتر ^{غنی}
 مالیدن نباشد مانند تب و اسهال و غیر اینها

میباید که همان روز بجام روند و خود را بشویند که
 موجب خطر و تعب ^{نشود} نباشد و اگر احتیاج بمالیدن
 دومی و سیم بوده باشد از اهرم بدستور بمالند و چنانچه
 مذکور شد روز شانزدهم بجام روند و بدن را اول
 بصابون بشویند و بعد از آن با گل خطمی و بنفشه
 و سپس بشویند و در جاهای که روغن میماند
 اگر پارچه لته دستاری بردورند آن به سجد که ^{عین} روغن
 در هانجا نگاه دارند و نکند که بریزد بهتر خواهد
 بود بشرط آنکه بسیار محکم نبندد و نه سجد که ^{صنع} مو
 جوشش نکند و اگر خواهند که مدت روغن زود
 منقضی شود در نه روز نیز میتوان قرار داد که ^{بکجه} یکجسه
 روز اول و حصه دوم را در روز چهارم و حصه

سیم را در روز هفتم بهمان قاعده که مذکور شد
 بمالند و در روز دهم بجام روند خود را بشویند و
 تطلیه که مرض را با انواع زایل میکند هر چند که کهنه
 باشد و بسیار قوی باشد و مدت مدید بروکته
 باشد شاید که بتکرار طلا احتیاج افتد و اگر مکرر
 کند چنان کند که میان دو طلا زیاده از یک ماه
 بگذرد و اگر جای از اعصاب درازین مرهم بمالند
 زود بر طرف شود باذن الله تعالی
 در ذکر مجلی از قوانین علاج جراحات و قروح و ^{حین} حین
 مقاله در ذکر مرهم است و مرهم از برای علاج قروح
 و جراحات بخاطر شکسته رسید که مجلی مفیدترین ^{بیا} بیا
 سازد تا باعث زیادتى بصارت معالجهین گردد

جراحات در اصطلاح تفرق اتصال را میگویند که در
گوشت واقع شود و هنوز چرک نیامده باشد ^{قسم}
تفرق اتصال باشد هم در گوشت که چرک میداده
باشد اعم از آنکه ابتداء جراحت باشد که چرک آید
یا ورم داده باشد و منفعی شود و قرص هر گاه دیر بماند
و غور کند بهم رساند و گنارهای آن کهنه شود و ^{صلابت}
پیدا کند و در ساکن شود و چرک بفضیح یافته بر طرف
شود و زرداب متعفن از آن پدید آید درین صورت
ناصوریست مانند اما قانون علاج جراحات آنست
که اگر جراحت اندکی باشد و به بستن تنها قهر و بله های
آن فراهم آید درین صورت هیچ احتیاج به علاج ^{دیگر}
سوی آن ندارد که از دو طرف آن چیزی که از پاچه

لته یا نپه کهنه موافق وضع و مقدار جراحت میسازد
و آنرا رفاده میگویند بگذارند و پارچه کبریا می کشند
جراحت و شکتهای را بدان می بچند و آنرا باط ^{میگویند}
به بندد و ملاحظه از غذاهای غلیظ و امتلا از طعام
و شراب بکنند و نگذارند در جراحت چیزی واقع شود
مثل موی و روغن و غیر آن چرا که اینها مانع التئام
میشوند بجز چنین قدرند پیر این قسم جراحی نهایتش
بسه روز نمی کشد که به میشود بآنکه احتیاج بدوا ^{عمل}
شود و بسیار از مردم دانسته یا ندانسته بضد این
میکند و مرهمها و روغنهای میکند از آن غذاهای
غلیظ میدهد هند که باعث ورم میشود و جراحات
نازه تر میگردند مدت مدید میکشد و گاه باشد

که عضوی مشرف بر تعفن بشود خصوصاً در تابستان
و موجب فساد گردد و اگر جراحت بزرگ باشد عمقی
داشته باشد بجز در بطب هم نیاید درین هنگام احتیاج
بدواهای که گوشت بر وی اندازد مرهم و زوروت
دارد در خوردن مزاج و وقت احتیاج اینچه ضرورت
داعی باشد بگذارد و نوعی نمایند که در جراحت و جولی
آن و رمی حادث نشود باینکه عضو را سخت نزنند
و حرکت ندهند و جولی آنرا ساعت بساعت ^{های} تلاً
بارد بمانند و پارچه لثه بآب و سرکه تر کرده در جای
که جراحت هم رسیده باشد اندکی بالاتر از آن بگذارد
خصوصاً صاه که که در در جراحت بوده باشد که تپرا
منع انصاب مواد از آن عضو میکند و اگر در موضع

جراحت خون کمتر بیرون آمده باشد درین وقت
بسیار است که موجب ورم میشود بنا برین اگر وقت
کنجد فصد از عضوی که مقابل عضو مجروح باشد
اید فصد باید کرد تا ماده که شود و از آن بطرف مجروح
شود و اگر جراحت عمقی داشته باشد و هوشش نیک باشد
درین صورت اندیشه باید کرد مسدا امر هم بگذارد
که در هن جراحت هم آورده و غورشن باقی باشد چرا که
اگر چنین چرک بسیار در اندرون جمع میشود و کیسه میکند
و احتیاج پیدا میکند که باز از همان یا از جای دیگر
بشکافند و چرک بیرون آورند و جراحت شود و گاه باشد
که عضو را تمام فاسد کند و قرحهای بد بهم رسد پس ^{لازم است}
که در چنین جای وقت همیشه در دهن جراحت بنیبه

و فستله بکنارند با پنجه مذکور شد عمل کرده علیل
 در محاطه می اندازند و اگر جراحت بزرگ باشد
 و دهنش نیز فراخ باشد باز بر بستن لبها این وقت
 بهم می آید اولی بستن است و اگر بستن خوب هم
 نیاید درین وقت جراحت را احتیاج بدختن و
 بخیه زدن میشود چند بخیه که ضرور باشد باید
 زد و دوختنها اکثر در جراحی احتیاج میشود که
 در عرض بدن واقع شود و اگر در طول باشد بیشتر
 است که بر فاده و رباط بهم می آید و طریق بستن
 جراحت چنانست که رباط را بعنوانی که بر جراحت
 بر بچد که استحکام و سختی آن در غور جراحت
 بیشتر و دهن جراحت نرم تر باشد و عضو مجروح را

در بعضی جریبها زدن تا روز دوم نیاید
 و اگر جراحت از غور جراحت گزشت
 بر آید تا بدین جراحت هم سه روز از بجهت
 که جاهلان

نقل

مشکل شکل سازد که دهن جراحت پرکن آید اگر
 ممکن نباشد که دهن جراحت را در اسفل کند و هرگز
 ملاحظه کند اگر جراحت رویه بهبودی دارد چرک
 کم میشود و غورش ناقص میگردد و چرک در اندرون
 جمع نمیشود همین تدبیر که دارند از دست نکند زدن
 بر شود و اگر پنجاه چرک میشود و در جراحت که دست
 کنارند و فرو برند چرک از دهنش پرکن آید این عمل
 است که کیسه کرده شرط است که از اسفل دهنش
 جراحت از جای که نزدیک بنهایت غور جراحت باشد
 بشکافند یا مری از چرک بهر سرد و مجتمع نشود که
 باعث فساد گردد و غذای علیل در آید و هر چند لطیف
 تر باشد و کمتر خورده شود و غذای خنک باشد بهتر است

تا خلط زیادتی بهم نرسد و در مواضع جراحت نیز
 و موجب ورم نکردد و اگر بدن خون زیادتی
 قصد نیز ضرور است و همچنین در خلط دیگر اگر
 غلبه بوده باشد موافق خلط بر شقی نیز احتیاج میشود
 باید که معالج صاحب حدس باین قوانین عارف باشد
 تا خطای واقع نشود اینست مجلی از قانون علاج
 جراحت و طریق شکافتن خراج و دملها که نضج یا
 باشد و بخودی خود منبج نشود چنانست که از اسفل
 آن ورم بشکافند از جای که همیشه باسانی تواند پرور
 آمد و اگر ممکن نباشد از جای که پوستش تنگ تر باشد
 و آمدن تر باشد از جای شکافند و اگر در عضو ^{عضو} را
 بدن واقع شده که مستوی و هموار است و شکافی

دلالت

و شکافی آن نوعی کنند که طول آن با طول بدن
 موافق باشد نه با عرض چرا که درین صورت جریک بهتر
 پرورند آید و اگر در موضعی است که شکافی دارد و شکاف
 در شکن قرار دهند و اما وقت شکافتن و اگر ورم
 در جای واقع شده است که نزدیک مفصل است
 یا گوشتی ندارد و بسیار و زود تر بشکافند با جریک
 با سخوان منتهی نشود و استخوان منکشف نکردد
 و ربط مفاصل ناسد نشود و اگر ورم در اعضای ^{الحمیه}
 که گوشت بسیار دارد و درین محل اگر انتظار بکشند
 که خوب نضج بیاید بهتر است چرا که اگر در شکافتن
 آن استعمال کنند مدت سیلان و مدت متمای
 میشود و زرد آب و جریک ناسد بهم میرسد ^{لهای}

جراحت صلب میشود و دیر با صلاح میاید و اگر
خارج و دم بسیار بزرگ باشد تراوانت کبریا
نوعی کنند که چرک آن پر و کثیف است بواسطه آنکه دیر
حال گاه باشد علیل را تاب تحلیل زیادتی نبوده
باشد و باعث غشی شود بلکه اندک اندک چرک را
دفع کنند بی آنکه اسباب دیر با صلاح آمدن هج
و قوانین و معالجات آن سبب آنکه اسباب قرچه
دیر میشود یا از جهت آنست که در بدن خون کم است
یا آنکه خون فاسد است یا آنکه در جراحت و لجهای آن
گوشت صلبی یا گوشت فاسد بهم رسیده که مایع
رویدن گوشت صالح میشود یا استخوان شکسته
در اینجا واقع است و آن استخوان مانع التجام میشود

یا آنکه در جراحت چرک بسیار بهم میرسد و نمیکند
که بشود یا آنکه داروها و مرهمها که بدان علاج میکند
موافقیت بقرچه ندارد یا آنکه نفس قرچه و رداءه
و عفونت دارد و باین سبب ملتحم میشود پس اگر دیر
به شود قرچه بواسطه کمی خون باشد و علامت در
حوالی جراحت سرخی نمی باشد و اثر و رمی در آن ظاهر
نیشود و جراحت خشک و لاغری باشد و بدن نیز
ضعیف و کم خون میباشد و علاجش آنست که هر
روز چند نوبت آب گرم موضع جراحت و حوالی
آنرا کافیند تا سرخی بهم رساند و بدین واسطه
بسوی آن منجذب شود و غذاهای که مولد خون باشد
بخورد و مرهم اسود بر جراحت بگذارد و حوالی آنرا

برفوق بالند که مانند کی نیز خون را جذب میکند و اگر
 بسبب رداء خون باشد علامتش آنست که لون
 و لحنه و سخته تغییر بکند و رت و بدی میکند و علا
 ضداست اگر در وقت تقاضا کند و اسهال خلط
 فاسد و بعد از آن علاج قرحه و اگر در پیر شو
 قرحه بواسطه کوشش صلب باشد که در اینجا
 هم رسیده علاجش آنست که آنرا خشک کند
 و تراشند آنقدر که خون پر رون آید و جراحت تازه
 شود پس علاج کنند و اگر آن کوشش غلیظ باشد
 و همگی آنچه غلیظ و صلب است بپزند و اگر کوشش غلیظ
 در تمام قرحه باشد غوره و لبهای آن تمام خشک
 باشد و درین نیز چیزی در داخل قرحه کند و خشک
 تا خون پر رون آید و اگر ازین خشک نمودن احتیاج

لغظ

شبح بفارسی شبیه خوانند سرد و خشک است
 میل از آن در چشم کشیدن روشنی بفراید و قوت
 با صره بدهد و آینه از آن اگر در نظر دارند از نزول
 آب امین باشند **شکر العشر** شکر تفتال است
 قوت با صره دهد **سفرجل** به است سرد است اول
 و خشکست در دوقیم چون بپزند و در چشم صفا
 نمایند نفع دهد **سرطان بحری** صفتی از خر خشک است
 در دریا که حجریت دارد خشک بود و زداینده **حجر**
 و ظفره را بر دارد و شیا فی از آن بسازند و چرب
 بدان حک کنند و در معده مانع کند و ریشها را خشک
 کند و پاک گرداند **خرمالین شاد رخ** نیکوترین
 وی عدسی باشد از عدس پهن تر و بسیار شاد رخ باشد

چنانچه بسیاری کراید و بلون ظاهر و باطن یکی باشد
وزود بشکند و آنچه در آب مالند سرخی زایل
شود و آنچه بلب بودید باشد و گاه باشد که از کل سرخ
شارنج علی سبازند خطهای انگشت بران ظاهر
باشد ازان نیز امتیاز باید و طبیعت وی آنچه
ناشته باشد که مست در اول خشکست در ریم
نشسته وی سرد است در اول خشکست در
ریم قروح چشم را جلا دهد و مندمل سازد
و گوشت زیاده بخورد و همه اجزای چشم را
قوت دهد و خون آمدن باز دارد و جرب
و خشونت اجفان و ورم گرم که در آن باشد
نفع دهد **شاف صابون** سرد و خشکست

در درجه اول چشم را قوت و ذوات رمد را
سود دارد **شقایق** گرم است در ریم و ترست
و عصاره وی از برای پیاض و انار قروح
و ظلمت چشم نافست و چون باد و باد را در اول
صلب که در فواحی چشم به رسیده باشد
ضماد نمایند نافع باشد **شبع** گرمست در ریم
خشکست در ریم چون بآب آن ضماد نمایند
رمد کهنه را بخیل بر د **شرباب انکور** که کهنه
بود گرم خشک است در ریم چشم را قوت دهد
و خلط غلیظ را بخیل بر د **شمع** موم معتدل است
و نضج دهند شعری را بخیل کند **کرم القصار**
شمع عربی بهترین صمغهاست و نیکوتر وی است

کشفای و صاف و سفید باشد و طبیعت وی
معتدلت و منفعت وی بواسطه قبض و تقیر
و تخفیفی که دارد ریشی که در چشم واقع شود سود
دارد و قروح آنرا نافع بود و منع نزول مواد کند
صبر بهترین انواع آن سقوط است که بلور جگر
باشد و در آب که حل کنند آن آب زرد شود
برنگ زعفران و ایضا صمغ خوب است که در
از هم باشد و بوی تر کند گرم و خشکست درند
از برای قروح چشم و اوجاع آن و سوزش و جرب
مفید است و تخفیف رطوبت چشم کند و ابتدا
نزول آب نافع بود **صمغ البطم** سفراست
گرم است و لطیف و محال و زنداینده **صمغ الک**

چون در چشم کشند نفع بکند **صدف** بهترین سفید
که در آب شیرین یافت شود سرد و خشکست چون بسوزند
و بشویند از برای غلظت اجفان و قروح و پیاض
و غشای چشم را مفید است موی زیادی را باز
دارد **منور** گرم و خشکست اگر در وی در ^{های}
چشم کشند مژه را نیکو گرداند و نکند که بریزد
و از برای ماکل ماق نافع بود **حرق العین** ^{رق}
نوعی زرد چوبه است کوچک و بزرگ باشد کوچک
وی روشنایی میفراید و سفیدی را زایل کند
عقیق سوخته وی را استعمال نمایند که خشکست
در سیوم سوخته وی خشکتر است مواد را از
چشم باز دارد **عصار زیت** در روغن زیتون

کرم و خشکست آب را بتخلیل بر عدد **س** آما سهای کرم
 سود دارد خاصه در ریج **عاقوق** کرمت و خشک
 لطیف و سوزاننده و قوت آن بعضیهای اندر
 میرسد استرخاء چشم را سود دارد **عنب الثعلب**
 آنچه بر کفش پسته و شوره اش زرد است نیکو بود
 ناصور بر آن که در گوش چشم منفر شده باشد نفع
 تمام دهد بصان آن هرگاه امکان نمایند بصیر
 قوت دهد **علیق** بتری بگزین را کوبید سردا
 خشک از برای شور بر آمدن چشم را نافع بود و
 از وی شاف سازند باین طریق که نازه وی را بکوبند
 و آب آن را صاف کرده و در روی سنک بپزند تا
 غلیظ شود صمغ عربی بآن صمغ کندر و شیاو سازند

بجهت دردهای چشم و ورهای آن نافع بود **عمل**
 کرم و خشکست در دویم زداینده است تا یکی با چشم
 نافع بود **عنب** هر چند سفید تر و سست تر و سبک تر
 و خوشبوی تر بهتر بود باید که جرب بود کرمت
 در دویم خشک است در اول در نسخ جوهر دار و
 داخل است و منفعت وی در تقویت بصر **خصوص**
 اگر چه در کتب نظر کرم میرسد اما عموم ما چون تقویت
 جمیع حواس میکند و جوهر هر روحها را که در اعضا
 قوت دهد خاصه بصیرت را از آنجمله است میباید که
 نفع در آن نیز داشته باشد و شیاوهای عنب
 کرم در قرابادنیات مذکور است دلالت بر منفعتی
 کند **حرف الفاء قلقل** کرم و خشک است در آخر

درجه سیم چشم را جلا دهد و آلات چشم را قوت
 دهد و استرخاء چشم را سود دارد **فرفیون** آنچه
 نازه و زرد مایل بشقره باشد که بوی و طعم تند است
 باشد بهترین است که موخشا است در چهارم چون
 با عسل در چشم کشند جلا دهد لیکن سوزش آن
 بگردد و بماند و نزول آب را نافع بود **فراسیون**
 که موخشا است در سیموم عصاره وی با عسل
 بصرفا قوت دهد و در دروهای چشم اقسام
 ذایل کند و در اکتحال بجهت انار قروح نافع بود
 و غشای و ظلمت چشم را معیند باشد و جلا دهد
فحل تراب که مو ترست و گویند خشکست آب آن
 و آب برک آن چشم را جلا دهد اگر در چشم بچکانند

فضه نقره سرد خشک است و گویند معتدل بود
 فعل وی حکم فعل یا قوت دارد **فینونج** بهترین
 وی است که نیشابوری کهن بود که لون آن مثل
 ماه نو کشته باشد طبیعت آن سرد و خشکست چون
 در دروهای چشم کشند شب کوری و تاریکی
 چشم را نافع بود **فخیلا سوس** بخوریم است عصاره
 آن با عسل نزول آب را معیند بود و بصرفا جلا دهد
فوقل سرد و خشک است از برای التهاب چشم مفید
حرف القاف قلیمیا انواع آن ذهبی و فضی و نحاسی
 و معدنی باشد و عمل نیکوترین وی که از نقره قویتر است
 و آن را در آب یابند و بعد از آن معدنی بود که لا جورد
 بود و آنچه عملی باشد و در زرد نقره و نخل است در

و برودت معتدل بود و خشک بود در سیم و نقره
 وی سرد و تر است چشم را قوت دهد و قروح چشم
 و بیاض را ابتدا نزول آب را نافع بود اول آنست
 که وی را بسوزانند و بشویند و بعد از آن استعمال
 کنند **قلقطار** زجاج زرد است گرم و خشک بود
 در سیم و بهترین وی مصری براق بود که زود از هم
 بپاشند و کهنه نبوده باشد از برای صلاحیت اجفا
 و خشونت آن نافع بود و چشم را دهد **قلقطار** نواج
 سبز است گرم و خشک بود تا چهارم از برای ظفر نافع
 بود و تجنیف رطوبات بکند و ذاجات دیگر نیز در
 داروهای چشم فایده قلقطار دارند لیکن اختلاف
 فی الجمله در غلظ و لطافت دارند زجاج ^{لطیفست} سفید

و زجاج سبز اقوی و لهذا از برای ظفر و امثال آن نافع
 و زجاج سرخ اغلظت و قلقطار وسط است
 میانه اینها **قرنفل** گرم و خشکست در سیم بصر قوت
 دهد و عشا و چشم را نافع بود **تصب الیه** گرم
 خشکست در دویم بصر قوت دهد و آثار قروح
 زایل کند **حرف الکاف کثیرا** بهترین وی آنست که سفید
 و پاکیزه باشد و طبیعت وی معتدل بود منع نزول
 مواد چشم بکند و قروح و ریشها را که در آن بهم رسد
 با صلاح آورد **کندر** بهترین وی آنست که سفید
 باشد و وجههای مدور داشته باشد غش و بصر
 و رایتیج کند که مر است کند گرم است در دوم و
 خشک است در اول بجهت قروح نافع است و زود

مندمل شود و گوشت بر وی اند و بضع ورم مزمن بد
 دو دکن در قروح نفع کند و قطع سیلان و طویا
 چشم بکند و سرطان چشم را و ورم حار که در آن بم
 فایده دارد **کنمازک** سرد و خشک است منفعته دارد
 وی در امراض عین مثل ماز و وحضض است **کانوی**
 قیصوری سفید که مانند برف باشد بهتر بود سرد
 خشکت در سقیم در او دیده و مد که داخل است
کون زیره گرمانی وی اقوی است پس فایده ^{مست}
 در دق و خشکت در سقیم چون بخایند و آب آن
 در چشم چکانند جرب و سبل و ظفر و طرفه را
 نافع بود و چون با نمک بخایند و آب آن در چشم
 چکانند جرب و سبل و ظفر که بریده باشند نکند

که جسد و عصا بر وی بضر را جلادهد و
 اشک آورد و چون بر موضع موی چمن که از آنجا کند
 کند باشد طلا نمایند منع رویدن بکند **کاه**
 بترکی کجک کونید آنچه سفید بود که در ریاست
 باشد بهتر باشد از حضرت رسول الله صلی الله
 علیه و آله مرویست که آب وی چشم را جلادهد
کد جگر بز برای شب کوری نافع بود و آب کما
 بز داد چشم کشند و سر را به بخار آن بدانند **کد**
 بخورند بسیار مفید است **حرف اللام لا جور** ^{مست}
 در دق و خشکت در سقیم مزه را بر وی اند و بسیار
 کرد اند مجرب است و چشم را نیکو کند **لبن** بهترین
 شیرها شیر ناست و بعد از آن شیر سرد است و جلا

دهنده از برای رمد و خشونت چشم را نافع بود و با
 کرم که در چشم ریخته باشد منع ضرر آن بکند و اگر
 در چشم بدوشند طر فراسود دارد **لسان الحمل**
 با رنگ دونه عسرت بزرگ و کوچک بزرگ وی
 بهتر است سرد خشک است در چشم کرم را میفید
 بود شیافات چشم را با آب آن حل کنند فایده دهد
حرف المم مشک بتی که آموی آن کلاه سبیل و
 همن را چرا کند بهترین اقام است که بلون زد
 باشد و بوی آن شباهتی بوی سیب داشته باشد
 کرم و خشک است در روم چشم را قوت دهد
 و نشف رطوبات آن بکند و بیاض رقیق را جلا
 دهد جلا دهد و قوت داروهای داند رون
 چشم رساند **مصطکی** بهترین وی است که سفید

در

و جب و پاک باشد کرم و خشک است و بعضی گویند
 در روم شعر منقلب با آن بچسباندند **سردانک**
 بهترین وی صفتها نه و براق است که بستر خزند
 طبیعت آن سردی مایل است و خشک است و بعضی
 گویند مایل بجزارت است در برودت معسول
 آن شکی نیست معسول آن چشم را جلا دهد **سردانک**
 سرد و خشک است در سیوم حد مرقه جلا دهد
 و بصیر را قوت بیاض و اثرها که بر طبقه قرینه افتد
 رقیق کرد اند و ذایل سازد **مرارات** زهرها آنچه
 انجوارح است از زهر زهرهای دیگر است و زهر
 کاو و کفتار است از سایر چها ریا بیان دیگر **قوی**
 و اسلم زهرهای مرغان پرنده زهر دراج و کبک است

وازین زهرها آنچه با طبع زنگش زرد باشد شو
 و آنچه زنگاری و لاجوردی و زردی میاید درخی
 خوب نیست طبیعت زهرها گرم و خشکست در چهارم
 انفع مرارات است از برای چشم زهره آهو و از زهره
 بک و از ماهیان زهره شیو طبع جمع این زهرها از
 برای تاریکی چشم مفید است زهرهای مرغیان
 شکاری خصوصاً خشک کرده آن از برای ابتدای
 نزول آب و از برای انشاز نافع است فامای باید
 که شقیقه بدن و دماغ استعمال کنند و زهره نراز
 برای شبکووری سود دارد **مر قیشا** ویرا حجر التوت
 و حجر و شنائی کوبند از برای چینه بسیاری نفع می
 در جلای چشم چند نوع بود ذهبی و فضی و نحاسی

گرم و خشک است در سیم جگر که در پیر طبقه
 قرینه مانده باشد تجلیل بر **حرف الحاء اخضر**
 در بعضی مواد مثل تقویت موهندی وی آوی
 از برای اورام مکی بهتر است و طبیعت وی
 معتدل است در گرمی و سردی و خشک بود
 در دوام درد چشم را نافع بود و غشائ چشم
 و جرب را زایل کند و قوی را جلا دهد و **سند**
 بیفزاید و چشم را قوت دهد **طیتف** آنچه
 سرخ رنگ بود و صاف و چون بکند از ندون
 آن بسفیدی زند نیکو باشد که است در آخر
 سیم خشک است در دویم از برای ابتدای آب
 دهد و روشنائی بیفزاید **طبه** گرم است تا دویم

و خشک است در اول جو شایند آن از برای ^{طرف}
 نافع است و از برای ابتداء نزول آب مفید است
خرف الحار خشک سرد و خشک است در
 چشم را ساکن گرداند فاما بقوت باصره نقصان
 دارد **خظمی** معتدل یا میل بحرار است از برای
 هتیح اجفان نافع است **خردل** گرم و خشک است
 در چهارم در داروهای چشم که بجهت غشای
 و خشونت است بکار آید **خرفق ابیض** گرم خشک
 در سیم بصیرا قوت دهد و ماده آب از چشم باز
 دارد **خرفق اسود** نیز همین خاصیت دارد **خس**
 کاهوسرد و تراست تری وی قوی است شیری کم
 انان بر فک آید جلای قوی قوتید بدهد و چون

کاهورا

کاهورا در در چشم گرم ضما د نمایند سود دارد
 و شیر بری آن از برای غرب نافع بود **شک** شبیه
 دماغ وی با عسل یا آب پیاز از ابتداء نزول آب
 نافع بود و چون بسوزانند و در چشم کشند سفیدی
 که در چشم باشد زایل گرداند و خاکستر وی بصیرا
 قوت دهد و شیر زرق که شیر و می است با بولوی
 پیاض و ظفره را زایل کند **خس الحار** گرم و خشک است
 در دقیم و بعضی گویند سرد است از برای آثار قوی
 چشم و غلظت طبقات را نافع بود **خطان** سرد است
 که بسوزانند و خاکستر آنرا با عسل در چشم کشند چشم
 روشن کند و از برای ابتداء نزول آب نافع بود
خجازی بری و می قوی است سرد و تراست در اول

و چون برك آنرا بخایند و با اندک نمکی در نوا حشره
 دهند فایده دهد و گوشت بر ویانند **جوش الحدید**
 از برای خشونت جنین و جشال رصاص از برای قروح
 عین نافعت **حرف اللال دهنه سنک شیر است**
 دو نوع بود گرمائی و فوکی بهترین آن فوکی بود
 که شیرین باشد و امتحان وی چنان کنند که ویرانست
 و بر روی آینه بمالند و بگذارند که خشک شود
 اگر آینه رنگ کیر تلخ باشد و اگر نه شیرین بود طبع
 وی سرد و خشک است جهت سفیدی چشم نافع بود
 و با مر و آید و توتیا نرم ساییده چون در چشم
 کشند فایده تمام دارد بهترین دهنه آنست که نقره
 بار باشد و غیر آن خوب نیست و این امتحان چنان

کنند

کنند با سرکه بر صفحه آهن سیقل کرده است
 اگر اثری از آن در آینه مذکور باقی میماند سفید است
 نقره بار بود و الا غیر آن بود **دار فلفل** آنرا سطر است
 و بطعم فلفل باشد بهترین آنست که در سیم خشک است
 در دویم جلابی است که در سیم خشک است
 از برای شبکوری **دار چینی** گرم و خشک است
 در سیم از برای غشاء و تار کیم نافعت حتی
 خوردن این اثر دارد در رطوبت از برای چشم سرد
دخان کند رودخان نیم دو کند رود و در سفره
 نیکو کند از برای قروح چشم نافع بود و منع روید
 موی زاید بکند و سلاق اناکل و خارش و قروح
 ماق و رطوبت کبری رمد باشد نافع بود **القناریه**

دودشیشه کرمست و نداشتک فرود آورد و تحلیل
 کند و سبیل را بپوشاند و بصیر را قوت دهد خون زک
 و جز ذون و خربا و خون وزغ جمله تقویت بصر میکند
 و منع رویدن مومینماید قسم رویدن موماز
 سوسمار است که بزرگ باشد خون کبوتر و ورشا
 و شقین و فاخته خصوصاً خونی که از پنج پر نازه
 که از بال آنها بکنند و خون رگهای اینها هرگاه ^{طرف}
 بچکانند نفع تمام بکند **دم الاخون** خون سیاوش
 گویند بکوترین وی آن بود که چکید بود که قطعا
 جوب و خاک در وی نبود سرد است با اعتدال ^{بعض}
 گویند سرد و خشک است در دوقیم چشم را قوت دهد
 جواحت را قوت دهد درست کند و بر ویانند **دبق**

وشقین و

لبن

کشمیش کا و لیان گویند کرمست و ندر طوبتها
 غلیظ را که در قعر بود بر کشد و ناصور را که در گوشه
 افتد سود دارد **حرف الفال ذهب** معتدل بود
 و بصیر را قوت دهد و روشنائی بیفزاید و اگر میل
 ازین باشد هر بامداد در چشم کشند نافع بود **ذوق**
المخاطیف سرکین پرستوک زدایند و پاک کننده
 و پراضرها نافع بود **ذوق رابیح** بسیار کرمست نطفه
 بغایت نافع بود **حرف الراء رابیح** راز رابیح که
 در دوقم خشکت و بری وی کرده و خشکتر از پو
 بصیر را قوت دهد خصوصاً صمغ وی در ابتداء
 آب نافع ز میمقراطیس گوید که کز ندکان برشم بلذیا
 چرا کنند تا بصیر ایشان قوت پیدا کند و افغانی

مازان وقتی که از حجرهای خود بیرون میسایند چشم
 خود را بر بادیان میسایند که چشم ایشان روشن شود
رمان از ریون بصر را قوت دهد **رمان** نار شیرین
 سرد و تر است در اول و ترش سرد و خشک است در
 دویم و گویند تر و خشکست در دویم و گویند تر و
 خشک معتدل بود و آب نادر چون در آفتاب بچند
 تا غلیظ شود و در چشم کشتند روشناسی بیفزاید
 و عصاره انار ترش ناخن را سود دهد **ریاس**
 سرد و خشکست در دویم عصاره وی در چشم
 کشتند بصر را قوت دهد **رتر** سبذق هندی است
 میال بگرمی و خشکی بود و بعضی گفته اند که اگر کله
 طغلی را که از رق باشد طلا نمایند کبودی را ببرد

رخته زهره مردار خوار چون در چشم با آب سرد
 برای پاض فایده دهد **حرف** **القاء** زبرجد نوعی
 زمره است سرد بود در دویم خشک بود در اول
 با صبر را قوت دهد **زعفران** نیکوترین و حی
 که تازه باشد و خوش بو و خوش رنگ بغایت سرخ
 و ریشهای پر و درشت باشد گرمست در دویم
 و خشکست در اول جلا دهد چشم را و منع نوازل
 ازان بکند و آب رفتن را باز دارد و غشای و تاریکی
 نافع بود و کبودی چشم را که در مرضها هم **سید**
بر **زنجبیل** بهترین وی چنین بود که رنگ آن اندکی
 بزردی زند گرمست در دویم و خشکست در دویم
 جرب را سود دارد و ظلمت و تاریکی چشم که از رطوبت

باشد جلا دهد و نشف و طوبت کند **نواف خشک**
 آنچه از کوه بیت المقدس آورند بهتر بود پس آنچه
 نازه و بوی تند داشته باشد گرم و خشکست در **سوم**
 جوشانید بر چشم ضماد نمایند از برای آب و نظر
 و خون مرده که در تحت چشم بود نفع دهد **زینک**
 کف دریا گرم و خشک است در سیم جلا چشم
 دهد و بیاض را سود دهد **زجاج** شیشه گرمست
 در اول و خشکست در دوم چشم را جلا دهد
 و بیاض را زایل کند چون بسوزاند قوی بود و **طریق**
 سوختن وی آنست که در کوزه آهن گران دهند **سند**
 تا نزدیک بکدام خنجر رسد پس برون آورند و در **آب**
 قلیه اندازند و بعد از آن بسایند و کوبند طریق

سوختن وی چنانست که صلا بیه نموده بر روی
 صفحه آهن گذارند و آتش انگشت در شیب بگذارند
 و دایم بر هم زنند تا ساعت **زفت** ترمیابد
 که روان بود در مرها کند و خشک میابد بر طبیعت
 خود خشک میشود گرم تر است و دو آن **پلت** را
 برویاند و نیکو کند و دیده را قوت دهد و منع معده
 بکند و قروح چشم را بر سازد و از زفت آنچه پاک
 و صاف و بیغش بود نیکوتر باشد **زنجار** در **عنت**
 معدنی و عملی بهترین آن معدنی بود که از معدن **مصل**
 شود گرم و خشکست در درجه چهارم غلظت اجزا
 جاده و صلابت را نافع بود و چشم را جلا دهد
 و اشک آورد و جرب و سبب و نظیره و بیاض و **سلا**

زایل کند هرگاه با ادویه آنرا بسازند و در او ویرج
 چشم بکار آید هرگاه استعمال از بخار در ادویه عین کند
 صواب است که چشم را با سفیر یعنی آن مرده با آب
 که مژگه صفا نمایند **زبل** فضله میاید که گوشت
 با آن رطوبتی نیست سرکه سوسماری که آنرا اول
 گویند و سرکه صند و سماح و پستوک و فضله که
 اول مرتبه از اطفال پرورن میسازد جلگی از برای
 بسیار مفید است **زیتون** آنرا بسیار رسیده باشد
 و روغن آنرا زیت انفاق گویند سرد و خشک است
 در اول و زیتون رسیده و روغن آن گرم و تر است
 در اول و اگر کشویند معتدل شود و شستن چنانست
 که در آب شیرین کنند و بدست زنند چند نوبت

وصاف کنند و هر چند زیت کهنه شود گرم تر
 کرد و اگر بزیت کهنه کتخا نمایند طمیت چشم باد
 سبل را نافع بود و روغن شاعی را بیفزاید و اگر در
 اجفان رطوبت غلیظ با ردیابن باشد زایل
 کند و زیت در یکسال کهنه شود و هر چند بماند
 هبتر باشد و روغن زیت نیز در ادویه عین ^{بکار}
 آید و بزک درخت زیتون و جوین آن سرقا
 اگر آنرا بسوزانند بدل توتیا باشد و صمغ
 آن از برای غشاوه و پیاض و غلظت بقره وینه
 نافع بود و عصا برك آن از برای حوض و قروح
 قرصه و نوازل فایده دهد **حرف الین سادج هندی**
 و روی هندی وی که تازه باشد و بوی وی

قوی بود و بهتر است یک روی بزرگی مایل بود
 و روی دیگر ریشتری و آنچه لون سیاه باشد یک
 قرنفل بود گرم و خشک است در رویم با دها را
 از چشم باز دارد و چشم را جلا دهد **سینج سفید**
 سوخته است و قوت وی نزدیک است به دینج
 و طبیعت وی سرد و خشک است **سینج مصنوع**
 بود که از گوگرد و زینقوسازند و مخلوق نیز باشد
 در طبیعت وی اختلاف واقع شده بعضی گویند
 معتدل است و جالینوس گوید که سرد است در
 رویم و خشک است در داروهای چشم بقوت
 برابریشا دینج بود **سینج نیکوترین** وی آنست
 که صاف باشد و لون ظاهر آن سفیدی زنده بود

داخل آن مایل ریشتری بود و در آب زود حل شود گرم
 در رویم و خشک است در رویم ناریکی چشم را
 دارد و غلظت اجفان و آناری که در چشم هم رسد
 و پیاض را نافع بود و از برای نزول آب بسیار خوب
 دارد و اگر با سرکه حل کنند و بر شعله برده بگذارند
 تجلیل بر **سداب** بستنی باشد و بری و از
 بستن آنچه نزدیک درختا بجز رسته باشد
 بهتر است نازه آن گرم و خشک است در رویم و خشک
 آن گرم و خشک است در رویم بری وی قوی باشد
 بصیرت اندکند و جلا دهد و خصوصاً عصاره
 وی با عصاره رازیانه و عمل و چون با طر خون
 بر چشمی که ضرابان داشته باشد ضراب نماید فایده دهد

سبیل الطیب بهترین آن سوری تازه سبک است
 که بر دیشه و سنج زک باشد و خوشبوی گوشت
 در اول و خشک است در دوقیم در داروهای حش
 مثره بابر ویاند و همچنین اگر سایید آنرا با میل بر
 اجفان کشند این فایده بدهد و مواد بدهد
 از چشم باز دارد **سلیخه** بهترین وی است که سنج
 زک و کنگه باشد و در طعم تلخی با عفو صفت و در
 بوی تیزی داشته باشد و قیضه وی دراز باشد
 و شورخ وی شک کرم و خشک بود در ریسیم و در
 داروهای چشم بصر با جلا دهد و تقویت چشم
 بکند و رطوبت غلیظ بز داید **سوسن** معدلا
 پیخ وی ظفره را نافع بود و عصاره اش قوی تر است

ز

و از روت و ریاضت و مردار سنک که جمله
 دواها اند که گوشت در جراحات میر و یاند و مع
 گوشت فاسد را نیز در قروح میخورد و همچنین سفید
 و مردار سنک و از روت که در قروح تازه است
 میکنند از دواهای در ریشهای منغض نیز بکار
 در دواها و افعال و خواص هر یک از دواهای هر چون
 در فضل مفرده معلوم میشود و در اینجا احتیاج ندگر
 ندارد و چون مقدما معلوم شد ظاهر شد که مرام
 از چگونگی ادویه ترکیب میبایند هر کسی که صاحب
 ترکیبی که صاحب فطنه سلیم و حد در دست باشد
 از برای هر غرض از اغراض از دواهای که مناسب
 باشد مرهمهاست و ان ترکیب دارد که در **سبیل الطیب**

از مرهمها که درین رساله مذکور است از برای بعض
 مطالب بعضی از آنها بر سپیل منال مذکور ^{بد} و بعضی
 زیادتی بصیرت در قواعد ترکیب بهم میرسد فرضا
 اگر مطلب انبات لحم بوده باشد و خواهد گوشت
 در جراحت تازه بر روی و جراحت مندمل شود
 مرهم خل مناسب این حال است چرا که در اسنک
 و سکه اجزای این مرهم اند فایده هر دو رو بایست
 گوشت است و اندمال قرحه و اگر مطلب شقیه ^{قرحه}
 باشد از او ساج و مواد متعفنند و رو بیدین گوشت
 در قروح غایره کهنه مرهم حوارین مناسب ^{نظام}
 و اگر اینهای گوشتهای فاسد باشد مرهم زکار
 و مرهم احقر موافق است و اگر عرض انصاح باشد

مرهم عسل و اگر عرض تحلیل باشد در مثل سلع و ^{خنازیر}
 و اورام صلبه مرهم داخلون لایق است و همچنین
 سایر مرهم نفع آنها از ادویه که از آن ترکیب ^{فیت}
 می توان یافت و داخل روغنهای مرهم از چند ^{وجوه}
 یکی آنکه مرهم از روغنهای باد مرهم بعضی جرات
 و قروح هست مثل ترتیب و تحفیف و تقویت
 در ترتیب انفاق و روغن مورد و انصاح و تحلیل
 و تلین در روغن زیتون رسید و تحلیل آوی
 و شقیه قروح در زیت کهنه و تبرید و تطیب
 در روغن نیفشه بادام و مانند اینها دیگر آنچه
 بسبب روغنهای بقای مرهم بر قروح طول ^{رد}
 و دوائی تاثیر حاصل میکند و نفع بیشتر ظاهر میشود

بنا که مضرته از او بر قروح طول می رسد و این قو
اقوی وجوه است که در اصول التزکیه گفته شده
و وجه دیگر آنست که در بعضی مواضع روغنهای
کثیر جدت دواها کند و منع شکایت میکند و
افساده ویران جراحت می نماید و نیکدارد که
ضرب برسد دیگر آنکه روغنهای حفظ قوت دوا
میکنند نیکدارند که زود صنایع شود و داخل
نیز بواسطه همین وجوه است فایده دیگر که
استعمال اجزای مرام میکند و قوام صالحی
می بخشد که بر قروح قرار گیرد و بسبب صانیت
روغنهای سیلان نکند و وزن موم و روغن
در مراهما چنین مذکور کرده اند که اگر در سینه

باشد در هر ده درم روغن دودرم موم داخل
کند و اگر تابستان سردم و داخل امخاخ یعنی
مغزها مثل مغز ساق کاو و غیره بهم بواسطه ریاض
تلیسین و تحلیل است و سفید شمع مرغ از جهت
زیادتی تبرید و تلیسین است و زرده شمع مرغ بواسطه
تلیسین است مجلی از احوال اجزای مرام و کیفیت
تدبیر که ذکر کرده شد و زیادتی ازین این موضع
بگنایش دیگر ندارد و طریق ساختن مرام و کیفیت
تدبیر او به آنها چنانست که اول دواهای سنج
اختیار نمایند و از اشیای غریبه دیگر و غیره
پاکیزه کنند و آنچه از دوا فاسد صنایع و فاسد
شده باشد از آن دور کنند پس ازین کرد و امیست

که کوفته و بخته میشود درهاون پاکیزه بگویند
 و اگر هاون سنگی باشد مثل سنگ سماق که
 در کوفتن چیزی از آن هاون داخل و اشود
 دیگر بهتر پس پارچه قافیه بزنند و باز بکوبند
 دیگر بگویند و بپزند و باز درهاون صلابه
 نامثل غبار شود چرا که درهاون مرهم ^{خصوصا} شود
 ادویه که صلابتی با آنها باشد هر چند نرم تر است
 منفعتی که از آن متوقع است بیشتر ظاهر میشود
 و نیز از خبث و دشی بر جراحت آسبی نمیرساند
 و سزاوار است که هر یک را از او جدا گانه
 باین طریق بگویند و بپزند و بعد از آن بوزنی
 که مقرر شده بکشند و مخلوط سازند و آنچه صمغ

باشد مثل جاوشیر و اشق و قنبر و راتینج و قمل
 و مانند آن درشتی مابقی که مناسب غرض مطلوب است
 از مرام اگر در مرهم باشد مثل سرکه و آب سداب تازه
 و آب نمک کند نا و امثال آن و نجیب شد تا حل
 شود و درهاون خوب بر هم زنند و بسایند که
 چیزی حل نشده نماند و بعد از آن داخل کنند و اگر
 شیئی مناسب نبوده باشد چند آنکه ممکن است
 درهاون نرم کنند و بعد از آن در روغنهای مرهم
 بر روی آتش آخک حل کنند خواه درین صورت
 خواه در صورت که در چیزی دیگر حل کرده اند و
 بعد از آن داخل روغنهای میکنند ملاحظه کنند
 اگر بعد از حل شدن ثقل و دردی ماند باشد

که حل نشد باشد از پارچه دستاری بگذرانند و
 کنند و بعد از آن دواهای پنجه را داخل کنند و
 صورت دردی که اضافه میماند در وزن آن دوا
 که دردی از آن بقدر آن درد اضافه باید کرد تا
 در وزن آن نشود و زفت را در روغنهای هم حل
 میباید کرد پیش از آنکه دوی دیگر داخل کرده باشند
 و اگر دردی داشته باشند آنرا نیز صاف میباید کرد
 و سفر را هم درین روغنهای حل میباید کرد پیش از
 داخل کردن دواهای دیگر طریق ترکیب آنست
 که مؤوم و روغنهای را که میکنند و زفت را هم تیره اول
 در آن حل کنند پس از آن صمغها را حل کنند و اگر
 چنانچه زفت و صمغها را باندک روغنی که مؤوم ^{شده} بنا

بزن

باشد حل کنند و از پارچه دستاری بگذرانند
 و صاف نمایند و بعد از آن با مؤوم که داختر ^{شده}
 بر روغنهای پامیزند بهتر خواهد بود و سفر را
 نیز در وقتی که زفت را داخل میکنند میباید ^{حل}
 کرد حاصل که آنچه کرد نیست و میباید روغنهای
 حرارتی داشته باشند که آنها حل شود اول آنها
 داخل نموده حل کنند اندکی بگذارند که حرارت
 روغنهای که شود پس از آن دواها خشک ^{اند} که کوفته
 و پنجه اند داخل کنند و چندانکه توانند بر هم
 زنند و بعضی که شستن باشد در همه جا در جمع
 مراه شستن لازم نیست شستن در بعضی جا
 منافی غرض مطلوب نیست از آنجمله آنست که در مرم

آهک از برای سوختن آتش و غیره بکار می برند
 مسافه تمام در غل میباید کرد و مکرر میباید
 تا حدت و حرارت بالکلیه از آن زایل شود
 و همین محض قوت محققه که از برای خنک کردن
 قروح مطلوبست نماید و اگر در بعضی مرهمها
 بواسطه افنای گوشت فاسد و زاید قروح متعفن
 فاسد استعمال مینمایند ناستن آن میباید
 کرد بلکه آب ندیدن آن که قوت اکاله از آن فقار
 نکرده باشد و همچنین سفیداب را اگر در دم کافور
 که بواسطه رویابیدن گوشت و ریشها و جراحها
 که بکار میبرند میباید داشت شستن تا حدت و حرارت
 که از آتش کسب کرده زایل شود و اگر در مرهم بعضی که

از جهت خوردن گوشت فاسد استعمال مینمایند لکن
 شستن ندارد و همچنین بسیار ادویه دیگر که
 نفع آن مشترک باشد در رویابیدن گوشت
 تحلیل و شقیه قروح عفنه و خوردنی گوشت
 زاید درین جمله همین از برای رویابیدن گوشت
 آهک در قروح تازه شستن مرهم حل باید کرد و میباید
 شست و اگر در مرهم داخلون که از برای تحلیل
 نشویند میشود و طریق شستن در اسوی طریقی
 شستن عموماً امثال آنرا میشوند چنانکه
 سفیداب مذکور شد و میشود آنست که در
 بسیار صلایه کنند یا هم وزن آن نمک در نظر
 کنند و آنقدر آب در آن آب ریزند که چهار انگشت

بر روی بایستد و هفت روز بگذارد و هر روز
 دو نوبت بر هم زنند و بعد از آن این را بریزند و
 دیگر داخل کنند و باز بدستور روز دیگر بگذارند
 و باز بریزند همچنین تا چهل روز بگذرد و همین طریق
 که گذشت خشک کند و قرص سازند و نگاه دارند و در
 کتاب ارشاد ابن جمیع بر مردار سنگ در مرهم کربا
 قاعده دیگر کرده و آن چنانست که مردار سنگ را
 چندان بایند که مثل عصار شود و بعد از آن با روغن
 زیتون آغشته بریزند که شروع در حل شدن کند
 پس خشک کند و با روغن مذکور طبع نمایند
 آهسته آهسته تا حل شود و در انشای طبع هرگاه
 وقت بر هم زدن مشاهده شود که مردار سنگ در

لتر

فشته دیک را از روی آتش تا خوب حل شود و اگر
 مردار سنگ بآب در آفتاب چند روز بایند تا
 شود مثل عصار کرد و بعد از آن خشک نموده داخل
 مرهم کنند زود تر طبع میباید و طریق شستن موم
 در مرهمها اگر احتیاج باشد تا جدی که دیگر در موم
 دردی و جری نماید و طریق شستن زفت و را بنیج
 و روغن زیت همین قاعده است و غسل ادویه حتر
 و امثال آن از توتیا و شادریخ و خبث نقره و قلیما
 و غیره چنانچه پیش ازین گذشت درهاون بسیار
 نرم صلابه باید نمود و آب میباید داخل کردن و
 حرکت دادن و آنچه نرم و عصار شده در ظرفی میباید
 کرد آنچه درشت است و خوب سایید نشده باز صلا

بکشد که موم را بگذارند و در روز
 چند مرتبه چند مرتبه بنیج کنند

می باید کرد و آب داخل کردن و نرم و حریر را در آن
 ظرف کرده مکرر چنین باید کرد تا بخوردی که دیگر مثل
 عتبار چیزی از رو جدا شود پس آنچه در ظرف کرده اند
 می باید گذاشت تا دوای صلایه کرده در تنه آب
 نشیند و آب را از روی آن می باید ریخت و دوا را
 خشک کرده پس از آن باز بسنک سماق صلایه پخته
 کرد تا خاطر خوب جمع شود و بعد از آن داخل مرهم
 کرد و همچنین در دوا روهایی چشم اگر باین روش
 کند که بعد از تضویل بسنک سماق بسایند بسیار
 نسبتی ندارد **فصل دهم** در دواویه مفروضه که در قروح
 و جراحات استعمال می نمایند چون درد آنتن دواها
 بسط که مرهم از آن ترکیب می نمایند زیادتی بصیرت

در صورت

در حقیقت حال مرهم میشود بنا برین لازم دید
 که علی سبیل الاجمال ذکر این ادویه بکنند و بعضی
 دواهای مرهم ازین قبیل است که در ادویه عین نیز
 داخل است و در مقاله اول داخل و مذکور شد
 غایتش آنکه در آنجا همین خصوصیت نفع آن از
 برای امراض چشم گفته شده و نفع آن از برای جراحات
 و قروح معلوم نشده بنا برین قاعد اگر که مناسبت
 این مقام باشد در اینجا ذکر کردن لازم است و طردا
 للباب در ذکر طبیعت دوا و تمیز خوب و بدان که
 تکراری شود سهلست **حرف الاضافه** **فصل** **حفا**
 قلعی بسیار است و اگر بیشتر بسوزاند سرخ میشود
 سرد خشک است در دووم تلین او رام و صلبه میکند

میکند و در قروح گوشت میرواند و جراحات را هموار
 میکند و گوشت فاسد و زرا میخورد و فانی میبازد
آهک نیکوترین وی آنست که استعمال میکند آب
 زده باشد در غایت گرمیت و سوزاننده و اگر
 و قطع خون آمدن بکند و گوشت زاید و فاسد را
 بخورد و آنچه یک دور روز در میان آب گذاشته
 باشند و حراق و سوزاندگی آن بر طرفی شود ^{بجمله}
 استخوانی باقی میماند و شسته وی معتدلست در گرمی
 و سردی و خشکی است ^ت مجفف بود و لذت و جراحات
 مندمل میازد و از برای سوختگی آتش نفع تمام رساند
 که راست در رقوم خشک است در اول ^{مجفف} محلول و
 بود به لذت و تلین نیز با وی بود از برای جراحات

ردیه نافع و گوشت فاسد را بخورد و گوشت
 بر وی اند و خنازیر و سلع و صلابات را امید
اشمد سرد سرد و خشک است اگر با پسته در سوختگی
 صفا دکنند نافع بود و جراحات تازه را سود دارد
 ولیکن اثر سیاهی در آن بماند و ریش عصبی
 و عضوی که مزاج وی بخشکی گراید سود دارد
 و گوشت زاید در قروح بخورد و اندمال قروح
 کند **اقاقیا** نیز مایل سیاهی که مسکن و صلب
 باشد نیکوتر بود شسته وی سرد و خشک است
 بیشتر است قابض و مجفف بود و خون آمدن
 باز دارد و قروح را خشک کند **آبنوس** سیاه با
 و مملع و آنچه سیاه و املس و براق باشد بهتر بود

گرم و خشک است درد دم نشانه آن ریشه های
 زشت را خشک کند و چون صلاویه نموده بر آن
 افتانند در زخم شمیرو کارد و اگر خواهند خشک
 کنند هیچ چیز بهتر از نشاره آبنوس نیست **برکالیا**
 خانه عنکبوت است که چون بر جراحات گذارند
 باز دارد و نکند که جراحات ورم کند و چون
 با سرکه در دمل دهند ماده بر کرد نکند که بزرگ
 شود **اسفنج** بر مرده است گرم بود در اول خشک
 بود در دم چون بسکه تر سازند و بر جراحات
 بگذارند مندمل سازد و اگر با عسل طبعی نمایند
 اندمال قروحی که عمق داشته باشد بکند و چون
 بسوزانند خاکستر آنرا بر جراحات تازه گذارند در
 ساعت خشک بند کند و قروح خشک کند و ^{مخفف}

اورام بلغمی بکند و خون باز دارد **انجوان** با نونه
 کاواست گرم و خشک است منضج و محلل بود
 و اورام بارده را سود دارد و از برای نواصر
 و قروح زشت و جراحات عصب و عضل نافع بود
 و خشک ریشه که بر روی جراحات بهم رسد
 جدا سازد **اس** مورد است مرکب القوی است
 و برودت وی غالب است سرد بود در اول خشک
 بود در دم مخفف و قابض بود آمدن خون را
 باز دارد و تسکین ورمها بکند حمیم و غله و شبر
 و قروح را سود دارد خصوصاً قروحی که برودت
 و پاهم رسد و تخم او نیز این فایده دارد سوختگی را
 مفید بود وی و مرهمها که از روغن وی سازند

هین منفعت دارد **اکلیل الملک** وی نیز مرکب القوی
 بود وغالب بروی گرمی و خشکی است و گویند ^{مقتد}
 محلل و قابض و منضج بود و رمهای گرم و صلب را
 هردو را نفع دهد و قرحه که بر طوبت بود سود
 خصوصاً با بعضی محففات دیگر **آنک** سرایت
 سرد و تر است در دوقم چون دو صفحه از آن را با
 بسایند بار و عن کل سرخ آنچه از آن حل شود
 برای ورمهای گرم و بواسیر نافع است و سرطان
 منقر و غیر منقر هردو را فایده دهد و جراحت
 زشت و قروح مفاصل سود دارد و ورمهای
 قضیب و زهار و پستان و اورام مقعد که بار ^ش
 باشد نافع بود از زهین فایده دارد و چون ^{بوزانند}

بوزانند

و بشویند بهتر باشد **ایر** پنج سوسن آسمان گونی
 صلب و خوشبو و زله جمله تنیدی در طعم داشته باشد
 بهتر است گرم و خشک است در دوقم منضج و جاد
 و منقی بود و چون بزند و بر اورام صلب خنایز
 ضماذ نمایند نافع بود و ریشهای که با چرک باشد
 سود دارد و در نواصر گوشت بر ویانند اگر ذر و
 نمایند نافع بود در قروح که استخوان ظاهر شده
 باشد گوشت بر روی آن بر ویانند **افیون** سرد و
 خشک در چهارم ورمهای گرم را سود و
 قروح بکند **اشنان** بهترین وی است که از حمل
 کوفه خیزد گرم و خشک است در دوقم شقیه قروح
 از اخلاط فاسد و گوشت زاید کند محرق و کال بود

انزروت گرمست دردوم خشکست در اول منبج
 ورمها بود و محلل و مدمل و ملتج جراحات تازه با
 و گوشت مرده را زایل سازد و بالجمله در مرهم قروح
 نفع تمام دارد **حرف اباء با بویج** گرم و خشکست
 در اول ملطف و محلل بود و در الجملة جزیی دارد و در
 گرمی ساکن کند از جهت ارضاء تحلیل و صلاحیتها
 اندک را نرم سازد و گرم و خشک است در دردوم
 گوشت در جراحات بر ویاند و قطع خون از هر
 که باشد بکند و ریشمها خشک کرد اند **بض تخم مرغ**
 از برای قروح مقعد و عانة نافع بود و سفیدی
 از برای سوختگی آتش سود دارد هر گاه پاره پشم
 بدان تر کرده بگذارند منع تفرج بکند **بوشان**

زوی

بروی قبضی است جراحات و قروح را مندمل سازد
بقلة الحنقا خرفه سرد و تر است در دردوم چون برود
 گرمی ضمد نماید نافع بود منع فساد آن بکند
بلوت سرد است در اول خشک است در دوم از
 برای گرم فایده دهد و پایه بز پایه خشک صلا
 نرم کند و بلوت از برای قلاع و سعی آن و سعی قروح
 ساعیه مفید است چون برک او را بسوزانند و بر
 جراحات بپاشند با صلاح آرد **زردی** گیاهیت
 که در مصر از آن کاغذ می سازند سرد و خشک است
 خون را از جراحات باز دارد و جراحات تازه را
 خشک و اگر پیره که بخینانند و خشک و برنا صور
 جمیع قروح ساعیه و جراحات بپاشند نفع دهد

سرد است در اول خشک است در سیم تخفیف
 تمام بکند و خون رفتن از جراحات باز دارد و روز
 نافع بود و گوشت زاید بخورد **خرفالتاء توتیا**
 سرد است در اول خشک است در دوم تخفیف
 بی لذع دارد و معسول وی افضل است از تخفیف
 دیگر از برای کثرت ریشها حتی قروح سرطان نافع بود
 و گوشت بر وی اندوخته از وی که بجهت ریش ^{تصیب}
 و مقعد و خضیه سازند بسیار مفید است
 و یک نوع توتیای هندی هست که آن در غایت
 حدت و حرارت است و فایده آن گوشت زاید
 از جراحات بخورد و طریق شستن وی در مقاله
 اول گذشت **توبال سر** و آهن و غیر آن را که نافع

بهرگز

باشند چون بچکوک میکوبند ریزها که از آن جدا
 میشود آنرا توبال میکوبند توبال آهن از همه توبالها
 اقوی است از ریشهای بدن نافع بود و توبال مس
 گرم و خشک است در سیم گوشت زاید بخورد
 و معسول وی جراحات را مندمل سازد **خرفالتاء**
 مقعد است منضج ریشهای ورم کرده باشد خواه
 اندرونی و خواه بیرونی و چون بسوزاند و بر ریش
 مقعد افشانند خشک گرداند **توس یا قلاهی مصر**
 خوانند آنچه سفید و فرور و بزرگ باشد بهتر گرم است
 در اول گویند در دوم خشک است در سوم ^{ریشها}
 زشت قروح که با رطوبت باشد خاصه در سر و چرخ
 چهار پایان و آکل و طبع و برص و دانه های و اثرها

که در بدن پیدا شود جمله را سود دارد و خنازیر
 و اورام صلیب را با غسل و سرکه نافع بود **آرد جو**
 برودم که مطلا نمایند مفید باشد و چون در کمر
 بجوشانند نار فاریسی یا آرد آن با آرد جو تکیه
 در درج راحت کند **توت** در حنیت که قطران
 و زفت بری گیرند و تخم و برافصم قریش کوبند
 تخم و برک وی با پیرارون و مردار سنک و کندر
 فروغ را نافع بود و باروغن مرد و موم چون ضمما
 نمایند جمیع قروح که از کرمی باشد و نازه باشد
 فایده دهد پوست و بر لب این درخت را چون بر
 تازه بپاشند موافق بود چون منع فساد آن بکند
 و در مهای کرم را سود دارد **دربک درخت سیب**

پوست آن نیز قروح را مندمل سازد **پن** انجیر کوزه
 تراست در اقل لطیف و منضج و محلل بود چون
 بر روی مهای صلب ضماد نمایند تجلیل برود و مل با
 نضج دهد نار سید و وی چون با غسل بر ریش که
 رطوبت از آن روایه بود آبی که خاکستر جو یا انجیر
 در آن حل کرده باشند شقیه قروح عفته کهنه
 و داخل او ویرا کاله است چون با فلقند بر قروح
 بد که در ساق بهم رسیده مرهم ساخته طلا نمایند
 فایده مند بود **توت** شامی سرد مایل بتری بود
 چون خشک کرده بر ریشهای زشت بپاشند
 نافع بود و همچنین آب خشک کرده این فایده بد
حرف الجیم جاو شیر نیکووی آنست که ظاهر آن بلو

زعفران باشد و لون باطن او سفید باشد در
 آب حل شود و لون آب را سفید کرده اند بطعم تلخ باشد
 و آنچه سیاه رنگ بود مغشوش بود کرم و خشک است
 در سیم از برای قروح خبیث فایده دارد و با عمل
 قروح مزمنه را سود دهد و ملین و عالی بود **طیار**
 سرد و خشکست در روم جراحات و قروح کهنه
 مندمل سازد که در ظاهر اعضا هم رسد بر آن
 بپاشند فایده دهد **جدوار** کرم و خشکست در سیم
 ریشهای پلید و کهن را چون قدری از آن بپاشند
 گوشت مرده بخورد و جراحی را با صلاح آرد
 و در ابتداء خنازیر نیز طلا کردن بعبایت نافع است
جنطیانا روی ری که بیخ می باشد و صلب

بود هیتراست کرم بود در سیم خشک بود در روم
 جراحات و قروح متاخره را به سازد خصوصاً
 عصا و وی **جندک** کرمست در روم خشک است
 در سیم و وی جراحات تازه را مندمل سازد و خشک
 آن قروح خبیث بد را سود دارد **جبن** پنبه
 باشد و نیک فایده دارد که کهنه آن از برای جراحی
 تازه فایده دارد **حرفه الحاء حلیه** کرم است در آخر
 اول خشک است در اول و با وی و طویبت فضلی
 هست منضج و ملین بود آرد وی و رهمای
 بلغضی صلب پرونی و اندر وی را تجلیل بود
 دسل را نرم کند و باروغن کل سوختگی آتش را نافع
 بود و خشک سرد و خشکست و گویند کرم و خشک است

در اول قروح عنقه که در گوشت باشد چون با ^{عمل}
 هبند نفع کند حدوث ورمهای گرم بکند **حصص**
 مکی از برای اورام هبتر از هندی بود معتدل
 بود در حرارت و برودت و خشک بود در روم
 هر دو قسم وی از برای قروح خبیثه مفید است
 و شقاق معتدل سحر و ریشهای دهن را بغایت
 سودمند بود و خون آمدن باز در دواز برای
 ورمهای نمکه فایده دارد **حجر التار** سنگ آتش
 سفید و سیاه و سرخ و ملع باشد سرد و خشک
 چون بسایند بر خنایر متقبح پاشند خشک
 کند و پاک گرداند و همچنین بر ریشی که دشوار
 شود و هر دم که باشد بر هر عضوی که بود بحال

باز آورد **خناس** سرد است در اول و خشک است
 در روم و گویند گرم است با اعتدال جوشانید
 آن بجهت ورمهای گرم و سوختگی آتش و ریش
 دهن را مفید بود **خزوف الحناء خطمی** سفید تا
 وی هبتر بود سرد و تراست و گویند گرم است
 با اعتدال و تخم وی آنچه رسیده و سیاه باشد و
 نیکو بود در طبیعت موافق بود خطمی و منجیح
 و محلل و ملین مرض بود ورمها را نرم گرداند
 و ورم پس گوشت بیخ ران و خنایر و ورمها
 سود دارد و ورم بیستان و معتدل راه گاه از
 گرمی باشد نافع بود **خجازی** نان کلاغ گویند سرد و
 تراست در اول بروی الطف بود از پستان

چون با نمک بجایند و بر نواصر گذارند نفع دهد
 و ابزاری استیدار و تزیید ورم حاره و از برای ^{جمع} غلظت
 نافع بود و برک و می باز نیون از برای سوختگی
 سود دارد و چون بچوشانند و بر دمل و ^{مهای} ورم
 که احتیاج بشکافتن داشته باشد بکشاید و ^{ده} با
 پرفک آورد و بر قروح چون با بول ضما سازند
 بسیار فایده دهد **خرف لطیف** ترین وی خرف
 سرطان بحری بود مرهمی که از سفال بسازند
 در اند مال قوی باشد و جراحی را زود ^{صلاح} یا
 آرد و جبر بر جلا دهد و موم روغن وی خایز را
 فایده دهد **جنت الفتنه** نقل نقره سبز رنگ شک
 هبتر بود قابض و محفف و جاذب بود و قروح

و جرب و سعفه را نافع بود و در مرهم قطع خون
 آمدن از نواصر و بواسیر کند **خصل الحلب** کرم تر
 بود قروح را پال کند و ریشهای بید را که با آن ^{کله} نوا
 باشد مندمل سازد و نمکه را از انتشار باز دارد
 و اورام بلفغی را بتخلیل بر **خرطین** کرم است
 سرخ که در زمین عنناک یافت میشود کرم و ^{خشک}
 بود چون بکوبند و بر جراحت عصب ضما کنند
 و سردوز بگذرد و بغایت سودمند بود کوبند
 در ساعت فایده دهد **خردل** ترکان قچی کوبند
 کرم خشک بود تا چهارم از برای جرب و قوبا ^{بغایت}
 سودمند بود کوا اگر کسی قوبا داشته هیچ زایل ^{نشود}

بجسام و در بعد از آن موضع را بخرقه بمالد
 چنانچه خون آلود گردد بعد از آن خردل کوفته
 بر آن بمالد زرداب بسیار از آن بیرون آید و صحت
 یابد و رمهای مزمن و خنازیر را بتجلیل بر دین
 صفاد نمایند **حرف الدال دهن** روغن ماده
 مرهمهاست روغن کل سرخ مایل بسردیست
 باوی قبضی هست و روغن مورد نیز در قبض
 وی پیش از قبض روغن کل است و روغن بنفشه
 سرد است در وی اصلا قبضی نیست روغن کبچد
 معتدل بود و تر و روغن زیتون رسیده گرم و تر است
 که آنرا در اول و هر چند بماند گرم تر گردد و در وقت
 وی معتدل بود و روغن زیتون نارسیده که آنرا ^{زیت}
 انفاق گویند سرد و خشک است در اول و روغن

باون که مست با اعتدال و روغن نرگس و سوسن
 و زیتون و خیزی و شیت و روغن خروع و بان همه
 گویند کل روغنها همه گویند ماده مرهمند ملین
 و محلل لیکن در بعضی مرهمها که بجهت جراحت و
 باشد که از حرارت باشد از روغنهای سرد بسپاید
 ساخت و آنچه از برای غیر آن ترتیب میدهند از
 دیگر روغنها بسازند و روغن مورد خصوصاً از
 برای قروح فایده تمام دارد بواسطه که با آن است
 و روغن از برای شور غلیظ و جرب مفید است و روغن
 زیتون تقویت اعضا میکند و روغن زیتون نارسیده
 از برای قروح تر و خشک است و گرمی را نافع بود
 و چرک قروح پاک کند در روغن زیتون برای جرب

و در مبلات م و اورا مفید است قروح که در ابدان یا سبب هم رسد
 داخل است کشمش کولیان گویند گرم و خشک است
 در سیوم تحلیل اورام بارده بکند و قروح کهنه و
 بد را نرم گرداند و چون با کند ریامینزد و بر ریشها
 کهنه و جراحتهای بد را نرم گرداند و زایل گرداند
 تازه وی مایل بسبزی باشد بهتر بود **دم الاخرین**
 سرد و خشک است در دوم بعضی گویند مایل بحرا
 از جراحت قروح تازه نافت و الزا قان مینماید
 و منع خون آمدن بکند **دلب** چنان است پوست
 و باروی سرد است در اقل و خشک است در اقل
 سیم خاکستر آنرا که بر جراحت که چرک بسیار دارد
 پاشند نافع بود و قویا با سود دارد و پوست وی

چون

چون بچوشاند از برای سوختگی آتش موافق است
 و برك آن از برای ورمهای بلغی فایده دهد **خرف**
الراء را تبخ صمغ درخت کاج است یک نوع آن
 سایل بود که خشک نشود یک نوع دیگر بعد از آنکه
 با آتش بخفته باشد خشک شود نوع دیگر در اصل
 خشک بود آنچه سفید باشد بزردی بزند بوی
 درخت کاج با وی بود هیترا باشد طبع آن گرم
 خشک است بحفف و محلل بود و ریشها را با صلاح
 آورد و با جلنا روز و چوبه و امثال آن در قروح
 لیکن مهیج ورم بود باید که باعتدال بکار برند
رماد خاکستر پوست کد و جمیع ریشها را در غصن
 که باشد نافع بود و خشک کند خاصه ریش قضیب

و خون از جراحت باز دارد و خاکستر خانه خرما
 از برای ریشها نافع بود خاکستر پوست خاربشت
 از برای قروح که چرک داشته باشد نافع بود و گوشت
 زاید بخورد **رمان** دانه انار چون با عسل بر قروح
 زشت طلا نمایند نافع بود پوست انار جراحات را
 سود دارد خصوصا که بسوزانند و با جلنا طلا
 نمایند **حرف الزا** **زراوند** مدحرج نیکوترین و
 آنست که بلون زعفران باشد و بغایت فربه بود
زراوند طویل آنچه زرد باشد و سبطر هتیر بود
 طبیعت هردو گرم و خشک است در سیوم کوبندند
 مدحرج دردوم گرمست در قروح گوشت بر ویاند
 و ریشهای بد و منعفن را که بارطوبت باشد پاک
 کند

و با صلاح آرد و جذب بچکان و غیره از بدن بکند
 و زراوند مدحرج که از سوختگی باشد و شقایق که
 از برودت بهم رسد سود دارد و جراحتهای بدیا
 و قویا را نکند که زیاد شود **زنگار** که مرو
 در چهارم تند و اکال و خوردند بود گوشت صلب
 و نرم هر چه باشد فانی سازد و جرب و هق و ^{صرا} وید
 سود دارد و اکثر مرهمها استعمال کنند جهت ریشها
 پلید که در بدن بود سود دارد و قروح که بر سبب
 بود پاک کند و جلاد دهند بود **زفت** که وقتا
 منضج و مملین او رام صلیبه مینماید چون با آرد
 جو بر خنایر ضماد نمایند سود دهد زفت در قروح
 گوشت بر ویاند مملین و محلل جراحات بود و ریشهای

و صلا و زراوند در همه اینها استعمال میکنند

فاسد را از رطوبت پاک کند **زنجفر** بنجف کرم و ^{خنک}
 و معتدل بود بعضی گویند سرد و خشک است مبر در دم
 بود در وی تحلیل هست خاصیت وی و نافع بسیار
 موافق است جراحت را مندمل سازد و در قروح
 گوشت بر ویاند و از برای سوختگی آنست فایده دهد
زردچوبه گرم و خشک است در دم و بعضی گویند
 در سیوم بچف و عالی بود اگر بکوبند و بر ریشها
 بپاشند خشک گرداند و در مفاصل نافع بود **زردیخ**
 چند نوعست بهترین آن زرد است صفتها بر وی
 هم باشد و براق بود بوی کبریت از آن آید و ^{خشک}
 در سیوم ریشهای گوشت بخورد و با پیر در جراحات
 دهند سود دارد و جرب و سعفهر را نافع بود و اگر

در موم

در موم و روغن کند خاصه زردیخ شرح جهت و کله
 پنبی و دهن نافع بود طریق بر بیان کردن طریق
 اگر احتیاج شود چنانست که در دیک کلین نو
 کنند و بر سر آنش دهند دایم حرکت دهند تا آن
 زمان که لون آن متغیر شود و بریان گردند و بعضی
 چنین ذکر کرده اند که زردیخ را خورد بسیار ^{ند}
 بخورد در مفاصل کوزه نو کنند و سر آنرا بجل حکمت ^{یکند}
 و در سرش سوراخی بگذارند که بخار از آنجا خارج ^{شود}
 اگر سیاه است هنوز سوخته نشد و همین که سفید
 شد سوخته است **زیتق** بهترین وی آنست که بغا
 جهند بود مستعمل نگردند باشند و علامت وی
 آنست که اگر در کرباس کنند و نقشازند تا پیرون

رود لون کرباس سیاه شده باشد استعمال اکثر
 باشند طبیعت وی گرم و مخرق است و گویند
 سرد و تراست در دم کشته وی از برای قروح و زخم
 باروغن کل سرج بمالند نافع بود **زبل** سرکین است
 سرکین کبوتر کا و از برای جراحی خاره فایده دارد
 سرکین بز و کوسفند با سرکه در روغن کل و صمغ از
 برای سوختگی آتش با مفید بود سرکین کبوتر محلل
 بود با سرکه خنازیر را سود دارد و با عسل و تخم کتان
 از برای خشک ریشنه نارفارسی نافع بود و در
 منفر سازد و باروغن کل و زیت سوختگی آتش را
 مفید بود سرکین کبوتر و جنازی قویا را نایل کند
 سرکین سکا از برای قروح کهنه نافع بود **زبل** مسکه

کم

گرم و تراست در اول منضج محلل بود از برای جراحی
 عصب فایده دارد و شقیه قروح بکند و گوشت زایل
حرف البین سرکه مرکب از گرمی و سردی و سردی
 غالب بود و بعضی گویند که سرد است در درجه اول و
 بعضی گویند که در درجه سیم خشک است و رفتن
 خون از عضوی که باشد بکند آشنامیدن و محصور
 بدان شستن چون لنت یا پشم یا غیر آن بدان تر کند
 و بر جراحی گذارند منع ورم بکند و ریشها که در
 بدن بهم رسد از جمله جرب تر و حرم و نمله و سوزنی
 آتش و قویا و بواسیر و داخل چون با بعضی ادویه
 این زخمها استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشهای
 پلید متعفن خورند را چون دایم با سرکه نشویند نایل

سفر سفید که بزردی مایل باشد بهتر بود کرم و خشک است
 گوشت بر ویاند و جراحت را خشک کند و در مریها
 شقیه جراحات بکند و جرك را پاک سازد و از برای
 جرب منقر و بلغمی نیز نافع بود و قروح را سود دارد
 و ورمها را بضمج دهد نیکوترین وی است که بیرون
 بسفیدی زند و لونه اندرون وی شیر کنج آید و در آب
 حل شود و اصفهانی وی بهتر بود کرم و خشک است
 در مرام گوشت در جراحات بر ویاند و از گوشت
 پاک گرداند و خون رفتن از اعضا باز دارد و خستگی
 استن را فایده دهد **سبب** کرم و خشک است معادل
 قواست صمغ را در مرام چون با آب سداب حل کند
 قروح را از جرك و گوشت فاسد پاک کند و بارغین
 و عمل قویا را نافع بود و سداب با سرکه سفید آب

نمل و حمره نافع بود **سعد** کرم و مستحکم و خوشبوی
 که تندی در طعم داشته باشد بهتر است کرم خشک است
 در دووم جراحاتی که درین به شود و قروح متاخره را نفع
 رساند **شرف** کرم و خشک است در دووم جراحات مندل
 سازد **سرو** کرم است در اول خشک است در دووم بعضی
 گویند سره است برک تازه وی و باروی از برای
 جراحات تازه که در اعضای صلیت هم رسیده باشد
 نفع کند و نمل و حمره را با آرد حرسود دارد **سیر**
 کرم و خشک است در چهارم جراحات بد و غظم مانند
 سازد **سورنجان** آنچه ظاهر و باطن آن سفید باشد
 نیکوست کرم و خشک است در دووم از جهت ریشههای
 کهن نفع تمام دارد **سوسن** کرم و خشک است در دووم

پنج وی از برای خستگی آتش و آب گرم مفید است
 و همچنین برک وی چون بچوشانند جراحات را مندم
 سازد و بهتر است با روغن کل سرخ مرهم سازند
 ابرسا با سرکه آدویه مناسب گاه ترکیب کنند از برای
 قروح مزمنه و جرب تر و سعفر نفع دهد **سفتی**
 بهترین وی آنست که از روق باشد و زود از هم
 بپاشند و در آب حل شود و آب را سفید کند چون
 با روغن زیت و عسل بچوشانند و بر او رام عظم
 صماد کنند بخلیل سرد و با سرکه بر جرب تر طلا کند
 نافع بود **سندروس** گرم و خشک است در روق
 چون بدان دود کنند نواصیر را خشک کند **خوف**
التین شامخ ناشسته وی گرم بود در اول خشک

بود در روق شسته وی سرد است در اول روق
 و خشک است ناستم در وی تخفیفی و قبضی هشت
 خون آمدن از اعضا باز دارد و چون بر کوشند
 بنفشاند بکند از **شیر** از کوفه و چکد و بنفشه
 یخ اقسام آن بسیار است و میانی آن سفید مایل
 بزردی بود بهتر است گرم و خشک است و کوبند
 سرد و خشک است با در سرکه منع خون آمدن بکند
 از هر جا که باشد با ماء العسل جرب ریش شده را نافع
 بود و با مازو و در شراب بر قروح که دیر شود
 نافع بود با مثل آن نمک چون پامیزند ریشهای پدا
 و سوختگی آتش را نافع بود **شونیز** گرم و خشک است
 در سبوم چون با سرکه در قروح بلغمی و جرب که ریش
 باشد ببالند نافع باشد **شیر** سرد و خشک است

در اول قروح تازه را مندمل سازد و چون با سکه بر جوب
 ریش شده طلا نمایند به سازد پوست درخت کند
 چون بر جراحت بر بچند با صلاح آورد و مندمل
 سازد و همچنین شکوفه و برگ وی جراحات نافع بود
 چیزی مثل آرد میریزد منع سعی و زیاده قروح
 خبیثه بد میکند **شیل** دانه های سیاه زنگ کرده را
 کندم میروید که مست در اول چون بر قروح و قویا
 طلا کند و بیاشامند نافع بود و با تخم کتان صناد
 نمایند خنایر را منفع سازد که مست در دوقم و ترا
 خشک وی از برای قرحهای که چرک داشته باشد
 نافع است چرک را پاک کند و قرحه را از مندمل
 سازد و از برای قویا و جوب تازه نافع بود **الصاد**
حرف

صابون

صابون گرم و خشک است تا چهار مرتبه و در
 بلغمی که دشوار نضج یابد چون بران غندشها یا با
 دوی دیگر موافق نضج دهد چون در میان **پیشین** حرفه
 گذارند قویا و خرازا را بدان بشویند زایل کند و چون
 باروغن کل سنج بچوشاند و بر ریش هر کود که طلا
 نمایند ریشی که آنرا شند بر گویند و هفت روز
 دیگر بگذارند و بعد از آن با آب گرم بشویند و هیچ
 دوا بهتر از آن نبود و اگر با مثل آن نمک پامیزند
 در حمام بمالند حکم و جوب ریش شده را نافع بود
صبر گرم و خشک است در دوقم محقق بود
 بی لذت و لهذا جراحات تازه را ایندانی برساند از برای
 ریشهای که در مندمل شود نافع بود خصوصاً **صاهر**

در پنی و دهن و حوالی مقعد و ذکر باشد
صوف پیارسی پشم خوانند گرم و خشکست
 سوختگی وی در سیم خشک بود بحقیق بود و
 شستن وی چنانست که بیتم پاک بشوید
 و شانه کنند در دیک سفالی دهند بر سر آنش
 گذارند و طبقی بر سر آن دهند که سوراخ داشته
 باشد تا آن زمان که سوخته گردد و بیتم ^{سوخته} نماند
 که چرکین بود چون با سرکه و زیت تر کنند و ^{حلقه‌های} چرکین
 گذارند در ابتداء آن موافق بود و سوخته
 وی از برای قروح نافع بود و گوشت بر وی آید و
 موی سوخته بحقیق قروحی که چرک داشته باشد
 بکند **صمغ** صمغ سوماق سوخته جراحات را نافع

نافع بود **صمغ** امر و در ریشها نافع بود **صمغ** سرو
 مجموع ریشها را خصوصاً ریش سر را نافع بود چون
 با کلنار بر آن افشانند زایل کند **صمغ** الوجر اجزای آنها
 با صلاح در آورد و با سرکه قویا نافع بود **صمغ**
البلاط گویند معدنی بود و مصنوع آنچه مصنوع
 بود که ترکیب کرده باشند از صبر و مکی و خون
 سیاوشان و سفوف و انزروت و صمغ عربی از
 هر یک یک جزوی و سید و نلاج از هر یک نیم جزوی
 و پخته با آب صمغ عربی بر سرشند و بر دیواری که
 بکج سفید کرده باشند بزنند و بگذارند تا خشک
 شود و هر چند که کهنه شود بهتر بود و گویند که صمغ
البلاط چیزیست که از رخام و سنگ میآید

و در کتاب غرایب العجایب مذکور است که در جریه
طاس و سر قندی خرابی هست در کنار دریا هرگاه
کشتی بان موضع میرسد اهل کشتی پر و زور می آیند
سنگها بفلان و امثال آن بدیوار قصر می اندازند
تا آنکه چیزی از آن دیوار ساقط شود و آنچه می افتد
آنرا صمغ البلاط گویند و صفت و منفعت وی
آنست که تخفیف جراحات می کند و منع خون
و ریم می نماید و ریشهای را با صلاح می آورد و در
علاج استخوان شکسته نیز بکار می برند طلا گران
و خوردن هر دو فایده میدهد **صدف** سرد و
خشک است چون بسوزانند و بشویند و پلین
باشند که و غسل یا شراب بر جراحات هلی متعفن و

هند

هند و جراحات عصب نافع بود خصوصاً با
و کند و غبار آسیا و صدف سوخته از برای
نافع بود و از چرک پاک کند و مندمل سازد و از
برای سوختگی آتش فایده دهد و مثل اکت
بعد از شستن بکار باید برد و جرب نافع بود
صنوبر پوست درخت کاج است و برک آن
چون بگویند و بر جراحاتهای که خون از آن آید
ضماد نمایند نافع بود و سایر جراحات را مفید
بود و اگر بر سوختگی آتش و آب گرم پاشند
نافع بود و وی معتدلست در حرارت و برودت
و گویند که بود در روم و خشکست در سیوم محفف
و قابض و مندمل بود **عرق الطحطین** مختوم آنچه

بوی شبت کند خوبست و بزبان جسد خون
 که از دهن آید جبر کند معتدل بود و خون فتن
 باز دارد و از برای جراحتهای که رطوبت داشته
 باشد و جراحتی که دیر پی شود سوز دارد و سوزی
 آتش نکند که ابله زند و ابله زده باشد به کند
 و از برای اورام گرم در ابتدا نافع بود **طین ارمنی**
 سرد است در او خشک است در دوقم فایده
 وی مثل فایده کل مخموم است و آنچه خوشی
 و بسیار سرخ که بزبان جسد خوبست و گل
 نیز همین خاصیت دارد **طلق** پیارسی ز رود
 گویند و آنچه تنک و براق باشد بهتر بود و در
 کتب مذکور است که اقسام آن یمانی و هندی
 و اندیسی است یمانی را بهتر دانسته اند در

بود در دوقم قابض و محفف آب بار تنک خون
 بریند و از برای ریشهای که بر بدن میخورد
 بهم رسد نافع بود و زایل کند و استعمال آن در
 میشود که ویرا حل کند **طریق حل کردن چنانست**
 که در کیسه شقایق کند با سنگی چند خورد و در آب
 نیم گرم اندازند با هستکی بچینانند تا حل شود
 و از خر قهیر و ن رود و بعد از آن آب از روی
 آن بریزند و در آفتاب دهند تا خشک شود و بعضی
 پیش از آنکه با سنگهای در کیسه کند با باغلا
 بچوشانند و بعد از آن این عمل میکنند آنست
 که این عمل حلب گویند نه حل و این طلوی را محقق
 گویند نه محلول **حرف العین عمل** گرم و خشک است

و تحقیق

در دوقم جلا دهند بود و محلل رطوبات و منع غشوق
 و ضد گوشت بکند و قروح را از چرک پاک کند چون
 به بزند غلیظ شوند و جراحات تازه را مندمل سازد
 و باشد قویا را فایده دهد **عصا النیس** از برای ^{مهای} ^{زرد}
 گرم سرد و خشک است بحقیق و قابض جراحات تازه را
 مندمل سازد و قروح کهنه را نیز فایده دهد و قروح
 متعذر را فایده دهد **عنب الثعلب** از برای ^{مهای} ^{زرد}
 و جوشنمهای گرم در ظاهر بدن یا در باطن اگر
 آب آنرا بخورند نافع بود و آب آن با سفیداب
 و روغن کل سرخ بر حجره و غلله طلا نمایند فایده
 دهد **علیق** سرد و خشک است بجهت قروح نافع
 بود و جراحات را مندمل سازد و برک آن بر غلله

ضناد نمایند منع سعی آن بکند و بر حرم و سایر اورد
 حاره ضناد کردن نافع بود **عصا الراعی** سرخ مرز
 گویند سرد و خشک است در دوقم گویند سرد تر است
 جراحات تازه را مندمل سازد و بر او رام دموی
 و حرم و غلله طلا کردن نافع بود **عفص** مازو سرد
 خشک است چون با سرکه بز قویا طلا کند زایل کند
 زایل کرداند و اگر گوشت زاید باشند فایده کند
عس قریب باعتبار است چون با سرکه بزند و قروح
 که غور داشته باشد بکند نافع بود خنای زرد
 بتخلیل برد **خرفا الفاجل** گرم و تر است و چون
 با عسل ضناد نمایند قلع قروح خبیثه بکند تخم او
 با سرکه قلع قرحه عانقر ابا دقویا بکند گرم خشک

در سیوم عصاره وی با عسل پامیزند و بر جراحا
 متعفنه خبثه ضار کند با صلاح آورد و بر دم
 نارسیده و خنازیر ضار کند تجلیل بر **دفعه**
 بخوریم پنج ویرا تنها با سرکه یا با عسل بر جراحا
 هندی به کند و چون بخوشاند و آب آن را بر قروح
 ریزند نافع بود و عصاره وی و رام و خنازیر را
 تجلیل بر **حرف القاف قطران** گرم و خشک است
 در چهارم گوشت منزه شده باشد مستحکم گردد
 و جرب را نفع تمام دهد حتی جرب حیوانات
قنه کیسوع وی بسفیدی زند و سپک بود ^{دانه}
 و نوع دیگر زرد باشد صاف مانند عسل و این
 نوع بهتر بود گرم است در سیوم خشک است

در دوم و گویند تراست ملین و محلل بود خنازیر
 فایده دهد در مرهم استعمال میکند شیخ الرئیس
 گوید گوشت فاسد میگرداند و رازی گوید گوشت
 بر وی اند بنا بر گفته شیخ در جراحا قی که گوشت
 زیاد تپه یا چرک بسیار باشد و محتاج بجلا باشد
 استعمال توان کرد و بنا بر قول رازی در مرهم انباشت
 لحم توان بکار داشت **قلیبا** بعضی گویند هر خیری
 که کداخته شود جثا آن قلیماست و مشهور
 آنست قلیما عملی دوزر و نقره و سر و قفل است
 و معدنی نیز باشد و گویند در جزیره در آب قلیما
 یا بند و آن هبتر از همه باشد طبیعت وی ^{غالب} مایل با
 بود گرمی و سردی خشک بود در وی جلائی و تخنقی

باشد جبر بر او ریشهای که با رطوبت باشد نافع
 بود و چون از جراحیها پان کند و گوشت زاید
 بخورد و قروح بد را مندمیل سازد **قلی** نیکوترین
 وی آن بود که از ایشان گیرند گرم است در جها
 خشک است محرق و اکال بود زیاده از نمک چو
 نافع بود و گوشت زاید را بخورد و بر سعه و قویا
 طلا کردن نافع بود **فستق** شیرین و تلخ و عریب
 که انرا جری گویند گرم و خشک است در سیوم
 چون سخی کرده بر ریشهای تراشاند خشک
 کند و بازیت لطوخ کردن فایده و استرخا و عرق
 النساء را سود دارد و نافع بود از برای هر
 عضوی که محتاج بگری باشد و جذب خلط از

عمق بدن بکند **قلقطار** زرد معتدل شیرین زاجا
 گرم و خشک بود در سیوم حار و فایض و محرق بود
 سوخته وی تحفیف آن بیشتر باشد و لذت کمتر
 گوشت زاید بخورد **قلقدس** زاج سبز بود وی نیز
 مثل وی زیاده است و درد در جها چهارم میر
قلقدس زاج سفید است از همه زاجات قوی است
 گرم و خشک بود در چهارم منفعت همه نزدیک
 بهم است و صفت سوختن و شدتن در متعاله
 اقول معلوم شد **قبیل** از آسمان آید از جمله نهائش
 نه است دبا دیر مین و گویند گرم و خشک است
 محقق قوی است فشف رطوبت ریشها بکند
 وجوشها که بر سر و روی اطفال بهم رسد که

بر مین می افتد

گویند چون بر روغن کل جرب کنند و قیل بر آن باشند
 خشک گردانند **قیسور سنک** سفید که در حمام پاهای
 بدان میسایند کرم و خشک است ریشهای عمیق را
 بر کرم اند و گوشت بر وی اند و گوشت زیادتی بخورد
 و اولی آن بود که سوخته استعمال نمایند و ختن
 وی چنان بود که زیر آتش کنند تا کرم شود و پیرن
 آوردند و در شراب ریجانی اندازند پس دیگر باره
 کرم کنند و بگذارند سرد شود **قطر** بنبر چون بسوزند
 و بر جراحت دهند خون باز دارد و کهنه ویرا چون
 بر گوشت دهند بخورد **قیسور لیا** نوعی از رخام است
 مانند صفایح رخام سفید و براق و خوشبوی
 سرد و خشک بود و از برای سوختگی آتش نافع بود

خاصه که آب و سرکه طلا نمایند و بر روهای کرم
 طلا نمایند سفید است و جراحتهای که دشوار شود
 چون بسوزانند و طلا نمایند نافع بود و خون از
 جراحت باز دارد **قطر البه** آبست سیاه رنگ
 که از بعض جبال ترشح کند و خشک شود همیشه
 و مشابه مومیای الا که وی در آب حل شود و **مومیای**
 در روغن کرم و خشک است در سیوم خازیر را
 نضج دهد و قویا نافع دهد در جراحات منع
 تو دم کند و روهای با گوشت بر وی اند **قطر بول**
 کرم و خشک است تا سیوم جراحات نازخ خشک
 گرداند و قروح کهنه را با صلاح آورد و **مومیای**
 نواصیر را مند مل سازد و قروحی که عمق داشته باشد

وجراحات خبیثه را نافع بود و چون ناصورا از
 قنطاریون برکنند با صلاح آورد **حرف الحاف**
کندر آنچه سفید و جاست هبتر بود و خالص
 از معشوش بدان فرق کند که کندر را در آتش فرو
 شود و غیر آن نه چنین باشد گرم است در دوقم خشک
 در اول بحیف بودی لذغ جراحی و قروح خبیثه
 بزودی مندمل سازد خصوصاً جراحی که تازه
 باشد و قروح خبیثه را نیز با صلاح آورد و اگر بنا
 قویا با پنهان نماید سود دهد و ترقیق اعضا
 که سبب برودت باشد و قروحی که از سوختگی
 ۴۶ رسیده باشد مفید بود **کافور** هبترین وی
 فیصوریست سرد و خشک بود در سیوم از برای

در وی

ورمهای گرم که در هر جا که باشد نفع تمام دارد
 و مرهمهای جراحات که با حرارت باشد داخل میکند
 و نفع میرسد و منع توهم میکند **کاغذ مضری** که از
 گیاه بردی باشد هبتر است سوخته وی سفید نافع
 بود و منع خون آمدن بکند و ریشها را کند **کناس**
 بار درخت کن است سرد و خشک است طلا کردن
 با خاکستر آن را بر سوختگی آتش و قروح رطبه
 که در بره شود بپاشند فایده دهد گوشت زاید
 بخورد **گونی** زیر خشک است و جراحات را مند
 سازد **گربت** گرم و خشک است در چهارم از
 برای جرب متفرج مفید است و قویا را جلا دهد
 خصوصاً با سقر خاصه با سرکه و قطرون **گرسنه**

کاودانه گرم و خشک است در دوقوم ملین صلابات
 قروح و اوزام بکند و سقمه را سود دارد **کافور**
 کادریوس هر دو گرم و خشک اند با عسل شقیق قروح
 عفنه مزمنه میکند و اندمال مینماید **حرف اللام**
لادن گرم و خشک است در دوقوم ریشه هارا
 که دیر به شود مندمل میسازد **لبان** معتدل است
 ملین و محلل و قابض تازه وی از برای جراحی
 عظیم بود و مندمل سازد و بر سوختگی آتش ضما
 کنند فایده دهد خصوصاً با موم و روغن **لسان**
الحل علف باریک سرد و خشک است از برای
 اکثر جراحات و قروح تازه و کهنه خصوصاً قروح
 مزمنه را فایده بسیار دارد و حمره و سوختگی آتش

و رمهای گرم و شری و خنازیر را سود دارد
اوز با دام معتدل است مایل بر طوبت و با تمام
 تلخ گرم و خشک است در دوقوم با عسل بر قروح عیشا
 و غلغله با شکر بر قویا چون طلا کند نافع بود بپاکی
 تلخ درین معنی ابلغ است **حرف المیم** **موم** معتدل
 هر چند سقمید تر پاکیزه باشد حرارت وی کمتر
 باشد ماده جمیع مرهم است خواه مرهم گرم خواه
 مرهم سرد لیکن در جراحی گرم کافور استعمال
 مینمایند تلین صلابات بکند و با وی نضج
 فی الجمله هست در قروح چرک آرد تلین خشک
 ریشه که بر روی جراحی میسازد بکند موم
 سیاه که از ابرج و سیخ الکوا بر گویند تلین

و تخلیل آن بیشتر بود و ضار و سوزن و میوه که در بند
 فرو رفته باشد بظاهر بدن جذب کند **مرنگی کرم**
 خنک است در اول درجه سیم گویند کرم بود
 فرو حرامند مل سازد و خدی در ریشها که از روی
 استخوان گوشت رفته باشد روی آنرا پوشاند
 و جراحات را با صلاح آورد و منع عفونت با
 جدیست که میت را از تغییر نگاه دارد و درورها
 و قویا را سود دارد **مقل ازرق** نیکوترین وی
 است که صافی بود در طعم تلخ باشد و زرد حل شود
 و بدبو نباشد که راست در آخر درجه اول ملین و **محلل**
 بود خون بسته حل کند او را مصلی یا تجلیل ببرد
 و خنازیر سود دارد و از برای بواسیر نافع بود

در خوردن

و خوردن و بخوردن او احتمال نمودن بجله فایده
 و خون بواسیر را حبس کند **مغز نمک** که در خشک آ
 و ریشه و گوشت زاید را بخورد و از برای جرب و قویا
 متفرج بازیت و سز که در نزد يك آتش مالیدن فایده
 دهد خصوصاً بلغمی باشد باروغن زیت بر سوزنی
 آتش مالند منع سقط بکند **مازریون** که در خشک
 محلل و کال بود از برای قویا و جرب و ریشها را
 که با چرک باشد چون با عسل طلا نمایند نافع بود **سنگ**
 زرد براق که بشرخ زرد نیکوتر بود طبع وی مایل
 بسردی باشد قابض و مجفف بود در جراحاتها
 گوشت بر ویاند **مرقیثا** که راست در روم خشکیت
 در سیوم محلل بود و قطع خون بکند و در ریشها که
 بر ویاند و او را مصلب را بضع دهد **مقناطیس** **سنگ**

آهن ریاست آنچه سیاه مایل بر خری باشد جذب آهن
 خوب بکند هبتر بود که و خشک است بغایت ^{جراحت}
 که از تیغ زهر در بهم رسد چون بران پاشند بغایت
 سودمند بود بحال صحت باز آورد جذب بپکان
 و غیره بکند اگر بران موضع بگذارند **مضطکی کرم**
 خشک است در دوقم عصاره برک او با جوینده
 او از برای قروح ساعیده نافست چون بر قروح
 بزند گوشت بر ویاند و از برای استخوان شکست نافع
 بود و روغن درخت وی از برای جرب بسیار
 سود دارد **حرف النون نحاس** محرق گویند که رو
 خشک است در سیم ریشها را که در بدن باشد پاک
 کند و با صلاح آورد و گوشت زاید را بخورد
 و معسول وی مدمل جراحت باشد **نوکس** نوحی

انهار

از برای جراحتها نافع بود و خشک سازد و آن
 جراحتها بکند حتی قطع و تر دارد برای او رام عصب
 نافع بوده با کر سنه و عمل معجون کرده و دسلاب و
 دملهای بزرگ دیر سر کند منفر سازد و چرک را از
 جراحت و قروح پاک کند **حرف الماء هیو تارین**
 که و خشک است جراحت بزرگ و قروح زشت ^{میل}
 سازد و چون بگویند و بر قروح که متعفن و فاسد باشد
 پاشند نفع کند برک و می از برای سوختگی نافع
 بود انشاء الله تعالی **هو جویه** سرد است در اول
 و خشک است در دوقم و گویند که و خشک آ
 تحلیل خنایز بر یکند هرگاه با سپ طلا کند و با موم
 چون مرهم سازند و بر قروح بگذارند همه قرحها را
 نفع دهد و از برای سوختگی آتش مفید بود بهترین

وی آنت که برک بسیار بربک اصل داشته باشد
 و رنگش سرخ بود چنانچه دست بر آن بگذارد لذت
 و خشن و پرزه دار باشد و پختن کندگی آنکتی بود
حرف الواو و رد کل سرخ مرکب القواست و سردی
 و خنکی بروی غالب است قابض و مقوی و محفیف
 بود تجفیف قروح بکند و سحجی که در آن و پختن بغل
 بهم رسد نافع بود و در فروحی که عمق داشته باشد
 برویاند **فصل بیستم** در ذکر مرهمها **مرهم سفید**
 مرهم این نیز گویند از برای سوختگی آتش و قروح
 و جراحات صفراوی و از برای نمل و پمچند و مثال
 آن از جوششهای گرم که زود آب میداده باشد
 نافع بوده باشد و گوشت برویاند و در زبانیان
 از برای صاحب مزاج گرم بسیار مفید است

موم کافور یکجز و روغن کل سرخ خالص چهار جز و
 موم رادر روغن بکدازند و سفیداب قلعی شسته
 اندکی داخل کنند نهایتش بقدر سدس روغن موم
 درهاون چندان برهم زنند که خوب مرهم شود **بعد**
 ازان اندکی گرمی روغن نشیند مرتبه مرتبه سفید **نخ**
 سرخ داخل میکرده باشند و برهم زنند آن مقدار که **سفید**
 نخ سرخ برود داخل شود و بعضی درین مرهم اندکی کافور
 نیز داخل میکنند درین صورت مرهم کافور می نامند
 و در بعضی نسخها عوض روغن بنفشه با دام روغن کل
 سرخ نیز گفته اند داخل میکنند خصوصاً در مرهم کافور
 و نیز بدان درین اقوی هستند بود و بعضی عوض کل سرخ
 روغن مورد کرده اند درین وقت تجفیف و گوشت

رو باندن ریش نیز خواهد بود **طریق شستن سفید**
 آنت که سفیداب نرم و پاکیزه باب حل کند پس از آن
 آب را بر آن بریزند و بر هم زنند و آنچه عنبر و غیر
 آنت در ظرف دیگر بریزند و آنچه درشت است در
 ترمانده دور اندازند و آنچه در ظرف دوم مانند آنرا
 بگذارند تا سفیدابش خوب در ترم نشیند پس آب
 با هستگی از روی آن بریزند و سفیداب نرم که
 در ترم شسته در سایه خشک کنند در موم داخل نمایند
 و اگر مکرر همین طریق بشویند بهتر **نسخه دیگر** ^{سنگ} **مردار**
 پنخمال بسیار نرم بسایند و با سرکه درهاون ^{بعد}
 از آن صلاویه کنند تا حل شود و روغن کل سرخ ^{خل}
 کنند و بر هم زنند تا غلیظ شود و بر آید و مثل موم

شود پس پنخمال سفیداب قلعی و اندکی کافور داخل
 صلاویه نمایند تا خوب موم شود و مردار سنگ را نیز
 پیش از آنکه بیکر حل کرده باشند بطریق سفیداب
 میشوند بشویند و موم سازند **ایضا** موم سفید
 از برای قروح که با حرارت باشد مردار سنگ ^{حل}
 دو مثقال سفیداب خبث نقره هر یک چهل پنخمال
 موم سفید سیصد مثقال روغن کل سرخ ^{سید}
 مثقال موم راد روغن کل بگذارند و ادویه را در
 صلاویه کرده و شسته داخل کنند و موم سازند **موم**
ایض دیگر سفیداب شسته هفت مثقال موم ^{سند}
 ده مثقال مردار سنگ سه مثقال خبث نقره
 کثیر از هر یک دو مثقال روغن کل سرخ ^{مثقال}

چنانچه قاعده ساختن مرهم سفید است ذکر کرده
 شد مرهم نمایند و سفید نخ مرغ نیز داخل کند
مرهمی که گوشت رویاند و قروح را خشک کند خبث
 نقره پنجمقال قلیمی نقره سفید اب مرواسنک تبا
 از هر یک پنجمقال خبث الحدیده مشقال تیمولیا
 کل قرینی زرده جویر از هر یک ده مشقال روغن
 کل بقدر احتیاج **مرهم آهک** آله و سوختگی
 سفید است و قروح را خشک کند آهک سفید
 پاک آن مقدار آب بر آن بریزند که بر روی آن با
 و برهم زنند و دو سه ساعت بخومی بگذارند و بعد
 از آن آب را از روی آن بریزند و آب دیگر داخل
 کنند و همچنین تا هفت مرتبه آب آن داخل کند

و پس از دو سه ساعت بریزند و در مرتبه آخر با
 با آهک برهم زنند و در ظرف دیگر آنچیز نرم و غبار
 است بریزند و درین ظرف بگذارند تا آهک خوب
 در زیر کشیند و آب را از روی آن بریزند و آهک با
 خشک نموده باروغن کل سوخ آن مقدار که روغن
 برود و بخورد جذب کند چندان برهم زنند که خوب
 مرهم شود و اگر آهک شسته مذکور را در سبک
 سماق نرم بسایند و بعد از آن مرهم کنند بهتر
 خواهد بود **در بعضی نسخها** اندک موم کافور
 نیز داخل کرده اند و بدین طریق مرهم می نمایند
 که موم و روغن و ادراقل میکند از دو برهم میزنند
 تا آمیخته شود و بعد از آن آهک مذکور را داخل

میکند و با برنج بر سوختگی آتش و روغن و مثال
 آن طلا میکند **مرهم دیگر** جهت سوختگی آتش
 مجرب است آهک را در خرقه بندند و در ظرفی
 که آب پاک در آن باشد حرکت دهند تا هر چه
 آهک باشد از خرقه بیرون رود و نفل مانند پس
 آن ظرف را بگذارند تا آهک در ته ظرف بنشیند
 و آب از روی آن بریزند و روغن زیت داخل کرده
 بر هم زنند و مرهم زنند و اولی آنست بعد ازین
 عمل چند مرتبه دیگر بشویند که حدت مطلقاً در
 وی نماند و زیت انفاق داخل کنند که بمقام آن
 نسبت است و در مرهم آهک اول نیز اگر به هر ^{طریق}
 پیش از شستن یا بعد از آن آهک را از پارچه

شسته بگذارند بهتر خواهد بود **سینه مرهم**
آهک که با بعضی دویه دیگر ترکیب نموده اند آهکی
 کرده بار شسته باشند سی مثقال قلیه ویلیا شسته
 بیست مثقال کل رو موده مثقال سفید بیست
 هشت مثقال مرداسنک هفت مثقال قلیه
 نقره پنج مثقال کل سرخ یا پنج آن که بر کل بر آن
 متصل است هشت مثقال دم الاغویین شش مثقال
 عصا لسان الحمل هشت مثقال عصا
 الراعی هشت مثقال و او را بسیار نرم صلا کرده
 و پیخته با روغن کل سرخ و موم بقدر احتیاج
 مرهم سازند و دواهای شستنی بشویند **مرهم**
 نمایند **مرهم دیگر** از برای سوختگی آتش آهک

ششتر موم سفید روغن کل سنج مساوی بکند
 با سفید تخم مرغ مرهم سازند **اینجا** مرده است
 خبث نقره سفید بقیه مویا آهک شسته روغن
 کل سفید تخم مرغ بدستور مرهم سازند **مرهم**
دیگر آهک سنخه دیگر از برای سوختگی آتش آهک
 شسته چهار مثقال تخم جغد رخم کل موم از
 هر یک سه مثقال روغن کل سنج شش مثقال **مرهم**
خل گوشت بر ویاند و قروح را خشک کند **مرهم**
 قروح را منع کند مرده است هفت مثقال **ایضا**
 نرم بسایند با روغن زیت و سرکه از هر یک
 پست و هشت درها و چندان بر هم زنند
 و صلایه کنند تا مرهم شود و اگر خواهند که **تخفیف**

مرهم سازند **مرهم** **سرخ** دیگر مرده است که در دم
 سرکه بخندم روغن مورد دره مثقال حل کرده **طیبا**
 راست قلمی از هر کدام بکندم داخل کند **مرهم**
مرهم قزوینا از برای دردهای کهنه که در معده
 و جگر و سینه زخم رسد و صلابات اعضا **مرهم**
 نافع بود قردمانا سنبل حماما فلفل دار فلفل
 قسط سلیخه عاقر قرحا بادام تلخ اشق مضطکی
 مر یکی صیغه سایله جب بسان زراوند طویل
 و مدحرج سعد کوفی اکیل **الملك** لادن **مرهم**
 از هر کدام هشت درم زعفران چهار درم
 ابرسار روغن بلیسا پیرکا و و پیر قاز از هر کدام
 ده درم صمغ بادام تلخ ده درم موم روغن **نارنگ**

بقد ضرورت موم و سپر را در روغن مذکور بکند
 و ادویه را نرم صلایه کرده داخل کنند و موم هم سا^{زند}
موم قوی از برای درد معده رومان قوی و حجریه
 مامیران زرد جو به مرد اسنک هفت مثقال
 روغن شیره روغن زیت از هر کدام چهارده مثقال
 موم را در روغن بکند از نند در دیک سفالی تو
 ادویه سرشته موم سازند **موم قوی** از برای
 درد معده و نار فاسی نافع بود تخم خطل کندش
 اشنان کبریت از هر کدام سه درم مت یاب شیاغ
 مامیثا از هر کدام شش درم اسفند قوی و صندل از هر
 دو از ده درم زیتق دو درم زفت ده درم باروغن
 زیت بدستور هم سازند **ایضا** که قایم مقام دست

عصوا

عصوا بسوزانند فلقطار شوی ده درم آهک
 آب ندید و دو درم با هم پیامیزند **فصل چهارم**
 در ذکر بعضی از نسخ از مسج مرم و اطلیه مرض
 انشک آنچه بخرید مردم است و در ذکر مرم در آ
 که بجزیب و الدجقیر حقیقت و در طریق ساختن
 و دستور مالیدن آن اما بخرید مردم دیگر است
 که والدجقیر از مولانا عماد الدین محمود جد خود نقل
 نموده اند که در آن زمان در میان اطباء این اطلیه
 شایع بود **مرم** نافع از برای جهت نار فزنی را تیغ
 مرصاف سفید اب از هر کدام ده درم در شراب
 زکار از هر کدام پنجم درم زیتق ده درم بز قطن نازم
 مرد اسنک کند مصطکی از هر کدام دو درم سفر

سرکه از هر یک پانزده درم روغن کل سرخ روغن
 مورد روغن خوک روغن زیت قلیما نازج سفید
 سوخته سداب از هر یک ده درم در شراب
 آب لیموده درم زنجار را با سفیداب صلا کند
 و را تیج و مقل و میزکی را با سرکه بیایند تا حل
 و زنگار و سفیداب را با آن مزوج کند بعد از آن
 زیت را کشته داخل کند بزرقطونا لعاب گرفته
 و باقی ادویه را نرم صلایه نموده اضافه نمایند
 و بیاون بگویند تا بهم خوب آمیخته شود و بکند
 بدان طلا کند و اگر نایبان باشد چهار بار می
 و اگر زمستان یا هوا سرد باشد شربار و اگر هوا
 بغایت سرد باشد ناده بار میتوان مالید **طلای**
 دیگر کند مصطکی زیت از هر کدام ده درم پسته

بقر

بقدر کفایت **طلای** دیگر زیت ده درم انبوت
 انزروت قه جاویش کند مصطکی صبر کثیرا **موصا**
 از هر یک پنجاه درم بیه بزبیه خوک بالمشافه بقدر
 کفایت **ایضا** صغول از غیر منار الیه زنجار سه درم
 برك دو درم کلر منی سه درم بادام تلخ سوخته
 ده درم زیت سه درم روغن کل سرخ سی درم **ایضا**
 سورنجان سفید پنخ درم مرصاف مقل ازرق
 از هر یک دو درم اشق ده درم روغن خانیخ درم
 روغن زیت روغن کل سرخ روغن بانو نیشی از می
 از هر یک ده درم **مهم** دیگر زیت فوفیون انزروت
 قه جاویش کند از هر یک ده درم مقل ازرق سی
 مصطکی از هر یک سه درم مرصاف میعه رایله تویا

خطمی ضد اسفید از هر یک
 دو درم

مردار سنک مغول سورنجان مصری از هر یک از هر یک
 دو مثقال روغن کل سرخ روغن زیت روغن قط
 از هر یک ده درم پیر کرده بقدر حاجت **مرهم** دیگر
 زیتوق ده درم جاوشیر سه درم مرصاف مقل ازرق از
 هر یک سه درم خا پنجدرم مصطکی دو درم سورنجان
 مصری یک مثقال روغن زیت روغن قط روغن
 کل سرخ پیر کرده بقدر حاجت **مرهم** زیتوق ده مثقال
 صبر مردار سنک از هر یک پنجم مثقال مصطکی شش مثقال
 چند بدست سر مثقال روغن فرنیون پیر کرده بزجهل
 مثقال زیتوق را بصابون و آب لیمو بکشند و ادویه
 بگویند نرم پیرند مزوج سازند **مرهم** دیگر که محرب
 عاثر است کند مصطکی از هر کدام سه مثقال صبر

بیمیا

فلیمیا سوره باروت از هر کدام سه مثقال خناده
 سیماب ده مثقال زنگار و مثقال روغن نطف
 روغن کافور از هر یک شانزده مثقال پیر پست مثقال
 بدستور مرهم سازند و الا حقیر گوید که ایله هر ک
 متفرح شود و قرصه ناصور باشد این مرهم مفید
مرهم دیگر ما میران چینی ده درم مومیای
 معدنی بیعرب یا یله کند از هر یک سه درم تونیای
 کرمانی برک خناشق کثیرا مصطکی بک از منی صبر
 زرد زنجار از هر یک پنجدرم سورنجان سرخ **مرهم**
 از هر یک سه درم پیر فاندی زاج سفید از هر یک
 دو درم زیتوق هفت درم پیر بزسیاه ده درم پنخ
 بنفشه نارنج از هر یک سه درم روغن کل سرخ آیت لیمو

از هر يك سي درم مغز قلم كا و روغن زيتان هر يك
 پست درم موم كا فوری دو درم در روغن انبیا بنیت
 بسیار کم است اگر وزن ادویه کم کند یا بعضی روغن های تازه
 کند بهتر خواهد بود و چنین معلوم که بر آتش و بر
 قرص میهند و بر سایر بدن میماند **مرهم** دیگر جهت
 باد این مرض اصل السوس مردار سنگ از هر کدام ده درم
 زیتونه مثقال روغن زیت شانزده مثقال اینست
 بعضی از نسخها که مردم تجرب کرده اند و اولد حقیر این
 قسم اطلیه را مستحسن نداشته رساله دیگر در باب
 مرض آتشک تصنیف کرده اند چنین فرموده اند که این
 طریق را یعنی تطلیسه یا بن مرام حقیر بعمل آورده بخور
 که کسی نیز بعمل آورد و سوء عاقبت طلاها که مردم

ازان

ازان متوهم باشند بواسطه استعمال این چنین درها
 بسیار بوده که فساد کبد مودی شد و اسهال
 پیدا شد و هلاک ساختن یا باسهال منجر شود و هلاک
 ساختن یا حصبه و سرسام احداث نموده و بسیار بود
 بدق هلاک شد اند هر بواسطه عدم احتیاط در ^{زک}
 ادویه این مرهمهاست خصوصاً در زیادتی وزن زیت
 و بواسطه طلا کردن بر اعضای رئیس که موجب فساد
 میگردد اما آنچه مجرب است آن غفران پناه است مرهمی که
 در میان خواص و عوام شهرت دارد تمام دارد و این
 که نفع آن از برای اکثر انواع این عظیم مرض است ظهور
 تمام یافته و نه الواقع از جهت عدم تخلف نفع آن از
 برای این مرض میتوان گفت که از مقوله اعجاز است

واز هیچ دوا این مقدار نخ ظاهر نشد که از سر هم
 مذکور بفعل آمد و نهانه از برای آتش فایده ^{منکح}
 پس بیکه اکثر قروح که کهنه شده باشد و ناصور کشته
 فساد تمام بم رسانید بغیر از مرهم مذکور هیچ دوا
 علاج آن نمی کند و همچنین در اوجاع مفاصل ^{کود}
 مزمن که بجز حد آن رسید باشد که مرخص زمین گیر
 گردد و او را مصلوب و دردهای سخت و اقسام ^{الغلبه}
 و درمهای استخوان و اکثر اعلا جسد عصبی و انواع
 بادها آتشک و مانند اینها نفع مرهم مذکور ^{بسیار}
 زیاده از حد معلوم کشته و قرضه ندارد و نسخه آن
 اینست **مرهم راحت** جندوار خطای در زیاد ^{بسیار}
 مضطکی کند در او ندر طول و مدح جبال غار ^{قروحه}

مغز

مغاک زفت را پنج جا و شیر قه جفت قه مقل ازرق
 اشق بکینج مرصاف از هر یک دو مثقال سوختن
 قطبجری برک حنا از هر کدام سه مثقال سیما ^{چهار}
 مثقال صابون رقی روغن یا نونه شیرازی روغن گل
 سیخ روغن زیت روغن زنبق روغن زکری روغن
 خیری موم زرد پسته کرده بز از هر کدام ده مثقال آبلیمو
 سرکه تند بقدر احتیاج و اگر مرض بسیار قوی باشد ^{بسیار}
 قابل و توانا باشد مقدار زبق را میتوان کرد تا نش
 مثقال و تصرفات دیگر در او نیز این مرهم همیشه ^{زند}
 و بعضی امراض مثل این که جوششها و قروح آتشک ^{بسیار}
 جوشش که استعمال میکند اند سفیداب ^{سبز} توتیا
 سردار سنک از هر کدام دو مثقال اضافه ^{بعضی}



از صمغ مثل حلثیت و عاقر قرحا و حب الغار می
 روغن زیت انفاق میگردند بلکه اکتفا بر روغن
 زیت و روغن کل می نمودند و در انواع مفاصل
 سفیداب و غیره میگردند و سوربخان و قسط
 و مغاث و بوزیدان البته میگردند و در صاج
 مزاج سرد صمغ و حب الغار و غیره با تمام در
 میگردند و چیزی نمی انداختند و روغن زیت را زیت
 کهنه میگردند و در داء التعلیلادن و مانند آن اضا
 می نمودند و در عوض روغنها روغن مور میگردند
 و امثال این تصرها همیشه واقع میشد که این رساله
 ازین کجا بشود دیگر ندارد و اما طریق ساختن این برهم
 آنست که میالغه تمام در کشتن چپوه بکنند که اصلا

اثری

اثری از وی نشود وی را با سرکه و خنار و دوسه شقال
 پیه در ظرف کاشی که درشت باشد یا ظرف سفال
 کنند و اول سرکه تند کهنه را داخل کنند و اندکی برهم
 زنند تا ریزه ریزه شود پس خنار کوفته و پنجه و سبزه
 کداخته را داخل کنند و با نکتت بر طرف می مالیده
 باشند تا وقتی که کشته شود و هرگاه در انشای
 برهم زدن نداوتش کم شود اندکی سرکه داخل میگرد
 باشند یا آید هن آدمی که چیزی نخورده باشد
 برهم میزند تا خوب خاطر جمع شود پس بگذارد تا
 روز دیگر و باز درین روز نیز همان دستور بیابند
 همچنین تا روز سیم نیز همین قاعده عمل کنند چرا
 که اکثر اوقات آنست که بعضی اجزای صغیر آن

مرئی نشود مجتمع میشوند و روز دیگر ظاهر
 میگردند و شمع کمتر صورت می باید حاصل کرد کثرت
 جوع اهتمام تمام بوزند پس صمغها را آنقدر که ممکن
 در ماهون نرم کنند پس بیشتر که خوب حل کند و اجزا
 مایه را نرم بگویند و بسیار نرم بپزند و هر یک را
 بعد از آن بختن بوزند مذکور بکشند و جدا را
 بعد از تجزیه بر روی سنگ بکلاب بیایند و
 صابون را بتراشند و با کور و یا موم و سپه کد اخته
 دروغنها صاف کنند بر روی آتش بکباب زرد و اول
 مردار سنگ و شخرف را داخل کنند و حل سازند پس ^{زفت}
 کد اخته از بار جدا کنند کف نمایند داخل کنند و بعد از آن
 صمغها را داخل کنند و بر هم زنند که خوب بر هم شو

1041
P.
C. 30
C. 20
C. 10